

از هستا بلند و اراده محکم هموطنان در قطع نفوذ این سیاست مخرب قیام کنیم و بساط حکمرانی این بنمایگاه استعماری را برچینیم.

خدای را شکر که بهمد ارواح طیبه اولیای اسلام و پشتیبانی و فداکاری قاطبه ملت ایران به انجام این مقصود بزرگ توفیق یافتیم و برای همیشه گریبان خود را از چنگال این دشمن مهیب و محیل خلاص کردیم. گزاف نیست اگر بگویم که جنبش مردانه ملت ایران پایه استعمار را در سراسر خاورمیانه متزلزل کرده است و مردم این مملکت را در انظار جهانیان حیثیت و آبرو بخشیده است. خلوص عقیده و ایمان خدمتگزاران ملت و مظلومیت و حقانیت این مملکت مراجع بین المللی، یعنی شورای امنیت و دیوان بین المللی دادگستری لاهه، را بر آن داشت که نهضت مقدس ملت ایران و قانون ملی شدن صنعت نفت و برچیده شدن بساط یغماگران اجنبی را از خوزستان به موسسیت بشناسند و در این دعوا مارا ذیحق بدانند.

با اینکه از رفتاری که امروز با من و همکارانم می شود از لحاظ طرز تصور و تلقی مردم جهان نسبت به رشد ملت ایران نگرانم، و با اینکه این طرز رفتار به جهانیان نشان می دهد که میزان قدرت و نیروی سیاستهای خارجی در این مملکت متأسفانه بیش از آن است که تصور می شد، با این حال اطمینان دارم که هیچ قدرتی نمی تواند دامنه نهضت و جنبش مقدس ملی ایران را محدود کند.

مردم این مملکت می دانند که وضع من در بسیاری از جهات با وضع مارشال پتن فرانسوی بی شباهت نیست. من هم سالخورده و به وطن خود خدمتی کرده ام. من هم مثل او در آخر عمر به روی کرسی انهام نشسته ام و شاید مثل او هم محکوم شوم. ولی همه نمی دانند که بین او و من یک فرق و تفاوت بین آشکار است. پتن به چرم همکاری با دشمن فرانسه به دست ملت فرانسه محاکمه شد و من به گناه مبارزه با دشمن ایران و به دست عمال بیگانگان، [با حالت گریه] این به واسطه بدبختی مملکت ماست که معلول تأثیر نفوذ بیگانگان است. من هر چه کرده ام از نظر ایمان و عقیده ای بود که به آزادی و استقلال مملکت داشته ام؛ و حکم محکومیتی که در این دادگاه صادر شود، نتایج افتخاری است که بر لارک سر قرار می دهم.

رئیس: آقای دکتر مصدق، اینکه مربوط به صلاحیت نیست. اگر اظهاری دارید در مورد صلاحیت بفرمایید.
دکتر مصدق: بسیار خوب، تمام شد. آقا، این مربوط به صلاحیت است. بنده که دیگر اینجا نمی آیم مگر اینکه به زور مرا بیاورند؛ دستبند بزنند بیاورند.

رئیس [خطاب به سرتیب آژموده]: تیمسار، اگر بیاناتی دارید بفرمایید.
دکتر مصدق: دو سطر دیگر مانده. می خواهی اجازه بده. می خواهی اجازه نده. بنده دیگر عرضی ندارم. اجازه مرخصی بفرمایید بروم.

رئیس: آقای دادستان، اظهاراتی دارید بفرمایید.
سرتیب آژموده: با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می رسانم: چندین جلسه این دادرسی را دکتر مصدق اشغال نمود. به عنوان اینکه به او قانوناً تکلیف شد که در مورد صلاحیت یا نقض پرونده یا مرور زمان اگر صحبتی دارد صحبت کند. این متهم سرسخت برای اینکه تابع اصول نیست و ایمان ندارد، وقت دادگاه را تضییع کرد ولی نباید دادگاه محترم غافل از این باشد که همه این حرفهایی که زد فلسفه دارد؛ و فلسفه اش این است که همان رویه ای را که داشته حتی در زمان انهام نیز تعقیب نماید. آن رویه این بوده است که این شخص نه عقیده به مذهب اسلام دارد و نه به غرور ملی ایران و ایرانی وضعی می گذارد. این شخص در این جلسات دادرسی شد گریه عابد. همواره دم از اصول

قانون اساسی زد، و ای کاش در این جلسات قانون اساسی را تحریف نمی کرد. اینجانب اصل اول متمم قانون اساسی را قرائت می کنم:

«اصل اول - مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.»

ملاحظه فرمایید: این اصل قانون اساسی مذهب ایران را مذهب اسلام دانسته و اصل ۵۸ متمم قانون اساسی چنین است:

«هیچ کس نمی تواند به مقام وزارت رسد مگر اینکه مسلمان و ایرانی باشد.» از این اصل هم این نتیجه را می گیریم که هیچ کس در ایران نمی تواند وزیر باشد مگر اینکه مسلمان باشد. شخص مسلمان دروغ نمی گوید. شخص مسلمان مفتی نمی شود. شخص مسلمان به کسی بدون جهت اتهام وارد نمی سازد. شخص مسلمان همه را نمی گوید جاسوسند و نوکر اجنبی؛ و بگوید در این کشور یک فرد هست آن هم مصدق. آن هم کسی که همه دنیا فهمید یاغی از آب درآمد. وزیر مسلمان قانون اساسی را تحریف نمی کند. این شخص در همین دادگاه همه این کارها را کرد. من می گویم مسلمان نیست. او گفت: «هنای داندسی ارتش روی پرونده سازی بود. من آمدم اصلاح کردم. مرا گرفتند انداختند زندان برای اینکه دوباره به کار خود مشغول شوند.»

تیسار ریاست محترم دادگاه، من شما را شخصی مسلمان می دانم. از بس این شخص از این حرفها زده قبضش هم برای خودش هم برای همه کس از بین رفته. من از شما سوال می کنم این سرگرد جوانی که این جا نشسته و از افسران دادستانی ارتش است، گفتار این پیرمرد در این افسر جوان چه تأثیر موشی می نماید؟ این سرگرد جوان دزد نیست. پرونده ساز نیست. از صبح تا نصف شب در دادستانی ارتش کار می کند. گرسنگی می خورد. سختی می کشد. زن و بچه و مادر و خواهرش سختی روزگار می گذرانند. دکتر مصدق پیدا می شود و با کمال بیشرمی می گوید دستگاه اینها پرونده سازی می کند. او راست می گوید. او پرونده سازی می کرد و او سوء استفاده از اوضاع کشور می کند که کسی نبوده به حساب و کتابها برسد تا ثابت شود پرونده ساز کیست.

جزء بجزء حرفهای این مرد را من شنیدم و دقت کردم. آن را به دو قسمت تقسیم می کنم:

اول، قسمت کلی که اساساً مربوط به موضوع نبود. بعضی موضوع طرح شده در این دادگاه فعلاً این بود که اگر ایرادی به صلاحیت دارد بگوید یا پرونده را ناقص می داند بیان نماید تا بعد کیفرخواست دادستان اگر دادگاه خود را صالح دانست قرائت شود؛ آن وقت او وارد ماهیت پرونده شود. بهر حال قسمت اعظم بیاناتی که نمود، برای پاشیدن تخم نفاق و کینه و تفرقه اندازی و همان رویه ای بود که داشت؛ و نمی دانند و نمی توانند بدانند که دیگر اطفال دبستان هم به این قبیل اراجیف ترتیب اثر نمی دهند. ضمن این بیانات کلی و خارج از موضوع در جلسه گذشته بر یک مسئله و موضوعی زیاد تکیه کرد و حتی گفت دادستان ارتش این موضوع را شنید و نادیده گرفت. اشتباه می کند. موضوع این بود که اظهار داشت: «یک صندوق آهنی یک خروارونیم در خانام بود؛ در نوبت آن جواهر داشتم؛ سند مالکیت املاک را داشتم.» می گفت: «اینها به جهنم.» چون لابد آقا به حال دنیا علاقه ندارند به آن چیزی که زیاد تکیه کرد این بود که گفت: «اسناد زیادی که اگر غارت نشده بود کشور ایران از مذلت رهایی می یافت گذاشته بودم در آن صندوق که غارت چنان آمدند آن صندوق را شکستند و آن اسنادی که باید در شورای امنیت مطرح می شد و با استقلال کشور تماس داشت، دزدیدند و بردند.»

این آقای محترم دادستان این صندوق را بمن گفته بود. همه این حرفهای که این سه چهار روز دادگاه را محط

کرده است، برای من گفته بود. اینکه ملاحظه می کنید هم او روان است و هم اینجانب، برای این است که هر دو از حال هم خبر داریم. وقتی که ایشان داستان این صندوق را به من می گفتند به هیچ وجه با این آب و تاب جریان را نگفتند. تا وجود این بنده موضوع را تعقیق کردم. در ملاقات با خانواده ایشان هم معلوم شد خودشان رفته اند و یک اثباتی را از همان صندوق که اثباتی خانواده ای خودشان بود به دست آورده اند. ولی صحبتی از سندهای بسیار مهم در بین نبود. اینکه اینجانب نمی گویم که از او سؤال شود. چون سؤال و جواب یا این مرد فایده ندارد. بلکه به نظر دادستان ارتش، خانه شخصی اسمش روی آن است؛ یعنی جایی است که اشخاص زندگی شخصی و خصوصی در آنجا دارند.

این آقا در مدت صدارت و انعاماً اگر مریض بوده است، باید برود بیمارستان. به طور قطع بیماریش معلوم بوده. چون حساب می کنم که اسناد رسمی نباید در خانه شخصی باشد. چون به حساب اینجانب اصلاً ممکن است دروغ می گوید. تازه راست هم که بگوید، همان روز ۲۸ مرداد مثلاً دکتر فاطمی رپوده یا اصلاً خود آقا سربسته نیست کرده، روی ایمن اصول به نظر دادستان ارتش و فنی دکتر مصدق اعلام می کند که بکه چنین اسناد گرانقیمتی بوده، باید جداً موضوع رسیدگی شود و چون رسیدگی به این امر در صلاحیت دادستانی ارتش نیست، اینجانب به اسناد مواد ۶۷ و ۱۱۴ قانون مجازات عمومی بر علیه دکتر مصدق اعلام جرم می کنم تا مقامات قضایی عمومی موضوع را تحت تعقیب قرار دهند و حقیقت قضیه را کشف کنند. [مواد ۶۷ و ۱۱۴ قانون مجازات عمومی قرائت شد.]

ملاحظه می فرمایید اگر دفترداری سندی را برد منزلش و آن سند گم شود، دفتردار را می گیرند و محکوم می شود. دادستان ارتش متضرر است که با همکاری یک عده از افسران شریف ارتش لهستانی را در کشور باز کرده که تصدق السلطنه ها را بگیرند و به کارشان رسیدگی کنند تا کشور از فلاکت رهایی یابد. باید پیرامین آقا که خود اقرار کرده که ۲۲۰ میلیون اسکناس در اطلاق خوابش دستور داده منتشر کنند. این جناب آقا که همه تکیه کلامش مردم است و توانست اسکناس برای این کشور به طور محرمانه منتشر کند، به چه مناسبت آن اسناد ذبیحیت را در طایفه اطلاقش گذاشت؟ مگر این مرد از خدا هم ستم گرفته بود که تا دنیا دنیا است در خیابان کاخ زندگی کند و در دنیا بماند؟ این اسناد در طایفه اطلاق آقا است. آیا ممکن نبود نصف شب ایشان به رحمت ایزدی بیوندند؟ آیا این آقا در تمام مدت عمرش این فکر را کرده بود که این اسناد را در آن مکان نگذارد؟ آنچه از کلیات برای اینجانب قابل توجه بود همین موضوع بود که بدین وسیله اعلام جرم کردم.

به بقیه کلیات چون مربوط به موضوع نبود یک کلمه حرف نخواهم زد. اگر دادگاه خود را صالح دانست و کیفرخواست قرائت شد، کیفرخواست را تشریح خواهم کرد.

راجع به صلاحیت، ایشان نکاتی گفتند که بعضی از آن نکات در مورد صلاحیت بوده که باید جوابگویی شود؛ بعضی هم بود و هم نبود که آن نیز باید جوابگویی شود. در این مورد ابتدا شروع می کنم از ایرادی که گرفتند و مربوط بود به اینکه باید طبق قانونی که خودشان وضع کرده اند این دادگاه تشکیل شود؛ و ایراد گرفتند که قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ قانونی نیست. [در این موقع دکتر مصدق سر خود را روی میز گذارده و استراحت کرده بود.]

اگر خاطر دادگاه محترم باشد، ایشان شرح مبسوطی بیان داشتند و تکیه روی این موضوع می کردند که قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ از تصویب مجلس نگذشته و کمیسرین دادگستری آن را تصویب کرده است. اینکه اینجانب دستخط اعلیحضرت شاهنشاه ففید را که در صدر این قانون درج شده به عرض می رسانم تا ملاحظه فرمایید این آقا حتی این حقیقت را که هر کس می تواند ببیند چگونه تهریف می نماید. [فرمان قرائت شد.]

ملاحظه می‌فرمایید قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ در جلسه ۲ دی ماه ۱۳۱۸ بتصویب شورای ملی رسیده.

این شخص به کرات گفت و تکبہ کرد که این قانون به تصویب کمیسیون دادگستری رسیده؛ و چون شخص نجیب و خودبینی است و اگر همه دنیا جمع شوند و مدرک نشان دهند زیر بار حرف حساب نمی‌رود، این تحریف را کردند برای اینکه نتیجه بگیرند که در ۹ ماده قانون اختیارات چون در فقرة ۲ آن نوشته شده «اصلاح قانون دادگستری» لغت دادگستری را شامل دادگاههای نظامی نیز نمایند. پس خلاصه بحث مفصل ایشان روی اختیارات مجلس این شد که گفتند چون در یکی از آن مواد اختیارات نوشته، حق دارند قوانین دادگستری را اصلاح کنند؛ و چون دادگستری به معنی عام است و شامل دادگاههای نظامی هم می‌شود این است که «حق داشته‌ام قانون بنویسم و قوانین نظامی را نیز اصلاح کنم.» در صورتی که به کلی سفسطه می‌نمایند. لابد باید دلیل آورد.

صرف نظر از اینکه اصطلاح دادگستری به هیچ وجه شامل دادرسی ارتش نمی‌شود، در قانون اساسی فصلی دارد به عنوان «اقتدار محاکمات». این فصل از اصل ۷۱ شروع می‌شود و به اصل ۸۹ متمم قانون اساسی ختم می‌گردد. در این اصول و ضمن این اصول، ملاحظه می‌شود هم‌جا متمم قانون اساسی اصطلاح می‌کند «محاکم عدلیه» و «قانون عدلیه».

البته دادگاه محترم مستحضرند که این کلمه «عدلیه» چند سالی قبل تبدیل شد به «دادگستری». همان طوری که در قانون اساسی اصطلاح می‌شود «دیوانخانه تمیز» که این اصطلاح تبدیل شد به «دیوان کشور» بنا بر این امروزه در این اصولی که به عرض رسید هر کجا نوشته شده «محاکم عدلیه» ما می‌گوییم «دادگاههای دادگستری»؛ هر جا هم نوشته «قانون عدلیه» می‌گوییم «قانون دادگستری». نکته حساس و دقیق این است که ضمن آن اصول، اصل ۸۷ متمم قانون اساسی است. در این اصل صریحاً نوشته شده محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد. نتیجه این است که قانون اساسی در برابر محاکم عدلیه محاکم دیگری را پیش بینی نموده به عنوان محاکم نظامی. و در برابر قانون عدلیه اصل ۸۷ صراحت دارد و مقرر می‌دارد قوانین مخصوص برای محاکم نظامی باید وضع گردد. بنا بر این به موجب اصول صریح قانون اساسی قانون دادگستری که قانون اساسی اصطلاح «عدلیه» می‌کند، به هیچ وجه مربوط به دستگاه قضایی ارتش نیست. این خیلی واضح است، و اینجانب توضیح و اوضاحت می‌دانم، ولی چه باید کرد؟ آقای دکتر مصدق یا سفسطه عنوان کردند، اینجانب هم ناچارم توضیح دهم. پس این قسمت به نظر دادستان این دادگاه قابل بحث نیست که قانون عدلیه و قانون دادگستری اصطلاح خاصی است و استاد اینجانب هم به قانون اساسی است.

در این وقت که ساعت ۶ بعد از ظهر بود جلسه به عنوان تنفس تعطیل گردید.

در ساعت ۳ بعد از ظهر جلسه دادگاه دوباره تشکیل شد و سرنایب آزموده اظهارات خود را به شرح زیر ادامه داد: با نهایت احترام به عرض می‌رسانم: خلاصه عرایض صبح اینجانب به اینجانب رسید که اولاً بر خلاف آنچه آقای دکتر مصدق اظهار داشتند، قانون مصوب دی ماه ۱۳۱۸ که فعلاً ملاک عمل دادرسی ارتش است در مجلس شورای ملی تصویب شده؛ ولی نه آن طوری که ایشان سفسطه نمودند و گفتند: «چون این قانون در کمیسیون دادگستری تصویب شده، بنا بر این مجلس دوره هفدهم که به من اجازه داد قانون دادگستری را اصلاح کنم، این از اختیارات من

بود که قانون دی‌ماه ۱۳۱۸ دادرسی و کیفر ارتش را اصلاح نماید.»

ناتمامی عرض شد که بموجب قانون اساسی، در فصل مربوط به اقتدار محاکمات، محاکم عدلیه و قانون عدلیه که امروز اصطلاح می‌شود «محاکم دادگستری» و «قانون دادگستری»، اصطلاح خاصی است؛ و به موجب اصول قانون اساسی محاکم نظامی و قوانین محاکم نظامی که امروز اصطلاح می‌شود «دادگاههای نظامی» و «قوانین دادرسی ارتش»، اصطلاح خاصی است. هیچ‌گاه چه به موجب قانون اساسی و چه به موجب قوانین عادی و چه بنا بر عرف و عادت، نمی‌توان ادعا نمود که وقتی می‌گویند «قانون دادگستری»، منظور قانون مخصوص ارتش هم می‌باشد. به هر جهت در این قسمت استدلالات ایشان که خود بخوبی متوجه هستند، جز مغالطه و سفسطه چیز دیگری نیست. [دکتر مصدق در این موقع سر خود را روی میز گذاشت.]

این خلاصه اظهارات صبیح بود. اکنون بکه مقدمه مختصر به عرض دادگاه می‌رسانم و سپس توضیحاتی به عرض می‌رسانم که اختیاراتی که مجلس شورای ملی به آقای مصدق داده بود چه بوده، و ثابت می‌کنم که ایشان از همان اختیارات مجلس نیز سوءاستفاده نموده و تجاوز کرده‌اند.

منته این است که یک ملت و یک کشور مانند یک خانواده پابرجا نمی‌ماند جز اینکه علاوه بر شئون مادی و ظاهری پابند و معتقد به اصول و مبانی معنوی باشد. کشور باستانی ایران به جرئت می‌توان گفت تا زمان زمامداری آقای مصدق پابند به آن اصول معنوی بوده. ولی متأسفانه در زمان صدارت این مرد آن اصول همه زیر پا گذاشته شد. اگر ملاحظه می‌فرمایید که دادستان ارتش مُصِرّ است و افتخار این را پیدا نموده است که این مرد را تطهیر دادگاه نماید روی این اصل نیست که در زمان او کشور فقیر شد و با بر شئون مادی او لطمه‌ای وارد آمد و یا در امور اقتصادی فلان عمل شد. زیرا از یک طرف این جریانات از وظیفه دادستان ارتش خارج است؛ و از طرف دیگر مثل یک فرد ایرانی معتقد است که مانند یک خانواده لطیف مادی قابل جبران است. ولی آنچه که جبران آن اگر ممکن نباشد خالی از اشکال نیست. لطمه‌ای است که به شئون معنوی و مبانی اخلاقی و خلاصه به اصول و مبانی یک کشور وارد می‌شود.

اینجانب مثل هر فرد ایرانی معتقد است، یا بهتر بگویم آشنا به این اصل است، که سرّ بقای کشور ایران روی پایداری اساس سلطنت است. این اصل را قانون اساسی رعایت نموده و پیش‌بینی لازم به عمل آورده. قانون کیفری، یعنی قانون کیفری که برای ارتش، مجلس شورای ملی وضع نموده، پیش‌بینی کرده که هر کس بخواهد به این اساس لطمه‌ای وارد سازد مجازاتش چیست.

آقای مصدق حتی فروگذار نمی‌کند که عبارت کیفرخواست را که فعلاً مورد بحث نیست، تعریف کنند. شرح مبسوطی امروز بیان داشتند و متأسفانه معنی «سوء قصد» را یادداشتند و یا نخواستند بدانند. پس از اینکه مدتی وقت دادگاه را گرفته و گفتند که دادستان در کیفرخواست نوشته نوع پزه، جنایت است...
دکتر مصدق: پزه.

سرتیپ از صده [پس از لحظه‌ای سکوت]: ایشان که خیلی مقید هستند روی لغات و طرز تلفظ آن بحث فرمایند و «دایماً ابراد می‌گیرند، باید از این آقا برسید وقتی دادستان می‌نویسد «پزه»، لایحه شما می‌دانید که جرایم را از لحاظ شدت و ضعف مجازات به چهار دسته تقسیم کرده‌اند: اول جنایت است: دوم جنحه مهم؛ سوم جنحه کوچک و چهارم خلاف.

شما وقتی همه اصول را زیر پا گذاشتید و سفسطه فرمودید و دیگر داستان که به جای بند نبود گفتید که دادستان

نوشته نوح یزه با به قول شما یزه جناب است. شما حتی تا این حد پای بند اصول نیستید که نقاط یا نکات کلمات را پس و پیش نفرموده و به نفع خودتان استفاده نفرمایید.

بدر حال با آن مقدمه به عرض می‌رسانم که اولاً چه کسی و با کدام مقامی طبق قانون اساسی حق وضع قانون دارد. مطابق اصل ۲۶ متمم قانون اساسی و اصل ۲۷ و اصل ۲۸ که عیناً قرائت می‌شود، وضع قانون از مشخصات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و سنا است. در قانون اساسی هیچ اصلی نیست که مقرر دارد نخست‌وزیر می‌تواند قانون وضع کند. قبول دارم که مجلس دوره هفدهم با کیفیات خاص یا ارباب یا اکبراء به آقای نخست‌وزیر وقت اختیار داد که در حدودی که اختیار داده وضع قانون نماید. ولی من مثل یک فرد ایرانی در این محضر رسمی برای اینکه اصل از بین نرود، تصریح می‌نمایم و تأکید می‌کنم که هیچ‌یک از اصول قانون اساسی پیش بینی نکرده که نخست‌وزیر منشأ قانونگذاری باشد؛ و مثل یک فرد ایرانی معتقدم و می‌گویم باید ریشه این موضوع برکنده شود. به هر حال مثل یک فرد ایرانی اصولاً و اساساً اعم از اینکه قوانین وضع شده از طرف ایشان مطابق اختیارات باشد، باید تمام آن کآن کم یکن گردد.

اینکه خارج از این موضوع باید دید مجلس شورای ملی به آقای دکتر مصدق اختیار داده که چه بکند؛ یعنی تا چه حدودی حق وضع قانون دارد.

مجلس شورای ملی چنانچه می‌دانید ۹ ماده وضع کرد و گفت این آقای مصدق نخست‌وزیر تا شش ماه حق دارد در حدود این ۹ ماده قانون وضع کند. من یک بگ را می‌خوانم و توجه دادگاه را جلب می‌نمایم به اینکه ملاحظه فرمایند مستند به کدامیک از این مواد اختیارات این آقای مصدق داشته است قانون دادرسی و کيفر ارتش را تغییر دهد. مواد نه‌گانه قانون اختیارات به شرح زیر است:

- ۱) اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها
- ۲) اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیرمستقیم
- ۳) اصلاح امور اقتصادی به وسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین
- ۴) بهره‌برداری از منابع نفت کشور با رعایت قانون نه‌ماده‌ای
- ۵) اصلاح سازمانهای اداری و قوانین اداری و استخدامی کشوری و لشکری
- ۶) ایجاد شوراهای محلی
- ۷) اصلاح قوانین دادگستری
- ۸) اصلاح قوانین مطبوعات
- ۹) اصلاح قوانین امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، از این ۹ ماده اختیارات در یکی از جلسات دادرسی آقای مصدق گفتند به موجب فقرة ۷، یعنی اصلاح قوانین دادگستری قانون دادرسی و کيفر ارتش را اصلاح کردند.

امروز صبح استدلال شد که به موجب قانون اساسی و به موجب قوانین عادی و طبق عرف و عادت، قانون دادگستری مربوط به قانون دادرسی و کيفر ارتش نیست. خود آقای مصدق هم بهتر از بنده می‌دانستند زیرا استناد ایشان خارج از تعریف و منسطفه چیز دیگری نبود. لابد لایحه ایشان حاضر است و بعداً دادگاه محترم دست به

استدلالاتشان خواهند فرمود.

پس از آنکه در یک جلسه خود را متکی به این فقرة ۲ نمودند، مثل اینکه به ایشان الهام شد که قانون دادگستری مربوط به ارتش نمی‌شود، جسته و گریخته بیاناتی کردند مبنی بر اینکه طبق فقرة ۵ که می‌نویسد «اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و لشکری»، حق داشته‌اند قانون دادرسی و کیفر ارتش را اصلاح کنند. بنده حاجت به توضیح نمی‌بینم که فقرة ۵ اختیارات را هر کس به طور سطحی بخواند، آنآ متوجه می‌شود که اولاً سازمانهای اداری با سازمانهای قضایی که سازمانهای مختلفی هستند فرق دارد. زیرا سازمان اداری این است که می‌گوید وزارت دارایی مثلاً اداره کار گزینش تبدیل به سه دایره مستقل شود. وقتی قانونگذار می‌گوید سازمان اداری، آیا می‌توان تصور نمود که سازمان قضایی هم منظور نظر قانونگذار بوده؟ آیا کسی که سازمان اداری را تفسیر می‌دهد، می‌تواند مدعی شود که سازمان قضایی هم جزو سازمان اداری است؟

ملاحظه می‌فرمایید که در فقرة ۵ اختیارات، وقتی که می‌گوید «قوانین استخدام»، تصریح می‌نماید «کشوری، قضایی و لشکری». وقتی قانونگذار تا این حد مفید بوده که درباره اصلاح قوانین استخدام مثلاً اکتفا به این نماید که بنویسد «اصلاح قوانین استخدام کشوری»، آیا می‌توان تصور نمود که منظور قانونگذار از تصریح سازمان اداری سازمان قضایی هم بوده است؟ به طور قطع خیر. ولی این قانونگذار که تا این اندازه دقت به خرج داده که مبادا از قانونی که وضع می‌کند سوء استفاده شود، خوب است حالا ببیند که اختیار گیرنده چه‌ها می‌گوید. او می‌گوید اصلاح قوانین دادگستری مربوط به قانون دادرسی و کیفر ارتش هم می‌شود. او می‌گوید: «چون اختیار داشتم، این قانون دادرسی ارتش را اصلاح کردم.»

بدر جهت، ملاحظه می‌فرمایید که طبق قانون اختیارات نیز آقای مصدق حق نداشته است قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب مجلس شورای ملی را تغییر دهد؛ یعنی بگوید که دادگاههای عادی که در آن قانون پنج نفری منظور شده سه نفر باشد و یک نفرشان هم غیر نظامی باشد. این تجاوز از اختیارات بوده. او حق نداشته است که بگوید ارتش دادستان نمی‌خواهد زیرا در قانون مصوب مجلس شورای ملی ماده‌ای دارد که ماده ۴ قانون دادرسی و کیفر است. این ماده می‌گوید دادستان ارتش از لحاظ وظائف قضایی نماینده بزرگ ارتشستاران فرمانده بوده و در دادگاههای نظامی انجام وظیفه می‌کند.

هدف این شخص یا تجاوز از اختیارات در دستگاه قضایی ارتش اصلاح نبود، او هدفش این بود که هر کجای قانون ارتش مصوب مجلس شورای ملی اسمی از بزرگ ارتشستاران فرمانده دارد آن را از بین بردارد. من با این مرد کار کرده‌ام. اینک حقایقی چند را فهرستوار به عرض دادگاه محترم می‌رسانم. هر چند شخص مسلمان بالاخص سرباز دروغ نمی‌گوید، ولی دو همین دادگاه شاهدهایی هم دارم که عبارتند از: تیمسار سرتیپ ریاحی، تیمسار سرتیپ معین‌پور، سرکار سرهنگ ۲ شاهقلی و نااندره‌ای تیمسار سرتیپ نصیر زند و آقایان دادرسان محترم و همه افسران ارتش.

آقای دکتر مصدق یک جزء از بیاناتشان این بود که سرتیپ آزموده قانون دادرسی و کیفر ارتش را بهم زد و چنین و چنان کرد. افسران لیسانسبه حقوق را ایشان در دستگاه ارتش آوردند و ایشان به قضات ارتش استقلال دادند و ایشان حقوقشان را زیاد کردند. ولی من اقدم و دستگاه دادرسی ارتش را به صورت قبل درآوردم.

بنده ناچارم برخلاف نزاکت، و برخلاف میل خودم که هیچ‌گاه نباید کسی از خود کوچکترین تعریفی کند عرایضی به عرض برسانم که شاید تعریف از خود تلقی شود، ولی به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که اینجانب هیچ‌گاه در هیچ

شغل و مقامی به خود نیالیده‌ام و هم‌مطاران من همه شاهد و گواهی می‌باشند.

این آقا با یک سلسله تهمت و اخترا تئیهه گرفت که سر تیب آژموده فسادات قضایی است. اینجانب از روزی که به مقام افسری نایل شدم و درجه ستوان دومی داشتم تا امروز یک مورد پیدا نشده که دنبال شغل یا مقامی بروم و تشبیهی نعیم. شاید کمتر کسی بداند که درجه سرتیپی من را سرهنگ دومی که با من کار می‌کرد به من اطلاع داد و من از آن بی‌خبر بودم. وضع خدمتی اینجانب از این قرار است و بسیار روشن است.

اینجانب سالها در اداره دادرسی ارتش در مشاغل مختلف خدمت کردم. چون شخصی بودم زحمتکش و پشنگاردار، در اثر زحمت شبانه روزی و روزی ۲۰ ساعت کار در سال ۱۳۲۹ مر ۱ به معاونت دادستان ارتش منصوب کردند. در این پست بودم تا اینکه آقای دکتر مصدق وزیر دفاع ملی شدند. روزی نشستیم بودم دیدم امریه‌ای به دست من دادند زیر شماره ۲۹۹۴۲-۳۱۶/۳ از طرف وزارت دفاع ملی که عیناً قرائت می‌کنم.

[سر تیب آژموده در اینجا متن نامه را که دعوتی برای شورد در امور دادرسی ارتش بود قرائت کرد و سپس ادامه داد:]

چنانچه ملاحظه می‌فرمایند، آقای مصدق شخصاً بدون اینکه من خدای نکرده در ب خانه ایشان رفته باشم به من امر فرمودند کمیسیونی که از افسران لیسانس حقوق تشکیل می‌شود ریاست آن را داشته باشم. خوب، آقای محترم، جناب عالی که امروز می‌گویید سر تیب آژموده اطلاع قضایی ندارد، چرا او را برای تجدید نظر در قانون دادرسی ارتش در رأس کمیسیونی گذاشتید؟ لابد نردید ندارم که ایشان چه بسا بفهمند که سر تیب آژموده ساعت یک بعد از نیمه شب با مسلسل و تانک آمد و این امریه را بزور از من گرفت. ولی به طور قطع این طور نیست. من در دادستانی ارتش اصلاً نمی‌شناختم مصدق کیست.

من در آنجا نشستیم بودم که این امریه را به دستم دادند. من چون سرباز هستم و شانه از زیر بار کار خالی نکردم، فوری این امر را اجرا کردم و کمیسیون را تشکیل دادم که یکی از اعضای آن همین سرهنگ شاهقلی است. در آن روزها زمره‌هایی در ارتش بود مانند آزادی افکار در ارتش و با حزب ملان و قسم خوردن در فلان موضوع.

ما عده‌ای بودیم که نشستیم دور هم تا در قانون ارتش تجدید نظر کنیم. ما بخوبی به نواقص قوانین ارتش واقف بودیم. ولی کم کم بنده و این سرهنگ شاهقلی حس کردیم که موضوع چیز دیگری است. ولی به هر حال سرباز بودیم، مرارت کشیدیم و رنج کشیدیم. بالاخص همین سرکار سرهنگ شاهقلی تلاش کرد که اگر چیزی ما می‌نویسیم، چیزی برخلاف مصالح کشور و ارتش نباشد. بنده و ایشان بیچاره شدیم. تقاضا کردم آقای دکتر حبیب‌الله معظمی که در هیئت مشاوره حقوقی وزارت دفاع ملی بودند ایشان هم بیایند در کمیسیون. آن جوان اصیل و شریف که حقاً بااعت افتخار ایرانیان است آمد در این کمیسیون. باز به تلاش خود ادامه دادیم. کتاب اول قانون دادرسی و کیفر ارتش را ما نوشتیم. بنده خودم بر دم خدمت آقای مصدق، البته عرض کردم غرض خودم را فهرست وار به عرض می‌رسانم. مثلاً از روز اول تا آن روز که این کتاب تمام شد، شاید چندین جلسه هیئت کمیسیون را به حضور ایشان برده بودم.

کتاب را از من گرفته و فرمودند: «به به به، واقعاً زحمت کشیدید. بنده خیلی خوشحال شدم. صبح آمده و بدر فقایم مرده دادم که زحمات ما از بین نرفت و این کتاب اول را که تهیه کردید آقای مصدق پسندید و خیلی به به فرمودند.» مشغول اصلاح کتابهای بعدی شدیم. روزی باز در دفتر خود نشستیم بودم دیدم یک امریه رسیده زیر شماره ۲۹۹۴۳ به تاریخ ۱۲ آبان ۳۶. به این مضمون که در کمیسیونی که تشکیل می‌شود و اولین جلسه آن روز شنبه ۱۲ آبان است شرکت کنید. منظور از این کمیسیون این بود که روی قانون حذف محاکم اختصاصی که این آقا نوشته بود و به صورت

قانون در آمده بود مطالعه کنیم. بیچاره کسانی که آنها و ارتش به آن مبتلا شده بودند. نماینده اعضای کمیسیون جناب دکتر علی آبادی، معاون ایشان جناب آقای اخگر نماینده مجلس شورای ملی، آقای دکتر معظنی کارمند اداره دواوی حقوقی وزارت دفاع ملی، آقای سرهنگ گرهی و آقای سرگرد خیلانی بودند. باز در اینجا معلوم نیست که بنده را این آقا که می گوید اطلاعات قضایی ندارم به چه جهت در آن شرکت دادند.

بهر حال این کمیسیون تشکیل شد و ویال آن به گردن سر تیپ آزموده افتاد. بسیار شبها و روزها خدمت این آقا رسیدیم و گفتیم: «قانونی که نوشته ای که در آن می گویند دزد و راهزن بروند دادگستری، اگر اجرا بشود کشور یک پارچه آتش می شود.» او در جواب هر روز می گفت: «به به، آخرین سر تیپ آزموده»، و مرا حواله آقای لطفی می کرد. تا بالاخره یک روز اجازه داد که محاکم راهزنان در صلاحیت دادرسی ارتش باشد؛ و خوب یاد دارم روزی که دستور را داد، آقای لطفی وزیر دادگستری ایشان به من گفت: «آخر نافلا، کلاه را سر ما گذاشتی.»

حالا ملاحظه بفرمایید یک افسری زجر بکشند و آخر سر هم وزیر دادگستری مملکت به او بگوید: «آخر نافلا سر ما کلاه گذاشتی.» بالاخره کار آن کمیسیون تمام شد و کتابها به پایان رسید. یک روز به من گفت: «تو برو دادگستری، در آنجا کمیونی تشکیل می شود. تو در آنجا نسبت به این مطالبی که نوشته ای دفاع کن.» هر روز صبح من در دادرسی ارتش بودم و عصر تا ساعت پانزده و نیم شب به دادگستری می رفتم، فقط برای اینکه مبدا قانونی بنویسند که بر خلاف مصالح کشور باشد. در این مورد هم باید پرسید که این آقا چرا مرا فرستاد؟ مگر نمی دانست که من اطلاع قضایی ندارم!

از آن روز در این کمیسیون دو هدف وجود داشت: یکی اینکه قانون مصوب ۲ مرداد ۱۳۲۸ مجلس شورای ملی را دایر بر اینکه طبق آن قانون رسیدگی به جرم دارندگان رویه و سرام اشتراکی در صلاحیت دادرسی ارتش است، از ارتش منتزع کرده به دادگستری بدنند.

دوم اینکه دادستانی ارتش آن روز که این آقا می گوید پرونده سازی می کرده، دو داریسی ارتش میلیونها دزدی کشف کرده بود؛ و یک نماینده مجلس دنبال پرونده های دزدی بود و فشار می آورد به دادستانی ارتش که منتهین مرخصی شوند. بنده یعنی سر تیپ آزموده به آن نماینده مجلس گفتم: «تنها یک چاره داری و آن این است که می روی اقدام کنی که سر تیپ آزموده را از دادستانی ارتش بردارند. زیرا مطمئن باش تا من در دادستانی ارتش هستم منظور شما حاصل نمی شود.» به او گفتم: «اگر زیاد سماجت کنی، یک چهارپایه می گذارم در میدان بهارستان و می گویم مردم، این آقا که هر روز ناله اش از دادرسی ارتش بلند است، مطلب از چه قرار است.»

آقای دکتر مصدق این آقای محترم را که دنبال پرونده های دزدی بود در آن کمیسیون در یک ردیف پهلوی من گذاشته بود. آن آقا اصرار داشت که جرم اختلاس و ارتشا در قوانین دادرسی تشریح شود. دو مضر نوشته شود، مصدق امضا کند، آن پرونده ها بروند دادگستری و از سر سر تیپ آزموده خلاصی شود. ولی بنده استدلال می کردم و می گفتم که دو ارتش وقتی افسری دزدی می کند، در هیچ کشوری او را به دادگستری نمی برند.

آنجا هم بیچاره شدم. بعد از چهل یا پنجاه شب، روزی رفتم خدمت این آقای مصدق. صاف و پوست کنده جریان را به عرضشان رساندم. به من گز دادند و یک چای هم آوردند. و این استفاده ای بود که ما از آن زحمات بردیم. به بنده فرمودند که: «آقا عجیب متوجه شدی، چرا زودتر نگفتی؟ باز خوشحال شدم و قدم بیرون دادم. آن قانون حذف محاکم اختصاصی که صبح استدلال کردند دیگر کار بنده نیست که بگویم مثلاً چرا اتوده ایها را از دادستانی ارتش گرفتید.

چند روزی گذشت، و باز امری ای رسید، مثل اینکه این پار شأن سر تیپ آزموده بالا رفته بود. زیرا امری به اعضای

خود نخست‌وزیر بود زیر شماره ۳۱۸۹۰ - به تاریخ ۳۱/۱۰/۹۹ که برای مشورت در یک امر قضایی ساعت ۷ بعد از ظهر روز پنجشنبه کمیون در منزلشان تشکیل می‌شود. بنده هم در آن حضور بایم. رفتم گوش ناگوش رجال و فضلا نشسته بودند. معلوم شد آقا لطف فرموده و روی عریضی که به عرضشان رسانده بودم کمیسیون تشکیل دادند. موضوع در صلاحیت دادگاههای نظامی بود، ولی من متوجه شدم که تمام اینها صحنه‌سازی است. زیرا در آنجا هر کس سازی می‌زد یکی می‌خواست صلاحیت دادگاه ارتش را تغییر دهد تا پرونده دزدی سرود دادگستری. دیگری می‌خواست رهنرها بروند دادگستری. دیگری می‌خواست رئیس فلان حزب کارشان پیش برود. به هر حال آن شب هم یا گردن کج رفتم منزل.

در روز ۱۹ دی ماه باز در اداره خود نشسته بودم دیدم سه برگ پیشنهادی که یک لسانیه حقوقی به آقا تقدیم کرده بود و در آن نظریات اظهار کرده و به آقا داده بودند که آقا نسبت به آن تصمیم بگیرند، روی آن برگ نوشته بود که «تیمسار آزموده با آقای نخست‌وزیر مذاکره فرمایند».

اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید که وقتی کسی در نظام وظیفه تیر خورد و افسران پیشنهادی به ایشان می‌دهند، سرتیپ آزموده مشاور ایشان می‌شود؛ یعنی همین سرتیپ آزموده‌ای که به قول ایشان سواد ندارد. خوب به خاطر دارم وقتی رفتم به حساب یکی از این پیشنهادات برسم و به آقا عرض کردم: «آقای محترم، این قانونی که وضع کردید که هر افسر بازنشسته‌ای اگر لباس نظامی پوشید شش ماه حبس شود برخلاف اصول است» او در جواب گفت: «نمی‌دانی که اینها یا لباس نظامی در دهات چه به سر مردم می‌آورند» گفتم: «راست می‌گویید. چون جناب عالی که ده دارید بهتر از من بی‌ده می‌دانید».

تا اینکه قضایای ۹ اسفند پیش آمد. روز دهم یا یازدهم اسفند ماه بود که بنده را دادستان وقت ارتش تلفناً احضار کرد. رفتم به دادستانی ارتش. ناچاراً باید این را عرض کنم که در پرتو خدمت شبانه‌روزی و صادقانه در آن روز هم که معاون دادستانی ارتش بودم همه امور دادستانی ارتش به عهده من محول بود. رفتم دیدم فعالیت عجیب و غریبی حکمفرماست.

تلفن پشت تلفن بود که از آقای مصدق می‌رسید و پیغام دهندگانی از قول آقا می‌گفتند که سرگرد خسروانی رئیس باشگاه تاج باید تا فردا محکوم شود. خدا را گواهی می‌گیرم که آن موقع که آن تلفنها می‌شد و مصرأ می‌گفتم که ممکن نیست دکتر مصدق چنین دستوری بدهد. تا اینکه افسر عالی‌مقامی آمد و از زبان او شنیدم که مصدق السلطنه آزادیخواه و مصدق السلطنه دموکرات که می‌گوید دادرسی ارتش پرونده‌سازی می‌کرد و من آن را اصلاح کردم، می‌گوید افسری که امروز دستگیر شده تا فردا باید محکوم شود. اطلاق دادستان ارتش دور سرم جبرخید. همان شب گفتم: «سرا چرا احضار کردید؟ این چه حرفی است بمن می‌زنید؟» با خودم گفتم حتماً این مرد دیوانه شده. وقتی از درب دادستانی ارتش خارج می‌شدم تا آن شب نه سرگرد خسروانی را دیده بودم نه او را می‌شناختم، خواستم از در خارج شوم دیدم افسری خودش را انداخت روی پای من. گفتم: «شما کی هستید؟» گفت: «سرگرد خسروانی هستم» گفتم: «چه فرمایشی دارید؟» گفت: «من به شرافت شما اطمینان دارم. می‌خواهند من را اعدام کنند. دست من را بگیرند» این بود گفته آن افسر. از فردا دیگر به دادستانی ارتش نرفتم و ظاهراً مرخصی گرفتم. البته دیگر اطلاعی ندارم که در آنجا چه می‌گشت.

جرماناتی راجع به دادگاههای آنها در روزنامه‌ها خواندم. تا ۲۶ فروردین ۳۲ که به دادستانی ارتش نمی‌رفتم برای این بود که مصدق السلطنه دستور داده بود که افسری را ۲۴ ساعته محکوم کنم. مصدق السلطنه باید بداند که اگر در

تمام مدتی که من در دستگاه قضایی ارتش بودم، افسری از افسران ارتش این دستور را می داد با او معامله‌ای می کردم که به گوش همه ملت ایران برسد.

افسران شریف ارتش می دانند آنچه که مخالفین و بدبینان و کسانی که از کوچکترین موضوعی مسی خواهند به ضرر کشور استفاده کنند می گیرند این است که دادرسی ارتش پرونده سازی می کند. این نیست مگر آنکه آنها خصومت دارند. دادرسی ارتش افسران بسیار شریف دارد و داشته است که جز خدا و حقیقت به چیزی نظری ندارند. این مرد در این جلسات دادرسی واقعاً وقاحت به خرج داد. صریح گفت: «سر لشکر افخمی خانه مرا غارت کرده» بزنی دادگاه هم چیز دیگری گفت. تکلیف بنده هم که معلوم است. او خیال می کند دادستان ارتش که کبفرخواست می نویسد، می رود یا مقامی مشورت می کند. او خیال می کند که صبح به صبح برای همه ما دستور می رسد که چه بکنیم. از نمی تواند تصور کند که مقامات ارتش از جریان پرونده مصدق جز نوشنجات روزنامه‌ها و خبر و گفتار رادیو اطلاع دیگری ندارند؛ و آنها هم تأکید می کنند که جز قانون و عدالت چیز دیگری در نظر نمی گیرند. مصدق السلطنه بداند این دادگاه و دادستان ارتش جز عدالت چیزی در نظر نخواهد گرفت. ولو اینکه او بالاترین شخصها را بداند.

در ۲۶ فروردین ماه حکمی بمن داده شده که رئیس اداره مهندسی ارتش هستم. اطاعت کردم و به آنجا رفتم. روزی رفتم به ستاد ارتش. در پله‌های ستاد افسری بمن گفت: «ترا در نظر گرفته اند که در پرونده ۳۰ تیر دادستان شوی» بلافاصله رفتم خدمت این سرتیپ ریاحی و به ایشان گفتم: «شما می دانید که مصدق السلطنه افسر سیاسی و دکتر می خواهد. بنده که بهر دو این حرفها نمی خورم. بنده را معاف فرمایید» ایشان هم یادداشت کردند که من را معاف نمایند. من هم تشکر کردم و خارج شدم. چندی بعد در اداره مهندسی دیدم نامه‌ای رسیده که همین نامه‌ای است که آقای دکتر مصدق در این دادگاه عنوان نمودند.

مضمون نامه این است که بنده دادستان وقایع ۲۶ و ۲۷ شیراز شوم. بنده روی سوابق گذشته قبول نکردم. بسمه چهار نفر نفلن کردم که من را معاف کنند. بعدتر سجادی تلفن کرد. به همین سرتیپ معین پور نفلن کردم. همین آقای سرتیپ معین پور را گیر آوردم و گفتم: «چرا من را اول نمی کنید؟» برگشتند و به بنده فرمودند: «آخر شایسته تر از تو چه کسی را بیاریم؟» بناچار رفتم اداره مهندسی و این گزارش رسمی را دادم. تصور می کنم که این گزارش را هر کسی به آقای مصدق داده. ایشان را دست انداخته است. ایشان هم شاید چون در زندان تنها بوده اند متوجه نشده اند. زیرش را امضا کرده اند و آن را سند کرده اند و با آب و تاب دادند به دادگاه که «این سرتیپ آزموده خودش نوشته که من اطلاع قضایی ندارم» و نمی تواند دادستان دادگاه من شود.

در این موقع رئیس دادگاه زنگ جلسه را نواخت و اظهار نمود یک ربع ساعت تنفس داده می شود. پس از اعلام تنفس، اعضای دادگاه تالار جلسه را ترک نمودند. سرتیپ ریاحی و وکلای مدافع او نیز از جلسه خارج شدند. ولی دکتر مصدق و وکیل مدافع او در جای خود نشسته بودند. دکتر مصدق سر خود را روی میز گذاشته بود و خبرنگاران جراید اطراف او جمع شدند. ولی سامورین انتظامی دادگاه مراقب بودند که کسی مزاحم او نشود.

چند دقیقه بعد دکتر مصدق سر خود را از روی میز بلند کرد و به اطراف نگاه کرد. چند نفر از سامورین انتظامی دادگاه و وکیل مدافع او سؤال کردند: «چه می خواهید؟ جای می خواهید؟ آب می خواهید؟» چه می خواهید؟

دکتر مصدق به سرهنگ بزرگمهر گفت: «در اطباق مسن یک شیشه کورامین است. آن را بیاورید.» سرگرد بلالی بلافاصله رفت و شیشه کورامین را آورد. دکتر مصدق به وی گفت: «بیست قطره در آب بریزید و بمن بدهید.» دکتر مصدق داروی خود را خورد و بعد با سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع خود، مشغول صحبت شد.

مقارن ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد. ابتدا سرتیب ریاضی و دکلاوی مدافع او به جلسه آمدند. بعد هیئت قضات وارد شدند. پس از رسمیت یافتن جلسه، رئیس دادگاه به دادستان گفت:

تیمسار آزموده، اگر بیانی دارید ادامه دهید.

سرتیب آزموده: نتیجه توضیحات و عرایض بالا این است که صرف نظر از اینکه به موجب قانون اساسی نخست‌وزیر حق ندارد قانون وضع نماید و بر طبق اصول قانون اساسی شورای سه‌گانه کشور که عبارتند از قوه مقننه، قوه قضاییه و قوه اجرائیه همیشه ممتاز و منفصل از یکدیگرند و نخست‌وزیر در قوه اجرائیه حق انجام وظیفه دارد، به نظر می‌رسد ثابت شد که بر فرض اینکه اختیارات مجلس شورای ملی را قانونی و سوجه بدانیم، به موجب همان اختیارات آقای دکتر مصدق حق نداشته است که قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ مجلس شورای ملی را تغییر دهد و در آن دخل و تصرف نماید. و به عرض رسید که در آن قانون برای دستگاه قضایی ارتش دادستان ارتش پیش‌بینی شده، و به موجب ماده ۴ آن قانون دادستان ارتش نماینده قضایی بزرگ‌ارتشاران فرمانده است.

اینک به عرض می‌رساند: به موجب قانون اساسی، باید در تمام کشور محاکم نظامی تأسیس شود به موجب قوانین خاصی که خود دارند؛ و این موضوع در اصل ۸۷ متمم قانون اساسی عیناً به شرح زیر پیش‌بینی شده:

محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد.

این محاکم نظامی منکی به قانون اساسی، یک آیین و مقررات دارد که در محاکم عدلیه یعنی دادگستری وجود نخواهد داشت. این آیین و مقررات که ضمن قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ پیش‌بینی شده در روزی که قانونگذار آن را بررسی و به مرحله تصویب رساند، آن روزها روزی نبوده که مانند دوران آقای مصدق ایشان و چند نفری اطرافیان ایشان روی اغراض شخصی قانون وضع کنند. قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ از قوانین فرانسه، سوئیس و سایر کشورهای اقتباس شده؛ و همان طوری که خاصیت هر قانونی باید این باشد که با محیط تطبیق نیابد، در آن روز سعی بسیار شده است که قانون دادرسی و کیفر ارتش تدوین شود و مجلس شورای ملی آن روز نیز با نهایت دقت آن را بررسی نموده است.

مبنای قانون دادرسی و کیفر ارتش مانند همه قوانین دادگاههای نظامی در تمام دنیا روی اصول نظامی است. یعنی اصل این است که دادگاههای نظامی به جرایم نظامی رسیدگی می‌نمایند. به همین مناسبت است که در قانون اساسی پیش‌بینی محاکم نظامی با قانون خاصی شده است.

من باب نمونه و مثال، در همه کشورهای جهان از جمله ایران ممکن است واحدهایی از ارتش در زمان جنگ یا در زمان صلح بدشمن یا به‌یغیان تسلیم شوند. باید دید اگر واحدی از ارتش یا فلان پاسگاه زاندارمیری به فلان یاغی تسلیم شد، آیا عالیترین قضات کشور اگر دور هم بشینند و فرمانده آن واحد را دادرسی کنند می‌توانند درک کنند که متهم مقصر است یا بی‌گناه؟ این مطلبی است که آقای مصدق ضمن بیانات خود فرمودند: هر کاری تخصص می‌خواهد. ولی توضیح ندادند که آیا در کشور ایران عهده‌داری وزارت دفاع ملی تخصص نمی‌خواهد؟ اگر ایشان در زمانی مثلاً در احمدآباد یا تفنگ ساچمه‌ای کبوتری را در بالای برج ده شکار کرده‌اند، در این دادگاه می‌گویند:

تایید انداز هم هستیم» و فرمودند: «از بسیاری افسران بهتر نیراندازی می‌کنم.» اگر این فلسفهٔ عهد‌مداری وزارت دفاع ملی باشد، وای به حال کشوری که فلسفهٔ این‌که نخست‌وزیری وزیر دفاع ملی می‌شود، این باشد که روزگاری با نفعگ حسن موسی کلانگی را شکار کرده است!

نوشتن قانون دادرسی و کیفر ارتش تخصص می‌خواهد. این کار را نمی‌توان در چهار دیواری حلیهان کساح، کاشی ۱۰۹ روی تخت‌خواب انجام داد و طرف مشورت آقای لطفی باشد. آقای لطفی و جناب غالی چه می‌دانید که انضباط ارتش مفهومی چیست. واقعاً مضحک نیست که آقای وزیر دفاع ملی طرز تفکرش این باشد که بگوید: «من برای ارتش قانون نوشته‌ام، و ضمن آن پیش‌بینی کرده‌ام که قضات ارتش استقلال داشته باشند» ایشان صحیح می‌گویند. قانون نوشتند و برای قضات ارتش استقلال فائل شدند. منتها بنده نمی‌دانم که چرا عمل وارونه کردند. یعنی به موجب اصل ۸۱ منم قانون اساسی قضات عدلیه استقلال دارند. این اصل می‌گوید هیچ حاکم محکمهٔ عدلیه را نمی‌توان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد، مگر اینکه استعفا نماید.

ایشان آمدند در عدلیه عالیترین مرجع قضایی کشور یعنی دیوان کشور را خط بطلان کشیدند و سر نوشت آن را به یکی از رجال کذایی دادند. حالا هم برای آن دلسوزی می‌کنند. در برابر برای قاضی ارتش استقلال قائل شدند. یعنی صاف و پوست‌کنده فرمودند و ثبت خود را اجرا کردند که عدلیهٔ ایران، دیوان کشورش را هر کسی می‌تواند بهم بزند! و ارتش ایران را می‌توان به افسران جوانش تعلیم داد که ندای استقلال‌خواهی بردارند. آخر ملاحظه فرمایید ایشانی که منکر دستگاه قضایی ارتش شدند در دستگاهی که خودشان راه انداختند افسر داشت. آیا این افسران نباید تابع دیسیپلین و انضباط ارتش باشند؟ آیا سزاوار بوده است که این مرد در کتلهٔ افسران این فکر را تلقین کند که «آقا، شما مستقید؟»

حالا به مناسبت صحبت، بنده یک ماده‌ای که ایشان به قول خودشان قانون نوشتند و مربوط به انضباط است — جرم ارتش این است که می‌خواهد این دسته‌گلهایی که ایشان آب داده است شاید جبران کند — به عرضتان می‌رسانم و مقدمتاً عرض می‌کنم: تیمساران دادرسان محترم دادگاه پهنوی مستحضرند که ارتش ایران مانند همهٔ ارتشها برای تنبیه خاطیان دو سینی دارد: یکی آییننامهٔ انضباطی، دوم قانون محاکماتی.

آییننامهٔ انضباطی این است که از سرچوخی تا عالیترین مقام ارتش طبق آن آییننامه اختیار دارند مرتسبین خود را بدون محاکمه تنبیه کنند. مثلاً اگر بنده پرور دادستانی ارتش ببینم یکی از افسران کت نظامی و شلوار میوبل پوشیده، ممکن است او را چهل و هشت ساعت حبس کنم. چون و چرا ندارد.

قانون محاکماتی ارتش برای این است که اگر تقصیر از حد تنبیه انضباطی تجاوز کرد، او را تسلیم دستگاه جزایی ارتش می‌کنند تا آن دستگاه به تقصیرش برسد. اگر مقصر است طبق قانون او را تنبیه نمایند. و اگر بیگناه است تهرئه کنند.

این آقای مصدق قانون نوشت که اگر آن افسری که مثل زدم یک روز صبح بسا کت نظامی و شلوار میوبل بهسربازخانه برود، رئیسش حق ندارد بگوید: «چرا با این وضع مضحک آمده‌ای؟»

بهر حال عرض شد هر امری تخصص می‌خواهد، از جمله نوشتن قانون برای ارتش. قانون دادرسی و کیفر ارتش مینایش روی اصل رعایت سلطهٔ فرماندهی و تخصص در امور نظامی است. عرض کردم اگر نگاهیانی بست خود را ترک کند با واحدی به‌یالگی تسلیم شود، دستگاه غیر نظامی نمی‌تواند دادرسی کند. زیرا خدمت نظامی نکرده. زیرا مفهومی که افسر از کلمهٔ ترک نگاهیانی می‌فهمد غیر نظامی نمی‌فهمد. اگر افسری در ارتش منحصص عندو

مرد خداشناس اساساً سوء نیت که سهل است بدبین نیست. جز خوشبینی صفت دیگری ندارد.

قانون دادرسی و کیفر ارتش مشتمل بر چهار کتاب است: کتاب اول آن سازمان دادستانی ارتش و دادگاههای نظامی است که مصدق السلطنه آن را خودسرانه بر خلاف قانون و برخلاف نص صریح اصول قانون اساسی بهم زد و اساس انضباط ارتش را گسیخت. کتاب دوم این قانون در صلاحیت است. کتاب سوم در آیین دادرسی و کتاب چهارم در تعیین کیفرهاست.

این چهار کتاب را هیچ کدام مصدق مجاز نیوده اند که تصرفی نماید؛ و دانستان ارتش معتقد است هر کس این قانون مصدق را من باب فرض قانونی بداند خود مجرم است. زیرا روزی مردی عنان گسیخته عملی کرده. عمل او موجب نمی شود که پس از سقوط او سایرین تبعیت از تصمیمات او کنند. بهترین مدرک همان دادگاه انتظامی ارتش است که امروز صبح گفتند دادگاه انتظامی ارتش باید سر تیب آزموده را محاکمه کنند که بصرای قانون ایشان را دور انداخته. تا این لحظه دادگاه انتظامی ارتش مرا تعقیب ننموده. تردید نیست که او هم قبول کرده که قانون آقا پسرای خودش خوب است. دیوان کشور نه تنها اعتراض نکرده بلکه رأی داده که قانون آقا را بسابد دور انداخت. هیئت وزیران هم تصویب نامه صادر کرده که آقا هر چه نوشته برای خودش بوده.

بنده پیشنهاد می کنم چون خیلی میل قانون گذاری دارند همین امشب به افسر محافظان دستور می دهم گاخذ و قلم به دستشان بدهند تا هر چه می خواهند قانون بنویسند تا نجسم کنند که مصدق السلطنه نخست وزیر دارد قانون می نویسد و هم تصور کنند که طابق النعل بالنعل اجرا می شود.

بهر جهت قانونهای آقای مصدق در دستگاههای قضایی ارتش موجب از هم گسیختگی انضباط ارتش بود. یکی از افتخارات ارتش این است که شاید اولین سازمانی بود که قانون آقا را دور ریخت.

در قانون کیفر ارتش موادی پیش بینی شده که آقای مصدق به ماده ۳۱۷ اشاره نموده اند. تا آنجا که از صلاحیت خارج نشدند و داخل ماهیت نگردیدند. اینجانب توضیحی راجع به ماده ۳۱۷ می دهم. البته اگر دادگاه خود را صالح به رسیدگی دانست و وارد ماهیت شد، شاید موقع پیش آید و باز توضیحاتی بدهم. این آقا ضمن توضیحاتی که امروز صبح روی ماده ۳۱۷ دادند، معلوم شد که اساساً معنی سوء قصد را نمی فهمند. آقا فرمودند ماده ۳۱۶ می گوید هر گاه کسی نسبت به حیات اعلی حضرت یا والا حضرت ولایتعهد سوء قصدی نماید محکوم به اعدام است. سوء قصدی که در ماده ۳۱۷ نوشته شده آن هم معنایش سوء قصد به عرف مردم است. از سوء قصد چنین می فهمند که منظور مثلاً کشیدن طبلانچه یا آلات دیگر برای آدمکشی است. خوب اگر کسی به حیات شاه سوء قصد نماید و مفومش این باشد که آقا گلند. مگر شهدی حسن یقال را که بکشند مجازاتش اعدام نیست!

در قانون مجازات عمومی مجازات قتل عمد اعدام است. حال قتل عمد می خواهد این باشد که گدا کشته شود یا پادشاه. مجازات قتل اعدام است. سوء قصد لغتی است که قانونگذار نمی تواند تمام جهات آن را تعریف نماید که چه پیش آمدی می کند تا قانونگذار ضمن قانون تصریح کند. یک جهت سوء قصد، سوء قصد به حیات است. یعنی اگر به طوری که آقای مصدق گفت معنای سوء قصد بدون جملة اضافی کشتن باشد. دیگر قانونگذار ضمن ماده ۳۱۶ تصریح نمی کرد هر کس به حیات سوء قصد نماید؛ می نوشت هر کس به اعلی حضرت هجابونی سوء قصد نماید. پس ملاحظه می شود که یک جهت سوء قصد، سوء قصد به حیات است. حالا این سوء قصد به حیات مصرح در ماده ۳۱۶ تازه لازم نیست منجر به قتل شده باشد؛ زیرا در ماده ۳۱۷ دو مورد ذکر شده که منظور از سوء قصد چیست. یعنی به طور خلاصه با توجه به ماده ۳۱۶ و ۳۱۷ قدر مسلم این است که قانونگذار در جایی که مقصودش

سوء قصد به حیبات بوده، آن را ضمن یک ماده قانونی تصویب کرده که آن ماده ۳۱۶ است. در مواردی که نمی توانستند تصریح کنند که چه پیش آمده‌هایی می شود آن را در ماده ۳۱۷ اظهار کرده که می گویند: «هر کس مرتکب سوء قصدی شود که منظور آن بهم زدن اساس حکومت و... باشد محکوم به اعدام است» یکی از افسران سوء قصدها یساعی شدن مصدق السلطنه است. فرمان عزل را گرفته، ظاهراً به روی مبارک نیاورده، رسید هم داده. این آدم با اعمالی که از ۲۵ تا ۲۸ مرداد صورت داده و در موقع خود بیان خواهد شد، مرتکب سوء قصدی شده به منظور بهم زدن اساس حکومت و ضدیت با قدرت سلطنه. آن افسری هم که روز ۲۸ مرداد مردم شاه دوست را به توب و مسلسل بسته، آن هم مرتکب سوء قصدی شده به منظور بهم زدن اساس حکومت. آن استانداری هم که دستور برداشتن مجسمه های شاه را در فلان استان داده آن هم مرتکب سوء قصدی شده به منظور بهم زدن اساس حکومت.

بهر حال معنای سوء قصد مندرج در ماده ۳۱۷ معنای عوامانه آن نیست که در خیابان کسی به کسی بگوید فلانی سوء قصد کرد فتنش برود که کسی طایفه کشید و دیگری را کشت. زیرا اگر منظور قانونگذار این بود، این معنی را در ماده ۳۱۶ گنجانده بود تصور می رود جای بحث ندارد که وقتی در ماده ۳۱۷ می نویسند منظور سوء قصد کشته شدن ضدیّت با قدرت سلطنت باشد، دیگر چه مفهومی پیدا می کند که سوء قصد به منظور کشتن باشد که در موقع خود باز هم این موضوع را تشریح خواهد کرد. مقصود از توضیح اخیر این بود که چون ماده ۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش مقرر می دارد هر کس اعم از نظامی یا غیر نظامی مرتکب خیانت منظور در ماده ۳۱۷ شود در دادگاه نظامی دادرسی خواهد شد. بدین مناسبت آقای مصدق السلطنه تسلیم این دادگاه شدند؛ و این از نظر صلاحیت و رد اظهارات ایشان روی این ماده کافی به نظر می رسد.

ساعت ۶/۱۵ بعد از ظهر یک ربع تنفس اعلام شد. پس از اعلام تنفس، هیئت دادگاه و سرنیپ ریاسی و وکلای مدافع او از جلسه خارج شدند. ولی دکتر مصدق و سرهنگ بزرگمهر در جای خود نشسته باقی ماندند. این بار حال دکتر مصدق بهتر بود و با اطرافیان خود صحبت می کرد.

مخبرین عکاس بخصوص خبرنگاران خارجی در صدد برآمدند که از او عکس بگیرند. یکی از خبرنگاران به مقابل میز مصدق رفت و میله میکروفون را که مقابل صورت مصدق بود کنار گذاشت. ولی در همین موقع یکی از افسران انتظامی دادگاه به آن عکاس اعتراض کرد و گفت: «چرا به این [اشاره به میکروفون] دست زدید؟» دکتر مصدق بلافاصله گفت: «در است می گویند چرا دست زدید؟ به این دست نمی زنند؛ به این حرف می زنند.» از این گفته مصدق همه خندیدند. لحظه ای بعد تنفس خانم یافت و رسمیت دادگاه مجدداً اعلام گردید. در این حساب سرنیپ از صوبه به سخنان خود چنین ادامه داد:

آقای دکتر مصدق ضمن بیاناتشان فرمودند بر فرض اینکه دادگاه نظامی صالح به رسیدگی به جرمشان باشد، باید هیئت منصفه در دادگاه حضور داشته باشد؛ زیرا جرمشان سیاسی است. این بیان ایشان نیز جز منصفه چیز دیگری نیست. زیرا اولاً در قوانین ایران جرم سیاسی تعریف نشده چه جرمی است. ثانیاً از ایشان که خود را قانونگذار قانون دادرسی و کیفر ارتش می دانسته اند باید پرسید: «امروز که دم از هیئت منصفه می زنید، آیا خودتان در همان قوانین گذاشتی که وضع فرمودید هیچ اشاره ای شده است که هیئت منصفه در دادگاه نظامی حاضر شود؟»

بنده به کرات عرض کردم که شبکه و تودید نیست آقای مصدق السلطنه که سخنان دو سه برابر اینجانب است، از رجال تالار نشین بوده اند، دکترای حقوق بوده، زمان پادشاهان قدیمه را درک کرده اند، داستانها و خاطرات شیرینی از

آن زمان دارند، نخست‌وزیر و قانونگذار و همه کاره بوده‌اند، دکترای حقوق از عالیترین دانشگاههای دنیا بوده‌اند، نیک و نرید نیست که این عرایض مرا بخوبی درک می‌فرمایند و خود به‌آنچه در این سه چهار جمله گفتند اطمینان ندارند، چون اساساً از اطمینان بویی نبرده‌اند. منتها یک هدف دارند و آن لغت به اصطلاح «عواصفریس» است. مایلند یک چیزهای ظاهرالصلاحی بفرمایند؛ مثلاً در دادگاه نظامی هیئت منصفه بیاید.

تمام مواد کیفری قانون دادرسی و کیفر ارتش موادی است که خاص نظامیان است که اهمیت آن به اندازه‌ای است که قانونگذار آن را در صلاحیت دادگاه نظامی شناخته، برای اینکه این حرفهای ظاهرأ آراسته گفته نشود. حالا این مضحک نمی‌شود و واقعاً دنیا نمی‌خندند که در دادگاه نظامی کسی با آن اوضاع و احوال عنوان کند که چرا هیئت منصفه نیست؟

ضمن بیاناتشان فرمودند که خرابی کار دادگاههای نظامی این است که باید دادگاه ثابت باشد؛ و بعد منتهی پیدا شود و آن دادگاه ثابت که شغل قضایی است به‌داوری مستهم پردازد. اینجا هم سلسله فرمودند. اینجا هم از آن جاهایی است که هر کاری به‌فرمایش خودشان تخصص می‌خواهد؛ و چون آقا تخصص این کار را ندارند چنین اظهاری را می‌فرمایند. صرف‌نظر از اینکه آقای محترم در همان قانون‌گذاری که خود نوشته‌اند فصلی دارد به‌عنوان دادگاه فوق‌العاده ارتش که مفاد آن را فرانت می‌نماید.

اساساً در دادگاههای نظامی در جهت موجود است که بعضی اوقات باید دادگاهی تشکیل داد از افسران ارتش که شغل اصلی‌شان شغل قضایی هست، یکی مونهی که درجه منتم با درجه اعضای دادگاه ثابت و دادستان و بازپرسان ثابت توافق نکند. من باب‌مثال، طبق قانون دادرسی و کیفر ارتش نباید درجه بازپرس و دادستان از درجه منتم یک درجه کمتر باشد یا درجه رئیس دادگاه حتماً باید از درجه منتم یک درجه بیشتر باشد. این کار هم سرسری نبوده. برعکس قانونهای آقای مصدق فلسفه دارد. در همه دنیا رعایت می‌شود. زیرا اگر یک سرلشکری را بخواهند بازجویی کنند و بازپرس او سروان باشد، دو عیب دارد؛ یکی اینکه حضور آن سرلشکر در محضر آن سروان خود بخواهد انضباط ارتش را بست می‌کند. زیرا آن سرلشکر سازمانی که محکوم نشود سرلشکر است و آن سروان هم سروان. بنابراین آمده‌اند و گفته‌اند یک سرلشکر را حتماً و لااقل باید یک سررتیب بازجویی کند. اینها را ما هم در ایران داشتیم ولی در مدت کوتاهی این آقای مصدق برای اینکه تیشه به‌ریشه ارتش بزند، همه را داشت از بین می‌برد و دنیا تعجب می‌کردند.

دیگر اینکه فرض بفرمایید سرلشکری یک لشکر را تسلیم یاغی کردند. این عمل هم در ایران مشاهده شد. در وقایع آذربایجان فرمانده لشکر، لشکر را تسلیم یکی از یاغیان کرده بود. آقای مصدق معتقدند عیب داوری ارتش این است که چرا ستوان دومی را که لیسانس حقوق است نمی‌گذارند آن فرمانده لشکر آذربایجان را بازجویی کند؟ از این آقا باید پرسند آن ستوان دوم معلومات نظامی در حدود یک دسته نظامی است، یعنی اگر خیلی ورزیده باشد می‌تواند تشخیص دهد که سی یا چهل سرباز را درست تسلیم کرده‌اند یا نادرست، آیا آن ستوان دوم لیسانس حقوق که سهل است به‌مثل خود آقای دکتر مصدق دکترای حقوق باشد می‌تواند تشخیص دهد که یک لشکر را آن سرلشکر بجا تسلیم کرده یا بیجا؟ آیا واقعاً اگر آن اختیار سرلشکر را بدست ستوان سپرند، عدالت است؟ خیر. حتماً نباید کسی از او بازجویی کند که بتواند تشخیص دهد این تسلیم روی اضطرار بود یا تقصیر کرده است.

بعد جهت صحبت این بود که آقای مصدق در اینجا گفته باید دادگاه ثابت باشد. این دادگاه ثابت را ما داریم. یعنی سازمان دادرسی ارتش دارای دادگاههای ثابت سازمانی است که افسران آن دو دسته هستند؛ یک دسته افسران

تحصیل کرده قضایی دارای درجه لیبسانس و دکترای حقوق. دسته دیگر افسران شریف ارتش دارای تجربیات قضایی و بسیار ورزیده و پاکدامن. برای محاکمه نیمسار سرتیپ ریاحی درجات افسران نکافر نمی‌کند. بر فرض نکافو، طبق قانون دادرسی و کیفر ارتش اختیار تشکیل دادگاه آن هم در موارد خاصی طبق اصولی که در همه دنیا هست با فرمانده است که موادی چند به عرضتان می‌رسد. [در این هنگام منشی دادگاه مواد ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ قانون دادرسی ارتش را قرائت نمود].

پس چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، درجه متهم باید به نسبتی یا درجه دادرسی و باز پرس و دادستان توافق داشته باشد. آقای مصدق عرض شد که یک ایراد کردند و آن این بود که چرا دادگاهی که تشکیل شده است سازمانی نیست، یعنی ثابت نیست. عرض شد که خودشان در قانون نشان دادگاه فوق العاده منظور کرده اند که مواد آن قرائت می‌شود. [مواد ۲۲ و ۲۸ لایحه قانونی منقسم لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش مورخ ۱۷/۵/۲۲ قرائت گردید]. پس ملاحظه می‌فرمایید که خود ایشان اصولاً قائل شده اند که بعضی مواقع باید دادگاه فوق العاده ایجاد نمود. منتهی چون طرز تفکرشان همواره این بوده است که علاوه بر بست کردن مبنای انضباط و سلب کردن اختیارات بزرگ ارتشتاران فرمانده، باید هر موقع که به دستشان می‌رسد افسران عالی رتبه ارتش را بکویسیم، در دادگاه فوق العاده ای که ایشان منظور کرده اند دادرسی را در یک درجه و یک مرحله پیش بینی فرموده اند، که اگر سرتیپ و یا سرلشکر و یا سپهبدی متهم می‌شود و به طور قطع اتهام سرتیپ به بالا به آن درجه است که مجازاتش اعدام خواهد بود، آقا در آن قانون گذاری پیش بینی فرموده اند که سرتیپ و سرلشکر و سپهبد حق تجدید نظر ندارند. ولی حالا که به استناد مقررات قانون این دادگاه تشکیل شده است، می‌گویند: «اگر این دادگاه خود را صالح می‌داند، دیگر من تکلیفم معلوم است؛ و این دادگاه می‌خواهد مرا محکوم کند.» در صورتی که هر کس می‌داند دادگاهی که وارد صلاحیت است نمی‌داند وکیل مدافع و متهم چه خواهند گفت تا بتواند تصمیمی بگیرد.

اینها همه برای این است که هر کس هر چه در خود می‌بیند در دیگران هم همان را می‌بیند. آقا چون در وزارت دفاع ملی هدفشان بهم زدن ارتش بود، و هر فلم و فدی که برداشته بر خلاف مصالح ارتش و در نتیجه کشور بود. همواره خود را در آئینه می‌بینند. بخصوص که در این نالار اطرافشان همه اش آئینه است و چنین می‌بیند که یک جماعتی دور هم جمع شده اند به قصد صدور رأی مجرمیت ایشان. این آقا نمی‌تواند تجسم کند که شما تسبیحاران شریف که یک عمری را برای بقای این کشور گذرانیده اید، شب و روز چگونه خود را مشغول داشته اید و تا چه حد دقت می‌فرمایید که کوچکترین اشتباهی ننمایید. چه می‌شود کرد؟

ضمن بیان ایشان منکر وجود اینجانب شدند. همان طور که بنده ایشان را یاغی می‌دانم، ایشان هم بنده را یاغی می‌شناسند. می‌گویند: «این سرتیپ آزموده که حد لعنتش کند و مانوهای من را دور انداخت و بگیر و ببند راه انداخته و رجال را در بند انداخته است.» در حالیکه سرتیپ آزموده در کادر ارتش خدمت نمی‌نماید. ارتش سازمان دارد. رئیس اداره کارگزی ارتش در اینجا وکیل مدافع است. خوب یا عد این آقای وکیل مدافع تشریفات انتصاب اینجانب را به سمت دادستان ارتش فراهم آورده است. اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی تصویب فرموده اند. بنده هم رفتام انجام وظیفه می‌کنم.

شرح مبسوطی بیان داشته که دادستان ارتش نمی‌تواند در دیوان حرب انجام وظیفه کند. این دیوان حرب را هم به نحوی می‌گفتند مثل اینکه یک چیزی است که باید آدمهای مخصوصی در آن انجام وظیفه کنند. دیوان حرب سال ازمنه قدیم بود. امروز می‌گویند دادگاه نظامی. این آقای دکترای حقوق، این آقای فاتو نگذار و اعماً نمی‌داند چه در

دستگاه عدلیه یعنی دادگستری و چه در دستگاه قضایی ارتش، دادستانها تشکیل یک سلسله‌ای را می‌دهند که دادستان کل رئیس آنها است و آنها مرنوس. این آقا باید بدانند و باید دقت نمایند که از این حرفها در جلساتی نزنند که حتی اطفالی که شش کلاس ابتدایی خوانده‌اند می‌دانند چه در دادگستری و چه در دستگاه قضایی ارتش دادستان کل به‌دانشتهای دیگر امر می‌دهد و آنها موظف هستند که امر او را اطاعت کنند. دادستان ارتش به‌دانشتهای دیوان حرب — به‌قول آقا — قانوناً امر می‌دهد.

حال باید دید کسی که قانوناً امر است نمی‌تواند جای مأمور انجاموظیفه کند. اینجا هم آقا درست محکوم تصور کرده‌اند. اگر دادستان استانیهای شیراز مثلاً بیاید وظیفه دادستان ارتش را انجام دهد صحیح نیست. ولی اگر همین فردا صبح یک پرونده‌ای در دادگاه نظامی شیراز مطرح شود، دادستان ارتش حق دارد برود در آن دادگاه انجاموظیفه کند و هیچ منع قانونی ندارد. صرف‌نظر از این موضوع، موفقی که ماده ۲۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش صراحت دارد که دادستانها و بازپرسها و معاونین آنها از بین افسران حاضر و یا منتظر خدمت ناحیه نظامی به‌امر بزرگ ارتشتاران فرمانده انتخاب می‌شوند. آقای مصدق مقرر کنند که دادستان ارتش نمی‌تواند در دادگاه نظامی به‌سمت دادستان انجاموظیفه کند و تن بدهند که اشخاص وارد از فرمایششان تعجب نمایند. مقرر نمایند من رئیس اداره مهندسی ارتش هستم.

به‌موجب ماده ۲۵ قانون دادرسی و کیفر، بزرگ ارتشتاران فرمانده اختیار داشته که من را به‌سمت دادستان این دادگاه تعیین کنند. همان کاری که شما موفقی که من رئیس اداره مهندسی ارتش بودم فرمودید و همان سندی را که ارائه فرمودید، پاسخ قاطع برای خودتان است، مگر من رئیس اداره مهندسی نبودم که شما به‌عرض ملوکانه رسانیدید که دادستان وقایع شیراز شود؟

دکتر مصدق: نخیر، من نکردم.

سرتیپ آزموه: حالا هم که دادستان ارتش هستم و می‌توانم در هر دادگاه نظامی انجاموظیفه کنم و می‌توانم به‌کلیه دادستانهای نظامی امر دهم که چه می‌گویم و چه عملی در دادگاه انجام دهم باز هم به‌استحضار می‌رساند که طبق قانون در گزارش شرف‌عرضی که به‌پیشگاه اعلیحضرت همایونی تقدیم شد و به‌استناد مواد قانونی، کسارمندان آن دادگاه و بازپرس معرفی شده‌اند، در آن گزارش تصریح شده که دادستان ارتش شخصاً در تمام مراحل این دادگاه وظیفه دادستانی را انجام خواهد داد. بپنجاه خود آقا به‌خود زحمت ندهند و دنبال حرفهای حسابیتر بروند.

من مدعی هستم. دو نفر متهم این دادگاه دارد. شما مثال از ده و ده‌گانه و آبیاری می‌زنید و من از آن اطلاعاتی ندارم. من صحبت قانون می‌کنم. اگر در این دادگاه کار به‌جایی برسد که این پرونده به‌دادگاه تجدیدنظر برود، اگر این مصدق و رباحی در دادگاه تجدیدنظر عوض می‌شوند، دادستان ارتش هم در آن دادگاه عوضی خواهد شد.

عرض کردم شما یک مدعی دارید که آن دادستان ارتش است. اگر کیفرخواست شما را سرهنگ رئیس تنظیم کرده بود، باز دادستان ارتش بوده. یعنی آن سرهنگ موظف بود که کیفرخواست را به‌نظر من برساند. حالا چون به‌شما ارادت دارم، خودم آمده‌ام به‌دادگاه. و اینکه گناهی نیست. برای مزید ارادت در دادگاه تجدیدنظر خدمتتان خواهم رسید تا هر جا که این پرونده قانوناً خاتمه یابد فقط یک صورت دارد که بنده خدمت شما نیانم و آن این است که به‌علت پیش‌آمدهای غیرمترقبه باشد و آن وقت هم عذر من لایذ پذیرفته است.

ترک کردند. ولی مدت تنفس زیاد طول نکشید.

چند دقیقه بعد مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید و سر تپ آزمووده به سخنان خود چنین ادامه داد:
 آقای دکتر مصدق جزء اعظم اظهاراتشان متکی به این بود که فرمان عزل ایشان از طرف مقام سلطنت قانونی نیست. بنده قصد دانشم این قبیل مباحث را در موفقی که کیفرخواست خوانده و دادرسی حقیقی آغاز می شود، توضیح دهم که شاید در موقع خود ایجاد توضیح بنماید. آنچه دو مورد صلاحیت است به عرض می رسانم که اولاً اشکالاتی که نمودند که دادستان ارتش و کیفرخواست شمه ای از سوابق ایشان را بیان داشته و نتیجه گرفتند که چون این اعمال مربوط به زمان وزارتشان است و بنابر این دادگاه صالح نیست، این هم جز سفسطه چیزی نیست. دادستان ارتش می گوید نفی را از ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد یاغی می شناسم. این نفر لابد شرح حالی دارد.

فرض بفرمایید بنده بگویم با بنویسم که این آقای مصدق در زمان وزارتشان همه روزه ساعت ۴ تا ۶ صبح به سرکشی پادگانهای مرکز می پرداختند و هفته ای یکی دوبار هم چون وزیر دفاع ملی بودند با طیاره به پسادگانهای خارج از مرکز سرکشی می کردند. ولی ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد به ایشان امر شد که نخست وزیر نیستی. یاغی شد. با بگویم این آقای در زمان نخست وزیری با وزارت دفاع ملیشان زیربویی خزیده و از زیر پتو بهرتق و فتق امور می پرداختند. چنین آقای از ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد یاغی شدند. این دو وصف که قبل از ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد به عمل می آید سابقه شخصی را می رساند. اگر دادستان ارتش ادعا کرده بود که مثلاً ایشان در زمانی که نخست وزیر بوده اند مثلاً بحرمانه اسکانی منتشر کرده و حالا من او را تسلیم محکمه کرده ام، ایراد می شد که جرمی که به علت آن جرم تسلیم دادگاهش کرده ام پس مربوط به زمان وزارت است و تشریقاتی دارد. ولی من که ایشان را به جرم زیر پتو رفتن و آن اوضاع را راه انداختن تعقیب نموده ام.

مبنای عرض من این است که از روز ۲۵ مرداد فرمان عزلی را که شاهنشاه به او ابلاغ کرده بودند اطاعت نکرده و طغیان کرده اند. ایشان شرح مسوولی بیان داشته که خلاصه و نتیجه آن این بود که پادشاه مملکت مشروطه ایران به هیچ وجه من الوجوه در کشور ایران مسئولی ندارند. این آقایان است «مسئولیت عام» را بسا آن مسئولیتی که در قانون اساسی تصریح شده اشتباه کرده اند. مقام سلطنت مقامی است غیر مسئول و این برای عظمت مقام سلطنت است. مفهوم اینکه مقام سلطنت طبق قانون اساسی غیر مسئول است این نیست که مقام سلطنت ناظر باشد که نخست وزیری قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی ایران را زیر پای بگذارد و مقام سلطنت ابداً اقدامی نفرمایند. اگر این بود مقام سلطنت طبق اصل ۳۹ متمم قانون اساسی در مجلسین سوگند یاد نمی کردند که حافظ قانون اساسی باشند. این اصل را فرات می کشم. [اصل ۳۹ متمم قانون اساسی فرات شد.]

مطابق اصل ۳۹ متمم قانون اساسی، مقام با عظمت سلطنت نمی تواند بر تخت سلطنت جلوس کند مگر اینکه قبیل از ناجگذاری با حضور اعضای مجلسین و هیئت وزیران خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است سوگند یاد کند که حافظ قانون اساسی ایران هستند و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشریه سعی و کوشش می فرمایند و در تمام اعمال و افعال خود خداوند را حاضر و ناظر می دانند و مستظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران ندانند.

آقای مصدق السلطنه چون به هیچ یک از این مراتب ایمان ندارد، چون درک نکرده است که قسم به خداوند متعال و کلام الله مجید چه بار سنگینی را بر دوش شخص می گذارد، مقام با عظمت سلطنت را در این دادگاه که به نام نامی

سلطنت تشکیل شده مقامی معرفی می‌نماید که ابداً مسئولیتی برای حفظ قانون اساسی و حقوق ملت ایران ندارد. عجیب است این مرد یاغی می‌گوید: «چرا مقام با عظمت سلطنت فرمان عزل مرا صادر کرد؟» این مرد کلیه اصول را در همین دادگاه زیر پای گذارد. او گفت: «اگر در قانون اساسی کلمه‌ای پیدا کرده‌اید که بگوید وزیر را در مقابل شاه مسئولند، من محکوم هستم.» این مرد هنوز که هنوز است روح طفیان در او نحلی می‌کند و نمی‌فهمد چه می‌گوید. از این مرد بپرسید مگر در قانون اساسی کلمه‌ای وجود دارد که نخست‌وزیر مجلس شورای ملی را به عنوان رفیرانندوم متحمل کند که تو بیایی در این دادگاه بگویی ۲ میلیون نفر افراد شریف این کشور رأی به رفیرانندوم دادند؛ و در مقابل بگویی چاقو کشان بودند که آمدند خانه ۱۰۹ را به سرت خراب کنند.

من گفتم و کیل مدافع آن ایرانیان با غیرت هستم که عصر ۲۸ مرداد برای حفظ قانون اساسی و حفظ حقوق ملت ایران و برای جلوگیری از سقوط این کشور سینه به سینه مسلسل دادند تا این مرد یاغی را بر جای خود بگذارند. این مرد خجالت نکشد، شرم نکند که آنها را چاقو کش بخواند و وضع مسخره به خود گرفته داستان شرم‌آور فرار خود را از تره‌بان و دیوارهای چهار تری و دو متر و نیمه بیان نماید. این واقعاً عجیب است. من نمی‌دانم این کشور تا چه اندازه بدبخت است و ما چگونه می‌توانیم در دنیا سرافکننده تشویب که ناظر باشند که مردی که روزگار این کشور را تباہ کرده بود. آخر هم طفیان کرد و امروز در دادگاه این اراجیف را می‌گوید.

ریاست محترم دادگاه، برای رفع این سرافکنندگی و بیچارگی، برای حفظ شرافت ایرانی مسئولیت سنگینی بر دوش شما و سایر تیساران محترم محول است. دقت فرمایید حرفهایی که این مرد در چند جلسه در محضر این دادگاه بیان نمود کلمه به کلمه بررسی فرمایید. آن را با موازین قانونی تطبیق دهید. خدا و وجدان خود را حکم قرار دهید. هر تصمیمی می‌گیرید، تصمیمی باشد که نزد خدا روسفید باشید. همه ما رفتنی هستیم. همه کم و بیش تفسیر و گناه کرده و می‌کنند. ولی من مطمئنم که تاریخ ایران نظیر این مرد را سراغ ندارد که حتی در محضر دادگاه از عیال، اولاد، پسر و مادر اطفال یتیم شهدای ۲۸ مرداد خجالت نکشد و آنها را چاقو کش و غارتگر معرفی نماید و خود را راجل سیاسی برای برانداختن این سیستم فکر، برای ریشه کن کردن این رجال سیاسی یاغی و طاعنی تنها پک راه موجود است و آن راه، راه اجرای قانون است و بس.

مصدق می‌گوید: «اگر کلمه‌ای در قانون اساسی پیدا کرده‌اید که بگوید وزیر را در مقابل شاه مسئولند، من محکوم.» اصل ۲۸ قانون اساسی را به عرضتان می‌رساند. [اصل ۲۸ قانون اساسی قرائت شد.] اصل ۲۹ قانون اساسی نیز به عرض می‌رسد. [اصل ۲۹ نیز خوانده شد.] مطابق این اصول قانون اساسی، ملاحظه می‌فرمایید اصل ۲۸ صریحاً مقرر می‌دارد که اگر وزیری راجع به امری یا قانونی که به صحت همایونی رسیده استباهی نموده باشد و مستسک کند که چون به صحت شاه رسید تفسیری ندارد، به حکم قانون مسئول پادشاه است. این موضوع، این اصل و اصلی از قانون اساسی که می‌گوید پادشاه غیر مسئول است، همان طور که به عرض رسید، برای عظمت مقام سلطنت است. برای این است که مقام سلطنت مافوق نسوای سلطنت است.

مصدق السلطنه به خود جرئت می‌دهد و در این دادگاه می‌گوید: «شاه حق نداشت فرمان عزل مرا صادر کند؛ و اگر دعوائی هست بین من و دربار است.» ملاحظه فرمایید روح یاغی گری تا چه حدی است که او صریحاً می‌گوید: «اگر دعوائی هست، بین من و پادشاه است.» او نمی‌فهمد یا بهتر می‌فهمد، ولی همان طوری که شیوه یاغیان است، روح سرکش مانع این است که اعمال و کردار و گفتارش را تحت نظم در آورد. او خودش را با مقام سلطنت در یک ترازو

می‌گذارد. به این نحو پشت پا به قانون اساسی ایران می‌زنند. بدین نحو برای دادستان ارتش دیگر محلی باقی نمی‌گذارد که به دنبال کیفرخواستش برود.

اگر شما تیمساران محترم در این چند جلسه دادرسی توجه فرموده باشید، ملاحظه خواهید فرمود که دیگر دادستان ارتش در این دادگاه کاری ندارد. مرد باغی می‌گوید: «فرمان عزلی که پادشاه برای من فرستاد، باید برویم در یک دادگاه جر و بحث کنیم تا معلوم شود پادشاه کشور مشروطه ایران می‌توانسته چنین فرماتی صادر کند یا نمی‌توانسته.» این مرد می‌گوید: «نمی‌توانستند.» دلیل ندارد. چون دلیل ندارد، باید با سکوت کند یا رشته سخنانی بهم بیافند، بگریزد، بخندد، بخوابد، وضع مسخره به خود بگیرد و آبروی ما را در دنیا بریزد تا راحت شود. ای کاش سکوت و طلب عضو می‌نمود. این خود راهی بود. هنوز که هنوز است خود را نخست‌وزیر می‌داند.

یکی از روزها که من به بدین او در این سلطنت آباد آمدم، دیدم یک پیراهن سربازی به تن نموده روی تخت جلوس کرده است. پرسیدم: «این دیگر چیست؟» فرمود: «ساعتی ندارد.» این مرد حتی پیش از دادرسی نیز خود را به مسخره بازی زده بود. من هم برای تفریح گاهگاهی خدمتشان می‌رسیدم. مراسم گفتارهای این مرد از یک طرف ارزش جواب ندارد و از طرف دیگر چون در سفته و مخالفت تخصص دارد نه در نخست‌وزیری و وزارت قانونی، بنابراین دادستان ارتش باید جوابگویی کند.

اصل ۲۹ قانون اساسی که به عرض رسید، مقرر می‌دارد هر وزیری که در امری از امور از عهده جواب بر نیاید، مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد. این مرد همه این اصول را بریای می‌گذارد و می‌گوید عزل و نصب در ایران که طبق قانون اساسی به فرمان پادشاه است مانند فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری ایران، همه اینها جنبه تشریفاتی دارد. مختصر و مفید می‌گوید مصدق السلطنه چون بای پند اصول قانون اساسی بود و بس، قانون اساسی حق به او داده است که مجلسین را بگوید، پادشاه را بگوید، تمام رجال کشور را جاسوس بخواند و غرور ملی ما را جریحه دار کند. بگوید که در تمام کشور ایران همه جاسوس و اجنبی پرست و خائن هستند جز یک نفر، آن هم آقای دکتر محمد مصدق مقلب به مصدق السلطنه. این تاریخ و افسانه نیست. این همین پنجاه شصت روز پیش بود که این مرد مجلس را گوید، در باز و شاهنشاه را به پیشیزی نمی‌خسبید. فرماندهوم راه امتدادت. حالا در این دادگاه روضه قانون اساسی می‌خواند و اشک نماسح برای اصول قانون اساسی می‌ریزد، به قول خودش وای به روزی که این مصدق السلطنه به هدفی که داشت نایل می‌شد. خداوند قادر متعال نخواست. خداوند خواست که امروز او مفتضح شود؛ کما اینکه ملاحظه فرمودید خود با حرکات و اطوارش خوبش را مفتضح نمود و حرکاتش نیز خود مؤید اطوار و حرکاتش بود.

در این هنگام که ساعت ۸:۳۰ بعد از ظهر بود چهارمین جلسه دادگاه پایان یافت و جلسه آینده به روز بعد موکول

شد.

جلسه پنجم

پنجمین جلسه دادرسی در ساعت ۹/۲۰ با مدت پنجشنبه ۲۱ آبان ۱۳۳۲ تشکیل گردید. در ابتدا صورت جلسه قبل توسط منشی دادگاه قرائت شد. سپس محاکمه دکتر محمد مصلق و سرتیپ تقی ریاحی به ترتیب زیر دنبال گردید.
رئیس: آقای دادستان، به بیانات خود ادامه دهید.

سرتیپ از موده: محترماً به عرض می‌رساند: در جلسه گذشته به طور کلی آنچه از اظهارات آقای دکتر مصدق که مربوط به صلاحیت دادگاه و دادستان ارتش بود به عرض رسید. با آن عرایض تصور می‌رود ذهن دادگاه به خوبی روشن شد که اظهارات آقای مصدق از چه قرار و بر چه پایه و روی چه طریقی بوده است. در جلسه امروز باز هم برای اینکه هیچ نکته‌ای تاریک نماند، با سعی اینکه آنچه مربوط به صلاحیت است به عرض برسد که خواهی نخواهی شاید جملاتی نیز در پاسخ آن قسمت از اظهارات آقای مصدق که به منظور سپاسی و انحراف افکار گفته‌اند به عرض می‌رسانم و در خاتمه به عرایض خود راجع به صلاحیت خاتمه می‌دهم.

بنا به توضیحات روز گذشته، دادستان ارتش صریحاً اعلام نمود که در مورد دستگاه قضایی، ارتش یک قانون می‌شناسد و پس، آن قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۶۸ دی‌ماه مجلس شورای ملی است. امر این هنگام مصدق سرش را روی میز گذارده بود؛ و ثابت نمود که آنچه قانون آقای مصدق برای ارتش نوشته‌اند که مربوط به دادرسی ارتش است، به درد خودشان می‌خورد. چون برخلاف قانون اساسی و برخلاف اختیارات ایشان است. به دور انداخته می‌شود. آن چیزهایی که ایشان نوشته و نام قانون بر آن گذارده سراسر خلاف قانون و خود ارتکاب جرم است.

آقای مصلق دو نوبت اختیار گرفت. یکی در بیستم مردادماه ۱۳۳۱ برای مدت شش ماه؛ و مقارن زمانی که دوره شش ماهه تمام می‌شد، اختیارات را تمدید نمودند. یا به عبارت بهتر، در محیط ارباب و تهدید به مجرم‌وزور، برخلاف قانون اساسی اختیار گرفتند. اکنون در این دادگاه معلوم شد که چرا اختیار گرفتند. زیرا ایشان در این دادگاه خوب تشریح کردند و گفتند: «نا خاتمه اختیارات یکساله و لوائیکه نخست‌وزیر نباشم، حق قانونگذاری دارم».

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر این آقا که امروز می‌گوید: «نا خاتمه مدت یکساله و لوائیکه نخست‌وزیر نباشم صاحب اختیار هستم که قانون بنویسم» باید دانست در تاریخ دوشنبه پانزدهم تیرماه ۳۲ که این مورد استیضاح مجلس قرار گرفته وزیر کشور این مرد به مجلس صریحاً روز استیضاح را وعده داد. از نیم‌ساز ریاست دادگاه تقاضا می‌کنم به کلمات و گفتارهای این مرد و اعمالش توجه فرمایید که در روزهای صدارت خود چه می‌کرد و چه می‌گفت و امروز دو محضر عدالت چه می‌گوید.

مجلس شورای ملی نخست‌وزیر مملکت را استیضاح می‌کند. وزیر کشور مملکت در مجلس شورای ملی صریحاً می‌گوید دولت برای پاسخ استیضاح حاضر است؛ و خوشمزه این است که وزیر کشور گفته: «استدعا دارم مقرر

فرمایند که در اسرع وقت بلکه در اولین جلسه این استیضاح صورت بگیرد. آیا معنی استیضاح مجلس طبق قانون اساسی از مصدق نخست‌وزیر یا اصل مسئولیت مشترک وزرا غیر از این است که پس از اینکه نخست‌وزیر و هیئت‌وزیران پاسخ استیضاح را دادند، مجلس رأی اعتماد یا عدم‌اعتماد به هیئت‌وزیران بدهد؟

این مرد مجلس را در آن روز فریب داد و گفت که در اسرع وقت بلکه در اولین جلسه استیضاح صورت بگیرد. ولی چنانچه می‌دانید و همه دنیا می‌دانند، به جای پاسخ استیضاح در اولین روزی که باقی شد اولین اقدامش این بود که اعلامیه داد مجلس منحل است و وزیر آن امضا کرد: «دکتر محمد مصدق». حتی امتناع کرد محض ظاهر سازی بنویسد: «نخست‌وزیر، دکتر محمد مصدق» وی در اینجا حق داشت. زیرا از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد خودش می‌دانست که باقی شده است؛ و عکس‌العمل و روح یا فیهما جز این نیست که ساعت به ساعت بتازند.

بنده جهت مزید استحضار دادگاه، عین استیضاحی که به عمل آمد و عین پاسخ وزیر کشور را به عرض دادگاه محترم می‌رسانم.

[این دو قسمت قرائت شد. در خلال این مدت دکتر مصدق همچنان سرش را روی میز گذاشته بود و اسفراحت می‌کرد.]

منظور من این است وقتی این آقای طبق اختیارات یکساله در اینجا می‌گوید: «سرنیب آزموده قوانین مرا به دور ریخت، من هنوز که هنوز است نخست‌وزیرم من تا آخر روز اختیارات یکساله قانون می‌نوسم، چرا گت سرنیب آزموده را نمی‌بینید و تسلیم دادگاه نمی‌کنید» و از این قبیل اراجیف، این آقای حق دارد، چسبون روح طفیان لحظه به لحظه در او شعله‌ورتر می‌شود و هیچ چاره‌ای هم ندارد جز طبق قانون مجازات شود تا در این کشور دیگر کسی پیدا نشود که مجلس را بگوید، قانون بنویسد، در محضر دادگاه خود را هم طر از پادشاه مملکت بگذارد و بگوید: «باید ثابت شود که پادشاه مملکت حق داشته‌اند فرمان عزل صادر کند یا نه».

آقای مصدق در دادگاه گفتند: «اینکه در قانون اساسی تصریح شده عزل و نصب وزرا به فرمان پادشاه است، اینکه در قانون مزبور تصریح شد فرمانروایی کل ارتش به عهده پادشاه است، همه اینها جنبه تشریفاتی دارد، از این آقا باید پرسید که اگر اینها جنبه تشریفاتی داشت و اگر آقا می‌توانستند این اصول قانون اساسی را به دور افشانند، آن دوز و کلک گزارش هشت نفری کذایی چه بود؟ مگر غیر از این بود که مدتها وقت مجلس صرف آن شد؟ مگر مدتها در این کشور تشنج ایجاد نکرد و آن گزارش را نیز به صحنه نیاورد؟

بخوبی می‌دانید در رژیم مشروطه ایران، طبق قانون اساسی، عزل و نصب وزیران به فرمان همایون پادشاه است. در تاریخ ایران سابقه دارد که پادشاه مملکت نخست‌وزیران را عزل نموده‌اند؛ و بسیار سابقه دارد که پادشاه مملکت نخست‌وزیر منصوب نسموده‌اند این آقا از هر چیز سوءاستفاده می‌کند، حتی از نزاکت پادشاه مملکت. پادشاه مملکت به موجب نمی‌تواند قانون اساسی چون در پیشگاه خداوند و به قرآن مجید سوگند یاد کرده که حافظ قانون اساسی ایران باشند، بدون چون و چرا حق دارد طبق قانون اساسی وقتی می‌رسند نخست‌وزیری اصول قانون اساسی را نقض کرد آن نخست‌وزیر را عزل کند. واقعاً باید دید در روزهای تیره مردادماه مجلسی که همه کس می‌دانند حال و روزش از چه قرار بود، در کشور یک مقام با عظمتی وجود داشت و دارد با عنوان نامحسوس سلطنت یک کسی هم عنوان نخست‌وزیری و وزیر دفاع ملی داشت و همه افتدارات کشور را قبضه کرده بود، قوه مقننه در اختیارش بود، قوه قضاییه به فرمانش بود و قوه اجرائیه هم که حالش معلوم بود، آبادر چنین اوضاع و احوالی پادشاه مملکتی که به قرآن سوگند یاد کرده که حافظ قانون اساسی باشد، باید بنشیند و تماشا کند که سردی اساسی مشروطیت

ایران را از بین ببرد و به حقوق ملت ایران خیانت کند؟

آیا طبق قانون اساسی پادشاه مملکت حق ندارد این سرد را عزل نماید؟ اگر واقعاً چنین است، پس هر نخست‌وزیری (در این موقع دکتر محمد مصدق سرش را از روی سبز بلند کرد) بسیار آسان است که افکاری در سر پیروانند و خیلی سهل و ساده به هدف خود هم برسد. چون به‌زعم آقای مصدق، پادشاه مملکت که حق نداشت ایشان را عزل کند، مجلسی هم در کار نبود و اگر هم بود که ایشان اختیار یکساله داشتند، می‌فرمایند ولو اینکه مجلس ایشان را عزل می‌کردند، نخست‌وزیر هم اگر نبودند، آقای مصدق السلطنه که بودند؛ باید به کار خود مشغول باشند. در این گیرودار هر گاه ملت هم به‌درخانه ایشان می‌رفت که خانه ایشان یک دژ تسخیر ناپذیر بود. هر گاه افرادی در آنجا نفوذ می‌کردند، چاقو کش قلمداد می‌شدند. پس با این حسابها حتماً باید آقای مصدق بمانند و خود یا پادشاه مملکت می‌شدند یا به‌مقام ریاست جمهوری دموکراتیک نایل می‌گردیدند.

این حساب، حسابی است انکار ناپذیر. روی همین حساب است که با دلایل غیر قابل انکار دادستان ارتش این مرد را در پشت این نیمکت نشاندند تا دیگر کسی این خیالات خام را در سر نپروانند.

باز هم عرض می‌کنم منظور این است که این دادگاه از هر جهت، چه از لحاظ قانون اساسی و قانون عدلی و چه از نقطه نظر شخص دادستان، این دادگاه صالح به رسیدگی می‌باشد. مستند قانونی دادستان هم ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است که در شأن آقای مصدق السلطنه نازل شده است. (در این هنگام دکتر مصدق سرش را زوی نیمکت گذاشته و استراحت کرده بود.) این ماده قانونی در ضمن مواد کیفری قانون دادرسی ارتش پیش‌بینی شده و هیچ قانونی آن را لغو نکرده است.

مفاد اعدانامه این است که از ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد دیگر غیر نظامی محمد مصدق نخست‌وزیر نبوده و موضوع هم بسیار واضح است. این غیر نظامی با دست خود نوشته: «امریه مبارک زیارت شد.» یعنی سینه داده که فرمان عزل را دریافت کرده است. یک نکته هم در آخر برای تأیید یا تغییر او می‌گویم و آن نکته این است که از یک طرف رسید داده و از طرف دیگر اخصر شرافتمندی را که حامل آن دستخط بوده گفت او را بست و به‌زندان افکند و بلافاصله دست به‌مطلبان زد. در موقع خود تمام جزئیات او تشریح خواهد شد.

باز هم منظور این است که هیئت دادگاه کوچکترین تردیدی روا ندارد که این دادگاه از هر جهت صالح برای رسیدگی است.

این منم به‌جای اینکه در این مرحله دادگاه راجع به صلاحیت دادگاه و راجع به تفصیل پرونده صحبت کنند، داستان قزل ارسلان برای دادستان ارتش می‌خوانند. می‌گویند پرونده ناقص است. برای او زحمتها کشیده‌اند. دادستان ارتش تصور می‌نماید آن کسانی که این کسکها را به ایشان کرده‌اند یا آقا را دست انداخته‌اند و با واقعاً خواسته‌اند دستاویزی به‌دست دادستان ارتش بدهند. وی می‌گوید اشخاصی که کودتا کردند، باید دستگیر و محاکمه شوند. آقای خودتان بطوبی خبر دارید که در ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد کودتا فرمودید و دلیل آن هم دستگیر کردن حامل دستخط ملوکانه بود.

از این گذشته تصور می‌کنم کسانی که در آن شب اعمال خلاف صورت دادند ارتباطی به اعدانامه دادستان ارتش پیدا نمی‌کنند که می‌گوید: «در این دادگاه باید جواب دهید که چرا فرمان شاهنشاه را اجرا نکردید؟» این موضوع کودتا هم در موقع خود به تفصیل بیان خواهد شد.

وی می‌گوید اشخاصی که صندوق آهنی را باز کردند، باید تعقیب شوند. بنده شاید عرض کردم که تردید ندارم

این آقا همان سه چهار روزی که باغی بود، هر چه جواهر آلات داشته، پولها و اسناد مالکیت همه را به جای امن برده. من چه می‌دانم، شاید آن جواهرات در بانکهای دنیا باشند. کدام صندوق آهنی به کسی تحویل داده بود؟ او می‌گوید: «در آن صندوق اسنادی گذاردم که اگر آن اسناد را چاقوگشان نبرده بودند، امروز کشور ایران در ردیف قویترین کشورهای جهان در می‌آمد.» بنده هم نه به خاطر گرفتن وقت دادگاه بلکه طبق قوانین مملکتی اعلام جرم کردم، و معتقدم باید این موضوع تعقیب شود. از این آقا پرسیدم: «اسناد مملکتی را اگر وجود داشته به چه مناسبت در خانه شخصی گذاشتی؟» آیا این اسناد در ردیف سند مالکیت دهکده احمدآباد بود؟ این اسناد مگر اسناد رسمی متعلق به کشور و ملت نیست؟ مگر این کشور سازمان وزارتخانه و اداره ندارد؟ سند اگر مربوط به وزارت خارجه بود، باید در بایگانی وزارت خارجه باشد نه در طاقچه اطلاق شخصی آقا. اگر سند مربوط به وزارت دفاع ملی بود، باید در وزارت دفاع ملی باشد نه زیر تشک آقا.

در روز ۲۸ مرداد خانه این مرد امن اشرار بود. چند نفر از آنها هنوز فراری هستند. هنوز دامستان ارتش و مأمورین موفق به دستگیری آن یاغیان نشده‌اند. اگر سند و پولی داشته، آن اشرار برده‌اند. مسئول هم شخصی مصدق است. با این مقدمات، این مرد می‌گوید: «بعد از دستگیری من چندین صندوق کذایی در خانه من بود، ترتیب اثر نداد.» مثل اینکه بنده باید بروم بینم سند مالکیت آقا کجا است و بروم در محاضر بسپارم، و برای آقا به‌مستزله مستخدم شخصی شوم.

این مطالب را آقا به عنوان نقص پرونده اظهار داشتند. یک نقص دیگر را هم گفتند و آن این بود که «اشخاصی که از غارت منزل من جلوگیری نکردند باید تعقیب بشوند. همچنین اشخاصی که قهراً به منزل من وارد شدند باید مورد تعقیب فرار گیرند.» بسیار خوب، باید جواب داد. تعقیب یا عدم تعقیب آنها چه‌گونه مربوط به ادعای دادستان ارتش است؟ دادستان ارتش دو کلمه بیشتر نمی‌گوید. می‌گوید: «آقای محترم، ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد شما را از نخست‌وزیری عزل کردند. رسید دستخط را هم دادید. چرا یاغی شدید؟»

آقا در جواب می‌فرمایند: «پرونده ناقص است. چون اشخاصی که خانه‌ام را غارت کردند، تعقیب نشدند.» تازه، ضمن بی‌التفاتان فرمودند: «در بند مال دنیا نیستم.» این آقا هنوز درک نمی‌کند که روز ۲۸ مرداد ۳۲ این ملت ایران بود که پدیا نشان داد ملت مسلمان ایران حافظ قانون اساسی است. روز ۲۸ مرداد ماه روزی بود که زن و مرد، بزرگ و کوچک، افسر و سرباز، همه یکدل و یکجهت فریاد می‌زدند: «زننده باد شاه، مرگ بر مصدق.» این آقا درک نمی‌کند اینها را. در این دادگاه می‌گوید: «چاقوگشانی آمدند خانه من که خانه مرا غارت کنند.» درک نمی‌کند که چاقوگش با آدمی که برای غارت می‌رود، سینه‌اش را جلوی گلوله توپ ارایه جنگی نمی‌دهد. چاقوگش اگر برای غارت برود به محض اینکه مشهدی مهدی خانه آقای مصدق عطسه می‌کند، پا به‌گریز می‌گذاشت. سینه دادن به مسلسل در برابر گلوله...

دکتر مصدق: هوم هوم

سرتیپ آز موده... اسنادگی کردن، ایمان می‌خواهد. کسی که ایمان ندارد مفهوم این حرف را درک نمی‌کند. آقای مصدق روز ۲۸ مرداد یا کیرسن اعتراف صحیح نمود که از دیوار چهار متری از نردبان پشت‌بام به پشت‌بام گریخت. این عمل مرد بی‌ایمانی است که در برابر کوچکترین خطر یا کیرسن مثل همه یاغیان از پشت‌بام به پشت‌بام می‌گریزد. مرد بی‌ایمان چنین است. اما مرد با ایمان موفقی که چهارراه حشمت‌الدوله با تانک و مسلسل بسته شده، موفقی که سردر منزل آقای غلامحسین مصدق با مسلسل‌هایی چند آرایش یافته و گلوله تانک و مسلسل و تفنگ و

صلاحه خودکار مثل باران می بارد مرد با ایمان سپنه به سپنه آن گلوله می دهد. کما اینکه داد و بالاخره خانه ۱۰۹ سقوط کرد. این چه از لحاظ روحی و عرفی و جنبه تاریخی اصلاً نزدیک ندارد. تصور می کنند یک سه چهار نفری دورهم جمع شدند و به خانه ایشان هجوم کردند که مثلاً قالی بلند کنند. این برخلاف آن چیزی است که همه مردم دنیا و ایران و ایران ناظر آن بودند. به هر حال، نواقص آفا برای پرونده همین سه چهار نکته بود که ابدأ مربوط به موضوع بود.

اینجانب به عرض می رساند که در مرحله بیان ایراد صلاحیت و نقض پرونده و مرور زمان یکباره در دادگستری در دادگاههای عمومی وجود دارد بسته به قانون مربوطه. آن روبرو این است چه در آن زمانی که به وکیل مدافع وقت می دهند پرونده را بررسی کند و قبل از تشکیل جلسه مقدماتی دادگاه، وکیل مدافع و متهم هر گونه ایرادی به صلاحیت دارند یا نقضی در پرونده مشاهده می کنند می نویسند و به دادگاه می دهند. دادگاه ضمن جلسات مقدماتی موضوع را مورد بررسی قرار می دهند و تصمیم مقتضی اتخاذ می کنند. سپس جلسه دادرسی را تشکیل می دهند که در اولین جلسه دادرسی کیفرخواست دادستان قرائت می شود و دادرسی از همان جلسه اولی آغاز می گردد. این رویه دادگستری است. این در دادگاههای نظامی متکی به قانون دادرسی ارتش، پس از اینکه تشریفات اولیه به عمل آمد یعنی وکلا و متهمین پرونده را خواندند و دادگاه جلسات مقدماتی را تشکیل داد و روز جلسه دادرسی اعلام می شود. در اولین جلسه دادرسی، به متهمین و وکلای مدافع ابلاغ می شود که قبل از قرائت کیفرخواست هر گونه ایرادی به صلاحیت یا نقض یا مرور زمان دارند بیان کنند. این موضوع علنی است و بسیار ساده، و حتماً باید در یکی دو ساعت عملی شده باشد. ولی آقای مصدق، چنانچه ملاحظه فرمودید، رویه ای در پیش گرفتند که چندین جلسه مصروف آن شد. در این مرحله تا زمانی صحبت می شود که معلوم شود آیا دادگاه صالح هست یا نیست.

این مرحله مانند مرحله ای نیست که طرفین دادگاه وارد ماهیت می شوند؛ و به نحوی نیست که هر موقع دادستان صحبت می کند، طرف هم صحبت نماید. یک نکته این است که موضوع ایراد به صلاحیت یا نقض پرونده حتی پس از قرائت کیفرخواست و ورود به ماهیت ممکن است پیش آید، و هیچ مانعی ندارد که دادگاهی در ضمن دادرسی متوجه شود که صالح نیست.

بهر جهت، منظور این است که دیگر اینجانب در مورد صلاحیت دادگاه و نقض پرونده هیچ گونه عرضی ندارم. نظر می رسد به حدکفایت صحبت شد؛ و به نظر می رسد دادگاه محترم می تواند تصمیم بگیرد که صالح هستند وارد ماهیت بشوند یا صالح نیستند. اگر دادگاه محترم خود را صالح بداند، که کیفرخواست قرائت می شود و دادرسی آغاز می گردد. اگر خود را صالح نداند، که آن یک جریان دیگر پیدا می کند. جریان این است که ممکن است دادستان ارتش اعتراض کند. آن وقت پرونده باید به دادگاه تجدیدنظر برود.

به اینجانب با عرضی و توضیحاتی که شاید تا اندازه ای هم زاید بود، از لحاظ مرحله صلاحیت ایمان و اعتماد کامل است که این دادگاه صد درصد صلاحیت رسیدگی به ادعای دادستان ارتش را داشته و پرونده را نسیه فیسط نیاقت می دانم بلکه وضع تشکیل پرونده به نحوی است که کوچکترین نکته ابهامی در آن وجود ندارد. این ادعا به اندازه ای روشن و از لحاظ دادستان ارتش بیوت آن آسان است که حدی بر آن متصور نیست. اینجانب کمتر پرونده ای دیدم که از لحاظ دادستان به این اندازه سهل باشد. زیرا تحقیقات با نهایت دقت به عمل آمده. چون اخذ تصمیم نهایی با دادگاه است. اینجانب دیگر به هیچ وجه عرضی ندارم.

در این موقع که ساعت ۱۰/۴۵ بامداد بوده جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

در ساعت ۱۱ مجدداً جلسه تشکیل گردید.

رئیس: تیمسار رباحی، به اعتراضی که نسبت به صلاحیت دارید صحبت کنید.

دکتر مصدق: آقا، من باید طبق ماده ۱۹۹ صحبت کنم. آقا، قرائت کنید.

سرهنگ بزرگمهر: ماده ۱۹۹ از این قرار است:

ماده ۱۹۹ - هر دفاعه دادستان اجازه تعلق می‌خواهد بمنتهی و وکیل مدافع او نیز اجازه دفاع

داده می‌شود.

دکتر مصدق: آقا، این محکمه نیست که به یک شخص اجازه بدهید شش ساعت و نیم، هفت ساعت صحبت کند.

ولی به من که می‌خواستم وصیت خودم را بکنم اجازه ندادید، آقا شما باید قانون را اجرا کنید.

رئیس: امروز تمام می‌شود؟

دکتر مصدق: بعله... اگر تند، مرا جریمه کنید.

رئیس: به شرطی که در صلاحیت باشید.

دکتر مصدق: آقا، این آقا مرا بر ضد شاه دانست، و من باید به او جواب بدهم.

رئیس: پس معلوم می‌شود در صلاحیت نیست.

مصدق: در شش ساعت و نیم صحبت، این شخص مرا علیه شاه قلمداد کرده است و این ظلم است. شما اجازه

دادید که شخصی هفت ساعت و نیم حرف بزند. ولی وقتی که من خواستم چند کلمه بگویم...

رئیس: منتهی باید ایستاده صحبت کند.

دکتر مصدق: چشم آقا، به تمام معنی صحیح فرمودید. چون من از روز اولی اجازه گرفتم بنشینم، خیالی کردم

اجازه مستر است.

یک زندانی را که دو روز دیگر محکوم می‌شود، یک محکومی که نه تجدیدنظر می‌خواهد نه عضو قبول می‌کند،

نگذاشتید حرف خود را بزنند. معروف است کسی را که پای دار می‌رود می‌گویند: «آخرین حرف خود را بزن. اگر

وصیتی داری بکن.» نگذاشتید وصیت خود را بگویم، چیزی نمانده بود وصیت خود را خاتمه بدهم.

آن قدر سرگرفت بک شخص از اینکه به من اطفاقی داده‌اند و غذای داده‌اند. بیزارم از اینکه لقمه‌شانی بخواهم در

اینجا صرف کنم! تقاضا می‌کنم مرا از حبس مجرد به زندان قصر ببرند و در آنجا جان بسپارم.

نظر بک گوینده در این جلسه این بود که تا روز قیامت ایرانی همین وضعیتی که دارد باقی بماند و یک ایرانی

باشد که هیچ کس اسم آن را نبرد، و یک ایرانی باشد که دول استعماری بگویند وحشی است و باید سالهای سال در

نعت سرپرستی آنها تربیت شود و آن شخص هم در چنین محیطی تحصیل کند و از این درجه به سر لشکری و از آن

به درجه سپهبدی برسد، تا وقتی که مرد مردم بگویند سپهبد مرحوم شده است.

اگر قبل از نهضت ملی و بعد به خارج رفته باشید می‌بینید از اینکه ایران از خود برای آزادی و استقلال هست

به خرج داده چه آبرویی تحصیل کرده بود. نظر خارجیها این است که ایران همیشه نفهم، بیچاره، فقیر بماند و قدرت

شاه را زیاد کنند تا هر چه می‌خواهند بدست او انجام دهند و هر وقت هم تخلف کرد او را ببرند و دیگری را جای او

بگذارند. آنها نمی‌خواهند ملت فهمیده باشد چون ملتی را نمی‌توان از بین برد ولی شاه را بسهولت می‌شود بسرد همانطور که احمدشاه و رضاشاه را بردند.

افسران تحصیل کرده، بیستند چه عرض می‌کنم. اگر درست عرض می‌کنم از اشتباهات یک مردی جلوگیری کنند. والا اگر مجبورید گوش دهید و انجام دهید چرا مردم را زحمت داده‌اید؟ چرا دادگاه برپا کرده‌اید؟ چرا صورت ظاهر دادگاه جنایی را بدون انقطاع بی‌درمی تشکیل می‌دهید و یک عده را خسته کرده‌اید تا من بیچاره را از بین ببرید. فقط یک امضا کنید که دکتر مصدق محکوم است و او را اعدام کنید مگر این کارهای شما را مردم نمی‌بینند؟ مگر این مغربین داخلی و خارجی که در اینجا هستند بعداً خبر نمی‌دهند؟ شما تصور می‌کنید وقتی کبک سر خود را زیر برف کرد دیگر کسی او را نمی‌بیند.

بعداً قسم، این عمل خلاف شأن و حیثیت ملت ایران است. تمام افسرانی که از مال یک ملت حقوق گرفته و به درجاتی رسیده‌اند. و بعد به درجات بالاتر می‌رسند، به خارج مسافرت می‌کنند، شایسته نسبت به این ملت حق ناشناسی کنند. از کجای کلمات من و الفاظ من که آن مرد توضیحاتی داد فهمیدید که من مخالف شاه هستم؟ من می‌گویم [با حالت گریه] شاهی می‌خواهم که پادشاه این مملکت باشد. همیشه شاه باشد و هر وقت گفتند: «پرو» بگوید: «من شاه این مملکت هستم و هیچ کجا نمی‌روم.» ولی بعضی‌ها می‌خواهند به همان حرفهای پوچ و نملق آمیز فضاغت کنند. افتخار این مملکت این نیست که دکتر مصدقها را زیر دست میر غضبها بگذارند که او را از بین ببرند. افتخار این مملکت این است که از رجال وطن پرست حمایت کنند و به آنها پروبال بدهند که از مملکت و شاه و ملت دفاع کنند. این است معنی یک مملکت آزاد یعنی آن مملکتی که اسم آن و پادشاه آن را به حق و حقیقت ببرند.

من از این عرایض در این دقائق آخر عمر چه مقصودی می‌توانم داشته باشم؟ می‌خواهم شاه باشم؟ نه والله. می‌خواهم رئیس‌جمهور شوم؟ نه والله. می‌بینم که رؤسای جمهور اشخاص بی‌التری هستند، به‌طوری که رئیس‌الوزرای هندوستان اسمش نهرو است و اسم رئیس‌جمهور را نمی‌شناسند. من نظری ندارم جز اینکه تکلیف و وظیفه خود را به مملکت ادا کنم. شما آقایان داوران جز این تکلیف ندارید اگر نخواستید ادای وظیفه کنید، نفع شخصی و عده‌های بی‌سروته شما را اطفال کرده است... الآن تمام می‌کنم. هیچ تکران نباشد.

رئیس: بفرمایید بنشینید.

دکتر مصدق: خیر، خواهم ایستاد. در آخرین دفاع خود... آخرین دفاع کسی که می‌خواهید او را محکوم کنید... به‌منظور هدایت نسل جوان می‌خواهم از روی حقیقتی پرده بگیرم. [دکتر مصدق از روی او را می‌که نبلأ نهیه کرده بود و در جلسه گذشته پیشنهاد کرده بخوانند چند سطر می‌خوانند.] و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند.

برای شخص من خوب روشن است که چرا اینطور شده ولی می‌خواهم طبقه جوان مملکت که چشم و چراغ و مایه امید مملکت هستند علت این سختگیری و شدت عمل را بدانند و از راهی که برای طرف نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌اند منحرف نشوند و از مشکلاتی که در پیش دارند هیچوقت نه‌راستند و از راه حق و حقیقت باز نمانند. به‌من گناهان زیادی نسبت دادند ولی من خود می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم خارجه‌ها نشده و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کردم و در تمام مدت زمانداری خود یک هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مفدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اینکه ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت نکند نداشتیم... رئیس: فرمودید آخرین دفاع؟ هنوز که دادگاه تشکیل نشده. این که مربوط به صلاحیت نیست، در صلاحیت

دادگاه صحبت کنید.

رئیس: من نمی‌توانم اجازه بدهم.

مصطفی: [با عصبانیت] آخر ایشان گفتند من مخالف شاه هستم و باید این محکمه من را محکوم کند. آخر من باید به این مرد جواب بدهم یا نه؟

رئیس: آقا مربوط به صلاحیت نیست.

مصطفی: به خدا مربوط به صلاحیت است و خواهش می‌کنم اجازه بفرمایید.

رئیس: بفرمایید آقای دکتر بنشینید، چون مثل اینکه حرفهای شما تمام شده و نوبت آقای سرتیپ ریاحی است. آقای سرتیپ ریاحی شما اعتراض دارید؟

مصطفی: چی چی نوبت سرتیپ ریاحی است. این حرف را نمی‌گذارید بزنم بسیار خوب مطالب دیگری دارم که بایستی بگویم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصطفی: ایشان راجع به معلومات خود چیزی گفتند. من وزیر دفاع ملی که بودم از کسی لیسانس نخواستم. اظهارات من روی آن نامه‌ای بود که خودشان نوشته بودند اطلاعات قضایی ندارند. اگر کسی ثوب نینداخته. من می‌توانم بگویم توپچی است؟ یکی دیگر اینکه.....

رئیس: خواهش می‌کنم بفرمایید [بنشینید].

دکتر مصطفی: قلباً می‌فرمایید؟ بقیه بدانم؟ جسارت نمی‌شود؟

رئیس: عرض کردم چون ناراحت هستید بفرمایید بنشینید و صحبت کنید.

دکتر مصطفی: چشم می‌نشینم.

ایشان فرمودند برای اینکه نعصب افسران را تحریک کنم، قانون وضع کرده‌ام که افسران وقتی متقاعد می‌شوند لباس افسری بپوشند. چرا این کار را کردیم؟ تحقیق کردیم در هیچ جای دنیا افسر باز نشده، مگر وقتی از او دعوت می‌کنند، نمی‌تواند لباس بپوشد. در این مملکت مردم جشنشان بدلیاس است، وقتی افسری با لباس نظامی رفت، می‌رود، می‌بندد و..... همین قدر که یک آدم نظامی در یک دهی وارد شد و چهارتا رعیت را گرفت چوب زده، می‌گویند این نظامی است. فلسفه وضع این قانون این بود. حالا صلاح می‌دانید که افسر متقاعد لباس افسری بپوشد و وقتی که آن مرد اجازه داد لباس بپوشد.

راجع به قوانین گذشته، ایشان فرمودند که قوانین گذشته بدون مطالعه و شور و مشورت بوده. بنده عسودم که نمی‌توانستم شخصاً به تمام جزئیات برس. من ناچار بودم از اشخاص مطلع و مسیوق دعوت کنم آنها نظر بدهند. من از کی دعوت کردم از همین سرهنگ شاهقلی، از دکتر حبیب‌الله معظمی که آن مرد خیلی از او ستایش کرد، از سرهنگ گوهری که لسانیه حقوق است و امثال آنها با شرکت وزیر دادگستری. چون باید از هیئت دولت می‌گفشت و وزیر دادگستری می‌پردت دیوان کشور. آنها هم آن را دیده و تأیید کرده‌اند.

ایشان دو ساعت حرف زدند. این قانون خوب است یا بد است. اظهاراتی کردند. یا این قانون را حق ندانم امضا کنم، فرمودند و توجه هم فرمودند و حتی ماده واحده مصوبه‌ای که راجع به اختیارات فرات گرفتند تا فقرة ۹ بیشتر رفت. چرا؟ بعد از فقرة نهم می‌گوید که در مجلس شور و مجلس سنا به شرح ذیل تصویب شده است: لوایح قانون، آن را تهیه نموده و پس از آزمایش آنها منتهی در ظرف ۶ ماه که مدت این اختیارات است تقدیم مجلسین نماید

و تا وقتی که تکلیف آنها در مجلسین تعیین نشده لازم الاجراست.»

حضرت آقای رئیس دادگاه، سؤال می‌کنم آیا مجلس به آن مرد با دادگاه اختیار داده که ببینند قانون بنده برخلاف اختیارات است؟ اگر داده، شصت ساعت حرف بزند و اگر نداده تجاوز از اختیارات کرده؛ قانون صحیح یا غلط، دفاع ملی یا کشور باشد، صاحب‌منصبان محترم، عقل چیز خوبی است. شما تصور می‌کنید من قانون برخلاف اختیارات خودم وضع کرده‌ام؟ بعد از بردن قانون به مجلس، دیگر کسی حق دخل و تصرف در آن قانون را ندارد و لازم الاجراست تا زمانی که خود مجلس به آنها نظر کند. کمسیونهای مربوطه گزارش بدهد، معایب و مفاسد این قوانین ظاهر شود و خود مجلس اصلاح کند.

حضرت آقای رئیس دادگاه، حضرات صاحب‌منصبان، این قانون در تمام جرایم منتشر شده. نمایندگان مخالف هم در مجلس بودند که از آن مرد صد درجه بیشتر یا من مخالف بودند. آنها در روزنامه‌ها قوانین را ببینند در مجلس هم بی از دادن لوایح چیزی نگویند؟ بعد مردی بیاید که علیه آن بگویند اگر قبول می‌کنید حق با من است. شما تابع این هیئت وزرا هستید. هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید. ولی من باید از خود دفاع کنم. نه هیئت وزرا نه رئیس شعبه ۹ دیوان کشور نه هیچ کس حق تصرف ندارد نتیجه این می‌شود دادگاهی که من تشکیل دادم قانونی است. این دادگاه قانونی نیست من قوه ندارم به کسی زور بگویم. به آن سرباز هم حق ندارم زور بگویم. خیلی متشکرم که به من اجازه می‌دهید. حرف سه ساعتی او بی جهت است. دو کلمه: من حق دارم یا نه؟ پس از تقدیم به مجلس، کسی حق دخل و تصرف ندارد. حرف آن مرد بیهوده است.

اینجا مردی گفت که نظرم این بوده که دادرسی ارتش اصلاً نباشد. مگر نمی‌دانم طبق اصل هشتاد و هفتم منم قانون اساسی باید باشد؟ ولی دادگاه نظامی برای حکومت در باره نظامیان یا افرادی که در موقع خدمت به آنها خدمه می‌زنند است. ولی دادگاه نظامی بیاید دکتر مصدق نخست‌وزیر را محاکمه کند؟ آقایان بروید ببینید اگر چنین چیزی در دنیا هست شما هم بدان عمل کنید. اگر نیست شما هم بدانید. دادگاه نظامی حق ندارد مرا محاکمه بکند همین.

اما در مورد کلمه «دادگستری» باید بگویم اگر ما چیزی را آمدیم از قوانین دادگستری خارج کردیم، باز دادگستری است. هیچ اشتباه نشود. وقتی گفتیم «دادگستری»، عام است و شامل هر محکمه‌ای می‌شود که احقاق حق کنند اینجا بنده می‌خواهم عرض کنم و پرسیم آیا انسان خاطی نیست؟ هست. محصولات ما چهارده نفر بودند که آنها خاطی نبوده و اشتباه نکرده‌اند. اما نوع بشر خاطی است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید: «خط و با کار غلطی نکردم.» ولی این را باید در نظر گرفت آیا این شخص که این کار را کرده، می‌خواسته این کار را بکند یا نمی‌خواسته و قصدی نداشته. مثلاً شخصی تیری انداخته بدون آنکه بخواهد کسی را بکشد. اگر کسی تیری بسیندازد و اگر قصد اول را نداشته باشد، این شخص مقصر و قاتل نیست. تیر انداختن خواست آهو را بکشد و خورد به کسی که آهو را پای تیر آورده بود.

با این چهار ماده یا پنج ماده که سه ماده آن نظرم است - ۲۶۸، ۲۷۹ و ۴۱۹ - قوانین دادرسی ارتش را اصلاح کردیم. چه شد اصلاح کردیم؟ دادگاه انتظامی که رئیس آن آقای دکتر سجادی بود و اعضای آن آقای سرلشکر علوی نقم و بشیر فرزند و خلاصه پنج نفر اینها هم تحصیل کرده حقوق بودند. به موجب پیشنهاد آنها این ماده ۲۶۸ و ۴۱۹ در آن تجدید نظر شد و به این صورت درآمد. حالا بنده نمی‌توانم عرض کنم که این قانون که هست خوب است. چون من آن وقت، وقت مطالعه آنها را نداشته‌ام. ولی همین آقای سر تیپ ریاحی گزارش دادند که این مواد را مجدداً باید درسی اصلاح کرد و تجدید نظر کرد.

این گزارش در ظرف دوسه روز که بنده خودم را نخست‌وزیر می‌دانستم و بعضی‌ها قبول ندارند در ذیل آن گزارش نوشتم که به این کار رسیدگی کند تا تکلیف این مواد روشن شود. بر فرضی که این مواد غلط باشد پیشنهادکننده من نبودم و فکر از من نبوده و از دادگاه انتظامی آمد. و وقتی هم توصیه دادند که به این کار رسیدگی کنید و آنچه صلاح است عمل شود.

اما راجع به جرم سیاسی، این کاری که ایشان مرا متهم کرده‌اند، جرم سیاسی هست یا نیست؟ هیچ کس نمی‌تواند بگوید که این جرم سیاسی نیست؛ و جرم سیاسی اساساً در قوانین هیچ مملکتی تعریف نشده.

رئیس: برای روشن شدن ذهن دادگاه، آیا این مواد را به صورت قانونی درآورده‌اید؟
 دکتر مصدق: از روی پرونده ببینید. عرض می‌کنم که دادگاه انتظامی مرکب از آقایان دکتر سجادی، سرلشکر علوی مقدم و بشیر فرمند و دو نفر دیگر پیشنهاد کردند این مواد این طوری که حالا هست بشود. دادگاه انتظامی اشخاص مطلع به قانون پیشنهاد کردند من حافظه ندارم. اگر اشتباه کردم حرفم را پس می‌گیرم. بفرمایید پرونده را بیاورند ملاحظه کنید. من هم رجوع کردم به اشخاص مطلع. الآن نمی‌دانم این افسرانی که می‌گویم در آن دادگاه بوده‌اند. آقایان سرهنگ شاهقلی، سرهنگ گوهری و دکتر معلومی اینها بوده‌اند. آن مرد را برای وزن شعر دعوت می‌کردیم. آقا این اشخاص را از نظر اینکه اطلاع داشتند دعوت می‌کردیم. بالاخره هم تصویب شد.
 رئیس: به صورت قانون درآمده؟

دکتر مصدق: بله درآمده. به مجلس هم رفته. اگر نرفته الآن آن را تقض کنید. عرض کردم آقای مرتضی ریاحی گزارشی دادند که این مواد باید تجدیدنظر بشود. من آدم مفرضی نبودم. ایشان گفت باید تجدیدنظر شود. من هم گمان می‌کنم که در همان روزهایی که نخست‌وزیر بودم - و بعضی‌ها قبول ندارند - دستور تشکیل کمیسیون و رسیدگی به آن را دادم.

رئیس: آن سه ماده را آقای بزرگمهر بخوانند.

دکتر مصدق: باید از روی قانون من خوانده شود.

رئیس: مواد قبلی را بخوانید.

دکتر مصدق: مواد ۲۶۸ و ۲۷۹ و ۲۸۹ را بخوانید.

[سرهنگ بزرگمهر متن مواد را بهر دو شکل قرائت کرد.]

دکتر مصدق: آقا، این مواد صدرصد به نفع مملکت بوده. اگر انحراف استغفال نداشته باشد، البته در نظام دیپلماسی خیلی لازم است، ولی یک قاضی را هم بیخودی بپرند تنبه کنند بسیار خوب، اگر کار غلطی کرده باشد دادگاه انتظامی خارج از نوبت به کار این افسر قاضی رسیدگی کند و البته قانون بهتر از این پیدا نمی‌شود. حالا هر چه می‌خواهد بگوید. اینکه مملکت نشد؛ اینکه مشروطه نیست؛ اینکه وضع نشد. این نمی‌شود که هر کس را هر سوتی خواستند چوبش بزنند. برای سلب صلاحیت از قضات باید دادگاه انتظامی رسیدگی کند.

راجع به جرم سیاسی در هیچ قانونی تعریف نشده است. چون من اطلاعات بیطبی دارم و نژاد در لیسانس روی همین جرم سیاسی بوده است. در سوئیس روی این موضوع صحبت زیاد شده و گفته شد نسبت به مجرم غیر سیاسی باید طبق قانون همان مملکتی که این مجرم آمده رفتار کرد. یعنی همان قانونی که در آن مملکت شامل او می‌شده، در آن مملکت هم شامل شود. اما جرم سیاسی چون معلوم نیست چیست، تعریفی ندارد. مخصوصاً مجرمین سیاسی از روسیه می‌آمدند و در سوئیس پناهنده می‌شدند و در این باب روسیه قدیم فشار می‌آورد و تقاضای استرداد می‌کرد. در این باب

محکمه سویس که حق رسیدگی به کار را داشت نشست و روی آن تصمیم گرفت که اگر این جرم سیاسی است نباید او را تسلیم کند، و اگر جرم غیر سیاسی است باید او را تسلیم کند. بنده در این باب اگر عرض می‌کنم از روی بی‌اطلاعی نیست.

جرم سیاسی در هیچ کشور و هیچ قانونی تعریف نشده، ولی در کنفرانس حقوقی که در کپنهاگ، پانزدهم اکتبر تا دوازدهم نوامبر، از حقوق‌دانهای دنیا در سال ۱۹۳۵ (آن موقع در ایران بودم) تشکیل شد، جرم سیاسی را این طور تعریف کرده و جرایمی که بر ضد رژیم و تشکیلات سیاسی مملکت صورت گیرد.

یک تعریف عامی کردند. پس وقتی اتهام بنده سیاسی بود دیگر ایشان چه می‌گویند؟ می‌گویند یا بر ضد رژیم اقدام کرده‌ام یا بر ضد تشکیلات مملکت قیام کرده‌ام. پس جرم سیاسی کردم. پس وقتی جرم مزبور سیاسی بود، مطابق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی رسیدگی به این اتهامات باید با حضور هیئت منصفه به عمل آید. و مطابق ماده ۶ قانون هیئت منصفه مصوب ۱۳۶۰/۱۲/۲۹، رسیدگی مزبور باید در دیوان جنایی انجام گیرد.

بنده وزیر نیستم. آدم عادی هستم. باید رسیدگی به اتهام من در محکمه جنایی صورت گیرد. به همین معنی، ماده ۳۵ لایحه قانون مطبوعات مصوب ۱۵ بهمن ۱۳۳۱ که بر طبق قانون اختیارات ششماهه به تصویب رسیده است، به این شرح است:

ماده ۳۵ - به جرایم مطبوعاتی و همچنین به جرایم سیاسی غیر مطبوعاتی بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی در دادگاه جنایی دادگستری با حضور هیئت منصفه رسیدگی می‌شود.

طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی که بر کلیه قوانین عادی اولویت دارد، این رسیدگی باید با حضور هیئت منصفه به عمل آید. چون هیئت منصفه بر طبق قانون ۱۳۶۰ و لایحه قانونی ۱۳۳۱ هم عرض محکمه خواهند بود و حضور و انتخاب آنها برای شرکت در محاکم نظامی مجوز و صراحت قانونی ندارد، از این لحاظ سیاسی بودن اتهام که لازمه آن اظهار نظر هیئت منصفه است و رسیدگی در محکمه نظامی که حضور هیئت منصفه در آن ممنوع است این نتیجه عقلی و قانونی را به دست می‌دهد.

بنابر این این محکمه صلاحیت رسیدگی به اتهامات مذکوره را ندارد و باید به اصطلاح طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی رأی به عدم صلاحیت خود بدهد. قانون چه می‌گوید؟ قانون می‌گوید حالا هیئت منصفه باید در محاکمه من حضور داشته باشد. پس وقتی که هیئت منصفه نمی‌تواند در این محکمه باشد، باید آقایان محترم بگویند خیلی خوب حالا که هیئت منصفه نمی‌تواند در این محکمه باشد، [دکتر مصدق داورسان را نام می‌برد] پس دست به دست بمالید و بگویند دکتر مصدق باید بروی جای دیگر محاکمه شود. حالا من راه را جلوی پای شما می‌گذارم؛ و اگر نمی‌خواهید راه را ببینید، چاه را ببینید. [خنده حضار]

اما راجع به اموال خودم، قبلاً باید بگویم من دو نوع اشیاء داشتم که توضیح باید بدهم یکی غارت شده و یکی تصرف شده. تصرف غیر از غارت است. غارت این است که بیایند بریزند در خانه‌ای را بشکنند و خراب کنند و ببرند. تصرف آن است که کسی بیاید مالی را تصرف عدوانی کند. منزل من یک تصرف عدوانی شده و یک غارت. بنده آن روز نهم آبان ماه سال ۱۳۰۴ که رفتم مجلس و تغییر رژیم می‌دادند، گفتند امروز همه را می‌کشند مرحوم مستوفی‌الممالک و من و علاء در اتومبیل من بودند، رفتم به مجلس. گفتیم ببینیم چه می‌شود. نهادید کردند و گفتند: هر کسی حرف بزند او را می‌کشیم. دیدم بد نمی‌گویند، نگاه کردم دیدم آن عده‌ای که آن روز آمده بودند مجلس، حتی

در ظرف یک سال یک بار من آنها را ندیده بودم. منزل من هم ملت آن جوری تشریف آورد. روز نهم اسفند که ملت را تفویض نکردند، به محض اینکه چهار تیر خالی شد همه فرار کردند. بد نیست بگویم آن طوری که آن مرد گفت جستجو خیز گنان از این دیوار به آن دیوار بریدم [خنده تندید حضار]، به [اداره] اصل چهار رسیدیم^۲ و به یک اتومبیل سوار شدیم. گفتند برویم شمیران. گفتم نه می‌رویم ستاد ارتش، زیرا اگر شمیران برویم بگویند وزیر دفاع ملی رفت در شمیران قائم شد. رفتم ستاد ارتش. من به صریب ریاحی گفتم: «شما بروید فرماتده منزل من باشید.»

قبل از اینکه من فرار کنم، یکی از آنها رفته بود بالای جناز و از آن بالا به پسر من گفته بود: «می‌آیم یا این چاقو شکم پدرت را پاره می‌کنم.» پسر من گفت: «بهتر است از این جا بروید تا جان همه راحت شود.» به هر جهت سربازانی که در منزل من بودند، در توی خانه چهار تیر شلیک کردند؛ این ملت همه فرار کردند. این ملت بود. اما روز ۲۸ مرداد ملت آن طور نیامد. ملت آن طور آمد که پشت سرش هم نظامی بود و نمی‌توانست عقب برود. حالا که وارد خانه شدند... بنده این اواخر یعنی پس از نهم اسفند گذشته با یک دالانی به اطاقم وارد می‌شدم و اطاق دیگری هم بعد از آن بود.

یک در آهنی در جلوی این دالان گذاشتم تا اگر کسی خواست وارد شود، من فرصت داشته باشم تا او بتواند آن در را بشکند من بتوانم به خودم برسیم. [خنده حضار] یک در آهن دیگر نیز گذاردم جلوی اطاق دیگری که به اطاق من متصل بود. یک در آهن را سفارت ژاپن که در این خانه مدت‌ها نشسته بود استفاده کرد و یک در دیگر را من خوریم و در جلوی اطاق دیگر گذاردم و هیچ کس نمی‌تواند بیاید.

بسیار خوب، حالا وارد شدند. دسته غارتگر - آنچه گفته‌اند - رفتند خانه پسر من پایین و خانه پسر دیگر که بالا بود هر چه بود بردند. حالا آمده‌اند می‌گویند یک قالی گرفته‌اند. آقا، تازه این قالی را مفت به کسی نمی‌دهند و هر کس برده پولش را می‌گیرد.

اما اثباتی که در آن جا بود و [آن مرد] اعلام جرم می‌کند که «چرا اشیای دولتی را آن جا گذاشتی تا بردند»، در آن اطاق خودم و اطاق مجاور یک صندوق آهنی داشتم که آن صندوق آهنی را یک آدم با خدایی می‌فرستید که بسیندر ظرف بیست ساعت اگر کلید نداشت می‌تواند بدون چلنگر آن را باز کند؟ و طاقچه‌ای پهلوی تختخواب من بود.

اولاً یک اسنادی از خانواده‌هایی تسلیم شده بود و دولتی نبود و اسنادی که می‌بردیم روزی در شورای امنیت دال بر حقانیت ایران بود. حالا چنین اسنادی در دفتر نخست‌وزیری باشد؟ اسنادی که می‌گفتم می‌روم لاهه، از دفتر نخست‌وزیری گرفته بودم؟ اینها اسنادی بود که از خانواده‌هایی بمن رسیده بود که آن اسناد به خط و امضای بعضیها به «اسمارت» رسیده بود و نوشته بود دوستش که این کار را یکنند. حالا این اسناد مال دولت بود؟ باید در نخست‌وزیری باشد؟ نه مال خودم بود و خودم صلاحیت در نگاهداری این اسناد بیشتر از دیگران بود. یک اسنادی هم بود که ما اینها را راجع به انتخابات از وزارت کشور اصلش را گرفتیم و دو بیست عکس برداشتیم. کس برداشت؟ (یک کارتی هم بود چکس بر سر لشکر زاهدی نوشته بود؛ این هم بمن رسید.) شهرتانی الآن هست بر سر عکس این اسناد هم با ورفه مثبت و منفی این اسناد هم جزو اسناد بود. آن اسناد رسمی مال انتخابات در وزارت کشوره آن هست. عکس برای دیوان بین‌المللی لاهه برداشتیم که اگر دولت وارد در ماهیت شود ما که در دیوان لاهه رفتیم، دعویمان مثل همین دعوی حالا روی صلاحیت بود و نتوانستیم از آن اسناد استفاده کنیم. آن اسناد مربوط به ماهیت بود اگر ما روزی محکمه لاهه را قبول کنیم به قضاوت، و دولت ایران به انگلیس بنویسد و قبول کند این دیوان حق قضاوت دارد، آن وقت به ماهیت وارد می‌شویم و اسناد مورد استفاده فرار می‌گیرد.

یکی از آن اسناد مربوط به مجلس دهم بود که فرار دادارسی را ۳۲ سال تمدید کرد. نمایندگان ملت نبودند و به حکم انتخاب اشخاص و امری بود. اما آن اسناد از خانواده‌ها به من رسیده بود. من آنها را نگاه داشتم که روزی در دعوا از آن استفاده کنیم. نامه‌های دیگری که در طاقچه پهلوی تختخواب من بود مذاکرانی بود که با هندرسن (سفیر آمریکا) کرده بودیم. این مذاکرات به تمام معنی مخفی بود. البته من یک چنین مذاکرانی را که مخفی بود نمی‌توانستم بدهم به نخست‌وزیری تا قبل از حل قضیه نفت از آن استفاده شود. [ساعت] ۶ بعد از ظهر همان روز که خواستند مرا از بین ببرند من اطمینان داشتم کسی آن صندوق را نمی‌تواند باز کند. در آن صندوق گذاشتم. وقتی که وارد شدند به خانه. این در خانه را شکستند و هر چه خواستند کردند. همین عینک من پهلوی تختخوابم بود که آن افسر جوان مرد در باشگاه افسران به من داد.

آقا، اسنادی را که مردم به من داده بودند مجبور نبودم به دولت بدهم. یک اسنادی هم بود که در اداره اطلاعات نفت که از روی آن اسناد صد فقره عکسبرداری شد و نزد من بود و چند فقره سند بود که تمام عکسبرداری شده و در اداره نفت هم یک نسخه هست. همه اینها را از نظر مصالح مملکت غفلت نکردیم. یک مقدار زیادی از آنها را به وزارت دارایی فرستادیم و یک دستگاه از این را در آلبومی که همه آنها مرتب هست در بانک ملی گذاشتم. حالا می‌خواهند به من اعلام جرم کنند. کلید آن را به دادستان دادم. دادستان آن وقت آقای اخوی بود. پس چیزی که من به دستگاه دولتی ندادم آن کاغذهایی است که از خانواده‌ها به من رسیده بود.

در این موقع که ساعت ۱۲/۴۵ بود جلسه به عنوان نهم تعطیل شد.

ساعت ۳/۴۵ بعد از ظهر جلسه مجدداً تشکیل گردید.

رئیس: آقای دکتر مصدق اگر بقیه دارد، بفرماید.

دکتر مصدق: راجع به سرگرد خسروانی که آن مرد اینجا اظهار کرد که به ایشان گفتم در عرض دو روز محکوم کند، اول بگویند چه کاره بودند که بنده از ایشان نفاضا بکشم؟ سرگرد خسروانی رئیس باشگاه تنیس با اتومبیل خودم روز شنبه کاران باشگاه تاج را روز ۹ اسفند جلو منزل اعلیحضرت جمع کرده بود. از آنجا وقتی من با اتومبیل خودم حرکت کردم و به خانه ام آمدم، دنبال کردند.

تفصیل قضیه این است که صبح روز شنبه آقای وزیر دربار آمدند منزل من گفتند که امروز اعلیحضرت تشریف می‌برند و هیچ کس نباید مطلع شود. البته سه شنبه هفته قبل خود اعلیحضرت فرمودند: «من با اتومبیل می‌روم که کسی از رفتن من مسبوق نشود. از کرج به کرمانشاه می‌روم.» صبح وزیر دربار آمدند گفتند: «اعلیحضرت امروز برای ظهر از شما دعوت ناهار فرمودند، شما بیایید ناهار را با اعلیحضرت صرف کنید؛ و یک و نیم بعد از ظهر هم وزیر را بیایند.» تذکره‌های مسافرتی را هم دادند. و ما چکی هم از بانک ملی به دلار گرفتیم و حاضر کردیم.

ساعت ۱۰ اعلیحضرت تلفن فرمودند: «ظهر بیایید.» (بنا بود اول دو و نیم تشریف ببرند) برای ناهار رفتیم و هیئت وزیران هم قرار شد تذکره‌ها به امضای سفارتخانه رسیده بیایند آنجا. اعلیحضرت فرمودند که «هیئت از مجلس آمدند اینجا و می‌خواهند نگذارند من بروم.» عرض کردم: «فرمان، اینها را املاقات بفرمایند. اگر عرایض صحیحی گردند، قبول کنید و تشریف ببرید. اگر تعارف بود، آن وقت هر طور که صلاح دانستید عمل کنید.»

تشریف بردند و آن هیئت را دیدند. باز تشریف آوردند به آن تالار. فرمودند: «اخوانم چون نمی‌دانستند که من

می خواهم بروم سفر کتب بروم آنها را ببینم. هیئت وزیران بیایند اول ببینم.» هیئت آمدند. عرض می کردم و فرمایشاتی فرمودند. از اطلاق که آمدیم نوی سرسرا، دیدم آقای بهبهانی و آقای نوری رفتند نوی اطلاق کوچک. اعلیحضرت هم تشریف بردند بالا. ما بلا تکلیف ماندیم که چه بکنیم. برویم یا بمانیم؟ قرار بود بمانیم موقع تشریف بردن تشریفاتی انجام بدهیم. نمی دانستم بروم یا بمانم. به وسیله پیر نیا سفارش کردم. فرمودند: «بروند.» اول کسی که خارج شد، من بودم.

بین عمارت و درویدم صدای قیل و قالی هست. برای اینکه صبح وزیر دربار گفت اعلیحضرت می خواهند بروند سرفشکر بهار مست را خواستیم و گفتم: «مراقب باشید که اشخاص مجهول نباشند. مثل امجدیه خدای نکرده طوری نشود و خجالت فراهم شود.» حکومت نظامی و شهربانی را هم خواستم و همین دستور را دادم. رئیس کلانتری را خواستم و همین دستور را دادم. البته با این دستورات انتظار نداشتم جلورخانه اعلیحضرت جمعی باشند و خدای نکرده ایشان خارج بشوند و حادثه ای روی بدهد. اگر خدای نکرده اتفاقی می افتاد، می گفتمد سوء قصد کننده بنده بودم و بر طبق ماده ۳۱۶ یا ۳۱۷ بنده محکوم به اعدام می شدم.

صدای جنجال را شنیدم. گفتم بروم یا نروم؟ چون از اشخاص نامرس هشتم به یک نفر گفتم: «دردی هست بروم ببینم این عده برای چی آمده اند؟» گفت: «به چشم، آبی به چشم.» این امیر صادقی شوهر اعلیحضرت - خدا طول عمرش بدهد، خدا سلامتش کند - دو نفر آدم پهلوی پله کاخ ایستاده بودند یکی از آنها را گفت: «بیا اینجا.» یکی از آنها آمد. گفت: «کلید را بیاور.» کلید را آورد و دو کاخ شمالی مال شاهدخت شمس را باز کردند و بنده آنجا ایستادم و گفتم: «برو اتومبیل مرا بیاور.» او هم رفت و اتومبیل مرا آورد. جمعیتی از باشگاه تاج و از زورخانه سیروس آمده بودند آنجا، آنها تا برسند بنده در اتومبیل سوار شدم و رسیدم منزل.

این صحبت مقدمه بود که این آقای سرگرد خسروانی سرگرد بود و ایشان باید بر سر خدمت خود باشند نه اینکه جمعیت بردارند و بیایند آنجا. همان جمعیت ساعت ۳ بعد از ظهر آمد در خانه خود بنده. این مسئله سبب شد سرگرد خسروانی را توفیق کنند. این کار حکومت نظامی بود. به خدای لایزال به شما عرض می کنم به دلیل عقلی این سرگرد کتبد. شب گفتم: «شهاب خسروانی، شما نماینده مجلس هستید. این هم برادر شماست. این سرگرد یک کار خلاف قانونی کرده. چند روز توقیف می کنیم. هیچ کاری نمی کنیم. بعد مرخص می کنیم.» گفت: «باشد.» مجازاتش انتظامی بود. گویا دو ژاندارمری بود. چرا در پست خودش نبوده؟ بروید از برادرش بپرسید. حالا نسبت می دهند که بنده به ایشان بیگم دادم که در ظرف دو روز این سرگرد محکوم شود. اگر یک چنین آدمی بودم نعام اشخاصی که آمدند بالای خانه من، در را شکستند و عکشان بیداست. همه معاف شدند غیر از یکی دو نفر که به حبس پنج یا شش ماه محکوم شدند. این کار سبب شد که همه مردم با من مخالفت کنند که بگویند: «در جامعه ای که مجازات نیست، امنیت نیست. چرا سیاست شدید نکرده اند؟» رئیس محکمه سرهنگ هشترودی بود. همه را معاف کرد. اصلاً کسی گرفتار نشد. اگر بنا بود اعمال نفوذ کنیم، سرهنگ هشترودی را بخواهید ببینید بیخامی به هشترودی دانه ام که فلان کسی را چهار روزه اعدام کنید؟ بنده جسارت نمی کنم که بگویم آن مرد بر خلاف واقع گفته. ولی مسئله واقعی را عرض می کنم. ایشان آقا یمن نسبت بی ایمانی دادند و گفتند این دکتر مصدق ایمان ندارد. حالا شما می خواهید قبول کنید، می خواهید نکنید. بنده برای ایمان خودم باید چند کلمه عرض کنم. به من نسبت بی ایمانی داد. ولی خلوص عقیده و ایمان من و همکارانم سبب شد که مراجع بین المللی مرا ذیحق بدانند و به من و دوستانم فرصت داد که با استناد و

همت هموطنانم به قطع نفوذ سیاستهای خارجی کمک کنم. خدا را شکر که کار خود را کردیم. گزاف نیست اگر عرض کنم که جنبش ضد استعماری ملت ایران کلبه پایگاههای استعماری خاورمیانه را سست نمود. سؤال می‌کنم اگر ما ایمان לדانشنیم هرگز می‌توانستیم یک چنین موفقتهایی به دست آوریم؟

وضع من در بسیاری از جهات به یک مردی بی‌شبهت نیست، من هم در گذشته بوطن خود خدمانی کرده‌ام. من هم در این آخر عمر روی کرسی اتهام نشسته‌ام، و شاید هم مثل او محکوم شوم. ولی یک فرق بین من و او هست. او به جرم همکاری با دشمن محاکمه و محکوم شد. من اگر محکوم شوم، دو مبارزه با بیگانگان و به دست عمال بیگانگان محکوم شدم. آن مرد مارشال پتن بود که برای همکاری با دشمن محکوم شد. ما به الاشتراک و ما به الاغتراق داریم. در بعضی موارد بنده ممکن است محکوم شوم - ما به الاشتراک ما؛ بنده هم سالطوره‌ام و خدمانی کرده‌ام - ما به الاغتراق ما؛ مارشال پتن برای همکاری با دشمن محکوم شد، ولی من برای مبارزه با بیگانگان و خدمت به ملت ایران، دیگر هر ضعی ندارم.

رئیس: تیمسار ریاحی، اظهارات خود را برای رد صلاحیت دادگاه و نقض پرونده و مرور زمان بیان دارید. تیمسار ریاحی، با نهایت احترام، از محضر دادگاه کسب اجازه می‌نمایم، نظریاتی که در این مورد هست، باید توسط وکلای محترم اینجانب به عرض برسد. ضمناً دادگاه محترم و تیمسار دادستان ارتش را مطمئن می‌دارد که آنچه گفته می‌شود، حقیقی است که پنج نفر افسر علاقه‌مند به ارتش و کشور و شاهنشاه بیان خواهند داشت. زیرا در نهاد هر سرباز شرافتمند، دادستانی بسیار باهوش و مراقب و بی‌گذشت همیشه بیدار است. آنچه عرض خواهد شد صدای این دادستان است؛ و صدای دادستان ندای حقیقت است.

رئیس: کدام یک از آقایان وکلا صحبت می‌کنند؟

سرتیپ معین پور: البته در مورد صلاحیت دادگاه و نقض پرونده مطالبی باید عرض کنم. ولی بیاناتی که رد و بدل شد لازم است مطالعه بیشتری شود تا بتوانیم بدون آنکه وقت دادگاه تضییع شود بیانات خود را به عرض برسانیم. از پیشگاه دادگاه استدعا داریم که جلسه ختم و به روز شنبه موکول شود تا ما بتوانیم در این فرصت لایحه دفاعی خود را تهیه و به عرض برسانیم.

رئیس: مطالب دادستان در ادعائنامه به استحضار آقایان رسیده و بیش از حد معمولی وقت در اختیار داشته‌اید. ولی مدت نیم ساعت تنفس می‌دهم تا شور نموده و تصمیم اتخاذ نمایم.

در این موقع که ساعت ۴ بعد از ظهر بود جلسه به عنوان تنفس تعطیل گردید.

در ساعت ۴/۳۰ جلسه دادگاه دوباره رسمیت یافت.

رئیس: تیمسار سرتیپ معین پور، نظر به اینکه قبلاً مهلت لازم برای بررسی پرونده داده شده است این مجوزی برای تعطیل دادرسی نیست. هرگاه ایرادی در صلاحیت دادگاه و مرور زمان و نقض پرونده دارید بیان دارید. سرتیپ معین پور: دادگاه محترم با آنکه انتظار می‌رفت با تقاضای شروعی که از دادگاه شده به منظور جلوگیری از تضییع وقت دادگاه و اطاله کلام موافقت بشود ولی موافقت نشد. بنابراین صحبت‌هایی که در مورد صلاحیت و نقض پرونده داریم، به اطلاع دادگاه محترم می‌رسانیم و در این مورد رشته سخن را به سرکار فرهنگ شاهلی واگذار می‌کنم.

رئیس: آقای سرهنگ شاهقلی.

سرهنگ شاهقلی: محترماً معروض می‌دارد: اصولاً کلبه دعای از دو جهت از جریان عمومی دادرسی خارج می‌شود: اول روی نوع اتهام و دیگری روی شخص منہم.

مثلاً قبل از لوایحی که به تصویب جناب آقای دکتر مصدق رسیده بود دیوان کیفی عقّال دولت وجود داشت که اگر مستخدمین دولت روی مشخصات معینی جرایم مخصوصی را که در آن قانون ذکر شده مرتکب می‌شدند، به آن دادگاه مراجعه می‌شد و در دادگاههای عمومی رسیدگی نمی‌شد. دیوان دادرسی دارای بود که به دعای حقوقی مردم به شرحی که در آن قانون ذکر شده رسیدگی می‌کرد. دادگاههای نظامی بود که به جرایم و اتهامات اشخاص معینی که در متن قانون ذکر شده رسیدگی می‌کرد. تمام علت اصلی تفکیک این رسیدگیها برای این است که اولاً سرسخت و ثانیاً دقیقتر به حقیقت اتهام رسیدگی شود و خدای نخواستہ شخص غیر مجرم قلمداد نشود و یا مجازات جرمی بلا اجرا نماند. به همین جهت در صلاحیت فوق‌العاده دفت می‌شود که کسانی رأی صادر کنند که مطابق قانون حق صدور آن رأی را داشته باشند.

در دادگاهی که قبلاً تشکیل شده، بنده اطمینان دارم با مطالعه‌ای که از پرونده نموده‌ام و مخصوصاً جرمیانی که در این چند روز در محضر دادگاه جاری بود، اگر چنانچه رأی به صلاحیت داده شود و وارد دفاع ماهوی از تیس‌سار سرتیپ ریاحی گردند رأی برائت خواهند داد؛ و یقین است که هر دادگاه دیگری را هم اگر صالح بدانند با این سوابق و مدارک که موجود است آن رأی را صادر خواهد کرد. ولی علت اینکه موارد عدم صلاحیت به عرض می‌رسد، چند مورد است که معروض می‌شود:

اول آنکه، رعایت اصول قانونی که دادگاه محترم در ضمن ماده ۱۹۴ به بنده ابلاغ فرموده‌اند اینجانب را مأمور می‌کند که آنچه استنباط از فواین می‌نماید به عرض برساند.

ثانیاً، رأیی که از این دادگاه صادر می‌گرد رأیی باشد که بعداً به علت عدم صلاحیت به ضرر موکل محترم اینجانب شکسته نشود.

ثالثاً، این دادگاه از لحاظ تاریخی مهمترین دادگاهی است که در محضر عدالت و فضاوت تشکیل می‌شود و بهترین موقعی است که حسن تشخیص دادرسان معظم و دادستان محترم به دنیا از لحاظ علمی لایب شود.

همه می‌دانیم قبل از اعلیحضرت فقید در ایران دانشگاهی نبود و شاید در حدود پانزده سال است که این دانشگاه تأسیس شده. یقین است اگر فرضاً آن را یا دانشگاه شهر زنو که چهارصد سال عمر دارد مقایسه کنیم، مثل سن طفل یکساله و نیمه‌ای در مقابل شخص چهل ساله‌ای می‌باشد. وضع فواین اساسی مشروطیت ما هم که پنجاه سال سن دارد اگر با کشوری که هفتصد سال سن دارد مقایسه شود، مثل سن طفل پنج ساله در مقابل مرد هفتاد ساله است. پس تفاوت این دادگاه محترم است که در هر حال به دنیا لایب خواهد کرد که این طفل بگشاید ره صد ساله می‌رود.

حال موارد عدم صلاحیت که ذکر شده بود پس از این مقدمه به طوری بسیار خلاصه به عرض خواهد رسید. این موارد عدم صلاحیت قسمتی در اثر کبفرخواستی است که توأم برای دو نفر تنظیم شده است و قسمتی در اثر نصادمی است که در نحوه قانونگذاری پیش آمد نموده است، و قسمت بسیار مختصری مربوط به مواضع عدم صلاحیت است.

۱ - عدم صلاحیت از لحاظ نوع اتهام. چون در این چندروزه به قدر کمالی صحبت شده است و همچنین متن کبفرخواست هم موجود است اتهامات یک رشته اتهامات سیاسی است که در قانون اساسی و مستم آن با توجه به اصول ۷۲، ۷۴، ۷۹ معین گردیده است. عین آن اصول قانون اساسی خوانده می‌شود.

اصل هفتاد و دوم - تنازعات راجعه به حقوق سیاسیة مربوطه به محاکم عدلیه است مگر در موافقی که قانون استثنا نماید.

اصل هفتاد و چهارم - هیچ محکمه‌ای ممکن نیست متعقد گردد مگر به حکم قانون.

اصل هفتاد و نهم - در مواد تقصیرات سیاسیة و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.

ولیس! مواظب باشید که موکل شما افسر است.

سر هتنگ شاهقلی: بله، ولی ادعای نامہ یکی است و هر دو اینها توأم است. و حالا به این مناسبت لازم است عرض کنم که دو روز قبل تیمسار ریاضی فرمودند: «مراد نبال این ادعای نامہ آورده‌اند. مثل یک کامیون ده تنی که در پشت آن یک سطل کوچکی آویزان کرده باشند.»

در این مورد تیمسار دادستان ارتش بیان فرمودند که جرم سیاسی تعریف نشده؛ ولی این امر مجوز آن نیست که مردم ادگاهی به جرم سیاسی برسند. کما اینکه جرم اثمراکی هم تعریف نشده ولی مشخص است که چه مقامی باید رسیدگی کند. حال منوط به نظر دادستانی خواهد بود که بنا به امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ~~مجلس~~ از وضع فعلی که ما داریم مأمور اجرای قوانین هستند. اگر جرم را سیاسی تشخیص دادند که به دادگاه مربوط احاله نمی‌فرمایند و اگر تشخیص ندادند دیگر بحثی نیست.

۲ - در همین کیفرخواست که دو نفر یک جا قید شده، اتهام متهم شماره ۱، جناب آقای دکتر مصدق این است که با داشتن مقام وزارت دفاع ملی و نخست‌وزیری امر صادره را اجرا فرمودند. یعنی عنوان اتهام از آن ساعتی شروع می‌شود که شخص متهم با داشتن سمت نخست‌وزیری بنا به فرض دادستان مرتکب شده‌اند. یعنی امر شاهانه را فرض این است که یک نفر شخصی که نخست‌وزیر بوده اجرا نکرده، نه شخص عادی. پس اتهام متوجه شخص نخست‌وزیر است و مرجع رسیدگی جایی است که به اتهام وزیرا می‌رسند. اگر متهم موکل اینجانب را از این کیفرخواست جدا فرمایند کیفیت دیگری خواهد داشت.

اما بجهت مناسبت می‌گویند ایشان اطاعت نکرده‌اند از امری که شاه به نخست‌وزیر داده. یعنی اطاعت نکردن نخست‌وزیری را جرم می‌دانیم نه یک شخص عادی را و باید در جایی که به اتهام نخست‌وزیرها می‌رسند رسیدگی شود. پس جرمی که فرض شده و به متهمی نسبت داده شده که نخست‌وزیر بود در صلاحیت دادگاه نظامی نیست. اصولاً مسئله اینکه آیا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق صدور چنین امری را داشته‌اند یا خیر در این دادگاه مورد بحث نیست، زیرا کدام یک از دادرسان معظم مأموریت دارند که به حدود اختیارات اعلیحضرت رسیدگی کنند؟ این کار ما نیست، مأموریت ما نیست؛ این مأموریت از وظایف حقوق اساسی است که همه ما مجری آن هستیم. نه شخصی و مفسر آن. ولی این مورد که امر مبارک همایونی را که صادر شده است کسی اطاعت نکرده ممکن است شخصی مورد رسیدگی واقع شود. به فرض محال اگر چنین امری برای ریاست سناد ارتش صادر شده بود و یک دقیقه در دست خود باقی می‌ماند و اطاعت نمی‌کرد اینجا محل رسیدگی بود یعنی دادگاه نظامی. ولی امری صادر شده. خطاب به شخصی که نخست‌وزیر بوده و آن شخص آن امر را اطاعت نکرده یعنی در وظیفه نخست‌وزیری مدعی هستیم که مرتکب جرمی شده است. محل رسیدگی به ارتکاب جرم آن نخست‌وزیر، مجلسی است که در قانون معین شده است.

این بحث و تشخیص آن بسیار ساده است. دادرسان معظم شور می‌فرمایند که آیا این امر به آقای نخست‌وزیر با

داشتن چنین شغلی ابلاغ شده و ایشان اطاعت نکرده‌اند؟ و مرجع رسیدگی به عدم اطاعت نخست‌وزیر کسجاست؟

۳ - مورد دیگر. مدعی شده‌اند که ماده ۳۱۷ شامل این متهمین است. قبلاً عرض شد که یکی از علل جدا شدن دادگاهها نوع جرایم است. در همان موقع که آن قانون دادرسی را تهیه می‌کردیم در مورد ماده ۳۱۷ بنده و دادستان جزو کسانی بودیم که [می‌خواستیم] این مواد در صلاحیت دادرسی ارتش باقی بماند و به خارج منتقل نشود. در همان ایام موارد دیگری هم وجود داشت. به عرض جناب آقای نخست‌وزیر رساندیم. ایشان فرمودند من هم با شما موافقم ولی سعی کنید اکثریت پیدا کنیم. امری بود علمی، نظری، قضایی. عده‌ای که وارد در علم حقوق بودند می‌گفتند باید برود در دادگاه عمومی و آن ماده‌ای که نوشته است «هر کس...» آن مربوط به شما نیست. اما آنجا که نوشته شده است «هر نظامی»، مربوط به شماست. علل اصلی اینکه اختیارات را دادند این بود که این قوانین آزمایش شود و فعلاً هم در آن تغییری نکرده است. اگر عملی واقع نشود ما تنها با گذاشتن یک شماره ۳۱۷ مرجع صلاحیت را تغییر می‌دهیم.

باید دید ماده‌ای که اتفاق افتاده چیست. اولین شرط جرم عمل است نه خیال. یعنی عملی باید واقع شود تا آن را در شبکه قانون بگذاریم. حال اگر آن عمل تشریح شود و ثابت گردد که سوء قصد نیست در محضر دادستان معظم نباید به داخل شدن در ماهیت تعبیر گردد. زیرا ماهیت آن موقعی است که ما می‌گوییم عملی واقع شده ولی فرضاً موکل محترم اینجانب دخالت نداشته. این مسئله نیست. مطلب این است که آنچه واقع شده سوء قصد نیست. چون در این مورد ممکن است سایر وکلای محترم نیز بیاناتی بفرمایند مختصر عرض می‌شود.

فصل دوم اصولاً یک عنوان دارد و آن سوء قصد به حیات اعلی‌حضرت است. چون تیمسار دادستان که همیشه درباره بنده از فرط لطف غلو فرموده‌اند در جلسه گذشته بیاناتی فرمودند که هر کس قتل کند مجازاتش اعدام است، پس چه فرقی ماده ۳۱۶ دارد؟ فرق ماده ۳۱۶ این است که در سایر موارد مجازات قاتل اعدام است نه کسی که شروع به قتل کرده و انجام نشده است ولی این عمل اگر درباره مقام سلطنت بگردد مملکتی واقع شود مجازاتش اعدام است ولو آنکه به نتیجه نرسد.

به همین جهت است که در ماده ۳۱۶ یک مطلب تأکید شده. نوشته‌اند پس از دادرسی و ثبوت بزه محکوم به اعدام است. به رئیس مملکت هم اگر کسی سوء قصد کند مجازاتش اعدام است.

اما ماده ۳۱۷ می‌گوید هر کس مرتکب سوء قصدی شود که منظور از آن بهم زدن اساس حکومت است یا ترتیب وراثت تخت و تاج. پس چون عمل سوء قصدی واقع نشده است این اتهاماتی که در این ادعای قید شده است مربوط به سوء قصد نیست و آن عمل دیگری است.

در این مورد رویه‌ای وجود دارد و پرونده‌هایی هم موجود است که به آن رسیدگی شده و گفته‌اند وارد نیست. پس اگر دادگاه محترم تشخیص دادند اتهام با این ماده انطباق ندارد. در صلاحیت این دادگاه نیست.

۴ - مورد دیگر از لحاظ صلاحیت شخصی قضات محترم است. در این مورد ریاست محترم دادگاه به نظر من مستثنی هستند چون آنچه به خاطر دارم ایشان در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ [مرداد] افسر بازتئسته بودند. این امر عدم صلاحیت از آن اموری است که هر کدام از دادرسان محترم یا دادستان محترم خودشان وقتی تشخیص دادند که در امری صالح نیستند به موجب همین قانون دادرسی و کیفر ارتش موارد را با استناد ماده قانونی ذکر می‌کنند. و به عرض مقامی که ایشان را مأمور نمود می‌رسانند تا افسر دیگری را به جای ایشان منصوب فرمایند. این مورد از موارد مهمی است که مربوط به آزادی اراده قاضی است. چون اصل قضاوت بر پایه آزادی اراده است. دادستان قاضی و وکیل مدافع است. چرا متهم را زجر نمی‌دهند برای اقرار؟ چون آزادی اراده سلب می‌شود. قاضی هم اگر...

چنانچه نسبتی با متهم داشته باشد تحت تأثیر آن نسبت نمی تواند اظهار عقیده آزاد کند. بند ۶ ماده ۳۷ [قانون دادرسی
دو گنر ارتش] این است:

افسرانی که تحت او امر متهم در زمان ارتکاب بزه متسببه انجام وظیفه نموده اند نمی توانند سمت
ریاست یا کارمندی دادگاه و با وظیفه دادستان و یا بازپرس را عهده دار شوند.

رئیس: یک سوال می کنم برای روشن شدن دادگاه. منظور از بند ۶ ماده ۳۷، مرتوس مستقیم و بلافاصله است یا
غیراً و بعد هم توضیح دهید اگر مثلاً رئیس ستاد ارتش منتهم شود کدام افسر باید او را معاکمه و بازپرسی کند؟
سرهنگ شاهقلی: دادستان محترم درباره همین استدلال چنین جواب فرمودند که ایشان جناب آقای دکتر مصدق
و آخر آن سه روز، وزیر نمی شناسند. این بیانی است که فرمودند. ولی یک موضوع هست که امروز نمی شناسند یا آن
روز نمی شناختند؟ چون در آن سه روز که می شناختند. آن سه روز که دادستان نمی دانست ایشان وزیر نیستند. امروز
می دانند که ایشان در آن سه روز وزیر نبودند. از طرفی روز ۲۵ به آقای نخست وزیر ابلاغ شده بود که نخست وزیر
باشند. بسیار خوب. ولی به رئیس ستاد ارتش که ابلاغ شده بود.

دستور ۲۸ ب می گوید: «بطور کلی تأمین احتیاجات عمومی و بودجه و اعتبارات مورد لزوم ارتش و نیز حسن
تجهیز و حفظ مقام و سیاست ارتش در کشور به عهده وزیر جنگ می باشد. آماده ساختن ارتش برای جنگ، به کار
وزیر آن در نبرد به عهده ستاد ارتش است. رئیس ستاد ارتش کلیه واحدهای نظامی و ادارات ارتش را به استثنای
اداره بازرسی ارتش که تابعیت مستقیم از وزیر جنگ دارد تحت نظر گرفته و بقیه امور را انجام می دهد»
رئیس: وظایف بازرسی ارتش را هم بخوانید. [وظایف بازرسی ارتش قرائت شد.]

سرهنگ شاهقلی: غیر از آقای رئیس دادگاه این اشکال در مورد چهار نفر دیگر آقایان دادستان ارتش پیش
می آید که می شود از هر کجا انتخاب کرد. این دستور قانون است.

رئیس: یعنی منظور این است که اگر وقتی رئیس ستاد ارتش مرتکب جرمی شد و تسلیم دادگاه شد، اعضای آن
دادگاه باید از افسران اداره بازرسی باشند؟ [سرهنگ شاهقلی: بله دیگر. طبق ماده مذکور چنین است و آن
بگر به من مربوط نیست.]

سرهنگ شاهقلی: در حال حاضر، دو دسته قانون در وزارت دفاع ملی موجود است: اوله قوانینی که به تصویب
مجلس شورای ملی و یا به تصویب کمیسیونهای مجلس یا اختیار اجرایی رسیده است و یا به تصویب مجلسین رسیده و
چنین به امضای مبارک ملوکانه توشیح شده و مجری است.

دوم، آن دسته قوانینی که بر حسب اختیارات مصوبه مجلس شورای ملی یا از طرف آقای دکتر مصدق در ادوار
مجلس در امور مالیاتی و یا دوره فعلی در امور مختلف و یا دکتر مجلسیو در موارد معین رسیده است.

اگر بخواهیم تمام این قوانین و لوایح نام برده شود باعث طول کلام خواهد شد. آنچه مورد احتیاج است این است
که اولاً این قانون دادرسی که آقای احمد کمانگر در این کتاب جمع آوری کرده اند قانونی است که به تصویب کمیسیون
دادگستری رسیده نه قانونی که مجلس شورای ملی مستقیماً تصویب کرده است.

مدرک چیست؟ کتاب مجموعه قوانین دوره ۱۲ مجلس از آبان ۱۳۱۸ تا آبان ۱۳۲۰ که از طرف اداره قوانین
مجلس شورای ملی منتشر شده. در صفحه ۱۶۲ این کتاب یعنی بعد از ماده ۴۲۶ نوشته شده است:

به موجب قانون ۲۷ آبانماه ۱۳۱۸، وزارت دادگستری مجاز است لوایح قانونی را به مجلس

شورای ملی پیشنهاد نماید و پس از تصویب کمیسیون قوانین دادگستری به موقع اجرا گذارد و پس از آزمایش آنها در عمل نواقصی را که ضمن جریان ممکن است معلوم شود رفع و قوانین مزبور را تکمیل نموده ثانیاً برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید. علیهذا قانون آیین دادرسی کیفری ارتش مشتمل بر ۲۲۶ ماده که در تاریخ ۴ دیماه ۱۳۱۸ به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس رسیده قابل اجراست. رئیس مجلس شورای ملی: حسن استقداری

رئیس: بالاخره این قانون هست؟

سرهنگ شاهقلی: بله، کسی که منکر آن نیست و تردیدی در آن نیست، ولی قابل توجه چند نکته است که آیا کمیسیون حق دارد قانون وضع کند یا نه؟ بنده می گویم حق ندارد. این نظر شخصی است، در همان موقع هم که موضوع قانون اختیارات بود این مسئله پیش آمده و گفته شده است ما اجازه می دهیم که لویجی برای آزمایش تهیه شود. چرا این ماده را می خوانیم یعنی بگویم این قانون نیست؟ خیر، منظور دیگری است و موضوع این است که این قانون را از کجا بدست آوردیم؟ کمیسیون دادگستری که تصویب نموده است، ما مدعی هستیم این قانون است ولی آقای دادستان قبول ندارند.

منظور روی کلمات اعم یا اخص معنای لغت «دادگستری» نیست، بلکه منظور این است که مجلس شورای ملی در موقعی که این قانون را تصویب نموده آن را جزو قوانین دادگستری شناخته زیرا در انتهای تصویب در صفحه ۱۶۴ همین مجموعه می نویسد:

«وزارت دادگستری مجاز است که به موجب قانون ۲۷ آبان لوایح قانونی را پیشنهاد کند و پس از تصویب کمیسیون قوانین دادگستری به موقع اجرا گذارد.» و قانون دادرسی هم به نام لوایح پیشنهادی وزارت دادگستری ضمن قوانین دادگستری به تصویب رسیده است. پس اولاً اعطای این حق، حق پیشنهاد لایحه و اجرای آن برای آزمایش است نه حق قانونگذاری.

در صفحه اول همین کتاب یک قانونی هست که عنوان آن این است: «قانون اجازه اجرای لوایح قانونی وزارت دادگستری، مصوب ۲۷ آبان ماه ۱۳۱۸.»

پس اگر ما بگویم که این قانون دادرسی ارتش فعلی جزو قوانین دادگستری نیست، به استناد همین قانون دادگستری است که ما آن را مصوب می دانیم. پس متن این قانون می رساند که اولاً مجلس مقدس شورای ملی سلب اختیار از خود نمی کند بلکه اجازه پیشنهاد اجرائی می دهد و ثانیاً قانون فعلی ارتش هم که به توشیح مقام با عظمت علیحضرت همایونی رسیده به نام قانون دادگستری رسیده است.

بنده استدعا می کنم چند دقیقه تنفس بدهید چون دهان بنده خشک شده است.

رئیس: بسیار خوب. نه دقیقه تنفس می دهیم.

سرتیب از موده: لیوان آب جلوی شماست. مبل بفرمایید.

سرهنگ شاهقلی: فریاد بنده که تقصیری ندارم. آقای رئیس تنفس دادند. اما به جان شما گلویم خشک

شده است. [خنده حضار]

پس از تشکیل مجدد جلسه، رئیس از سرهنگ شاهقلی خواست به سخنان خود ادامه دهد.

سرهنگ شاهی: در تعقیب مطالب مروضه مفتخرأ به عرض می‌رساند: دادرسان معظم ملاحظه فرمودند که اولاً در تمام ادوار مجلس شورای ملی که معمول بوده کمیسیون قوانین دادگستری اجازه اجرای لوایح قانونی وزارت دادگستری را تصویب نموده و به صورت قوانین بموقع اجرا درآیند. قانون دادرسی ارتش در یکی از این ادوار جزء قوانین دادگستری تلقی شده است و اگر امروز ما استدلال کنیم که قانون دادرسی ارتش جزء قوانین دادگستری نیست مفهوم آن این است که کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی در سال ۱۳۱۸ که این قانون را تصویب نموده است خارج از حدود اختیار قانونی خود رفتار کرده است و در آن صورت دادرسی ارتش فایده قانون خواهد بود. در حالیکه به موجب اصل ۸۷ [متمم قانون اساسی] باید دارای قانون باشد.

در اول این لایحه قانونی شخصی تیسار آزموده ماده اول آن را که خود تهیه کرده بودند به لایحه مزبور که مورد استناد مامست اضافه کردند و البته اقدام ایشان در تهیه این لوایح با مراجعه به قوانین جاری در کشورهای جهان صورت گرفت. چون وزیر دادگستری در آن روز این طور استدلال کردند که وزارت دادگستری را قطعه قطعه کرده اند که قسمتی در وزارت جنگ و قسمتی از آن در وزارت دارایی است و منظور ایشان تمرکز اینها در وزارت دادگستری است.

این قانون دو مرتبه دیگر، یکی در سال ۱۳۱۹، ۱۵ اردیبهشت و دیگری ۱۵ دیماه تجدید و تعدیل شده است، یعنی اختیار دادند به کمیسیون دادگستری که از این قوانین وضع کند. بعد از سال ۱۳۲۷ موقعی که ۱۵ بهمن موه قصد خائنانه‌ای نسبت به اعلیحضرت همایونی شد همه می‌دانیم که دولت در مجلس شورای ملی اقداماتی کرد و بعضی از احزاب و تشکیلات سیاسی را منحل اعلام داشتند و عده‌ای را به استناد ماده ۵ حکومت نظامی توقیف کردند. برای رسیدگی به جرایم این عده که در آن زمان دادستانی ارتش آن اتهامات را منطبق با ماده ۶۰ قانون مجازات می‌دانست این ماده چون در صلاحیت نظامی نبود نمی‌شد بدان رسیدگی کنیم. یک قانونی در این زمینه در دوم سرداد ۱۳۲۸ تنظیم شده که این هم در کمیسیون قوانین دادگستری است. حالا چنانچه لازم باشد دستور فرمایند خلاصه مذاکرات سال ۱۳۲۸ مجلس شورای ملی آورده شود و یا اجازه فرمایند اگر لازم می‌دانند برای روز شنبه تهیه و به عرض دادگاه برسد.

از تاریخ تصویب این قانون رسیدگی به جرایم مذکوره [در قانون] مجازات مقننین علیه مملکت و استقلال کشور مصوب ۲۷ خرداد ۱۳۱۰ در آن قسمت که مربوط به تشکیلات و مرام اشتراکی است در صلاحیت دادگاههای نظامی نخواهد بود. حالا ما اشکال دیگری هم داشتیم که مربوط به مبلغین مرام اشتراکی بود. تیسار دادستان اطلاع دارند که این اشکال این بود که آراء مختلف که در دیوان کشور صادر شده بود تبلیغ این مرام را جزء صلاحیت دادگاههای نظامی نمی‌دانست. گویا در زمان وزارت جناب آقای هبشت بود که کمیسیون‌های عده‌ای تشکیل شد. بالاخره منجر به این گردید که در دیوان کشور از مجموع اعضای شطب مطابق مقررات جلسه‌ای تشکیل و رأی صادر شود. این قانون هم که صلاحیت رسیدگی به جرایم را در صلاحیت دادگاههای نظامی دانسته در همین کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده. اگر منکر شویم این قوانین جزو قوانین دادگستری نیست معذراً صلاحیت رسیدگی به این اتهامات را از خود سلب کرده‌ایم.

با این تفصیل بنده کاری به کلمات «دادگستری» ندارم. آنچه مشخص است این است که این قوانین به تصویب اعلیحضرت همایونی رسیده و همچنین در مجلس شورای ملی هم با استفاده از نام قانون دادگستری در کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده است. حالا ما که نمی‌توانیم بگوییم جزو قوانین دادگستری نیست.

اما لایحه قانونی اختیارات، اولاً این لایحه قانونی از آن مواردی است که اصولاً قانون تسلفی می شود یعنی به تصویب اکثریت مجلس شورای ملی و سنای و تشریح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیده است. و در اثنای آن نوشته شده که این لوایح مادام که در مجلسین رد نشده قابل اجراء است و این لوایح در موقع معینی به مجلس تقدیم شده. در ضمن در مجلات رسمی کشور که مجلس شورای ملی انتشار می دهد منتشر شده است.

حال احترام به این قانون که از تصویب اعلیحضرت همایونی گذشته بنا به استنباط بنده که اگر غلط نباشد جزو وظایف حتمی و قانونی تمام مقامات است. قانون است. به تصویب اعلیحضرت و همه رسیده است؛ قانون است و باید آن را احترام گزارد. یک قانونی است به امضای مجلسین رسیده و بعد از این امضا هیئت دولت هزار تصمیم گرفته است. اینجا بنده نمی خواهم بگویم مجلس حق داشته یا نداشته است و جای بحث آن اینجا نیست. مسئله دوم این است که کلیه قوانین دادگستری در آنجا (= لایحه اختیارات قانونی) هم هست. این لوایح قانون دادرسی ارتش هم که بحث خواهد شد در ضمن این لوایح است، یعنی نوشته شده بنا به امضای اعلیحضرت همایونی مادام که از مجلسین رد نشود لازم الاجراء است.

و اما لوایح دادرسی ارتش. موضوع لوایح دادرسی ارتش از دو نظر قابل بحث است و بین موکل محترم تیسار ریاست سابق ستاد ارتش و جناب آقای دکتر مصدق ممکن است تفاوتی باشد و آن این است که این لایحه قانونی تفصیل تنظیمش را تیسار دادستان محترم ارتش فرمودند. بنده ضمن تشکر از مراسم ایشان که شهادت بنده را طلبیدند تصدیق می کنم که در این کمیسیونها بنده حضور داشتم و بنده هم ایشان را شاهد می گیرم که در همان کمیسیونها انصافاً نظر بدهند نظر بنده و ایشان و دکتر حبیب الله معظمی امکان داشت این بشود که لطمه ای به ارتش یا مقام سلطنت وارد شود. خیلی مهم است که وکیل یک متهمی شهادت دادستان را قبول کند. برای اینکه ایشان در یکی از دادگاهها که دادستان بودند و من هم وکیل مدافع بودم، در موردی صریحاً فرمودند که حق با مدافع است و بیاناتی کردند که بنده وکیل مدافع نکردم، من نظرم به رأی دادگاه نیست، منظور بنده مقام وجدانی این شخص است و همچنین به شهادت می طلبم آن جلسات را که همانطور که در این ایام مرخص شدنت در تماسی که با اشخاص عده پیدایش شد چه مقدار ایشان ناراحت می شدند و بالاخره متوسل به آقای تخت وزیر می شدم.

در آن موقع کتاب اول این قانون تنظیم شد. موضوع مواد ۲۶۸ و ۲۷۰ مائلی بود که برای روشن شدن ذهن دادگاه به عرض خواهد رسید کتاب اول به امضای آن کمیسیون رسید و تقدیم شد. در کمیسیون بعدی هم عدتها و وظیفه دفاع را عهده دار بودند. در یک چنین موقعی کتاب اول از جریان این کمیسیون خارج و با تصویب کمیسیونهای دادگستری و غیره به نحوی که این لایحه قانونی را تشکیل می دهد تصویب و منتشر شد بعد از آن با تصویب اعلیحضرت همایونی که ضمن فرمان عمومی درج شده و هنوز هم نسخ نشده آقای دکتر سجادی که سابقاً وزیر دادگستری بودند - و بنده شخصاً به مقام علمی ایشان و حسن شهر نشان ایمان و اطمینان دارم - برای ریاست و آقای حسن معاصر که در زمان اعلیحضرت فقید دادستان ارتش بودند برای دادستانی در این دادگاه عالی انتظامی ارتش انتخاب شدند. در این قانون ماده ای تصویب شد که اجازه دادند معاون دادستان ارتش و بعضی کارمندان دیگر از وزارت دادگستری بیایند تا خدای نخواست در جریان قضایی اشکالی پیدا نشود.

ما در همه جا نباید از انصاف دور شویم و راه افراط برویم. درست است که در هر کاری تخصصی لازم است. به همین جهت در زمان اعلیحضرت فقید برای همین راهنمایها بود که معاون دادستان ارتش و بعضی کارمندان قانوناً از وزارت دادگستری می آمدند. [ماده ۶ در همین باره قرائت شد.]

بنابر این دادرسی ارتش جدید مطابق این لایحه تأسیس شده، به استناد آن قوانین مصوبی که به توشیح اعلیحضرت همایونی رسیده بود و از کلیه قوانین دادگستری استفاده می‌شد. بعداً نواقص کار یعنی اشکالاتی که در طرح لوایح پیش می‌آید باید از طرف سازمان قضایی پیشنهاد شود. لوایحی بعداً به تصویب رسید که موضوع آن ذکر نخواهد شد و بنده مقتدم و ایمان دارم که این لوایح دارای نواقصی است. همان طور که ایمان دارم و نیکو داندستان هم ایمان دارند این قانون هم دارای نواقص است ولی تنها داشتن نواقص ما را مجاز در لغو قانون نمی‌کند ولی موظف به پیشنهاد آن می‌کند. حساب تیسار سرتیب ریاحی بکلی جداست. ایشان هم وقتی ملاحظه کردند این قوانین نواقص دارد گزارش نمودند که این نواقص قدرت فرماندهی را برهم می‌زند و مقام بزرگ ارتشداران را از قانونی که در آن مقام داشت تخریب می‌دهد.

بنده تاریخ آن گزارش را دقیقاً نمی‌دانم و جزو نواقص به عرض خواهد رسید که این قبیل مدارک به دادگاه بیاید. آنچه ایشان به خاطر دارند تاریخ این گزارش روز ۲۲ است، یعنی روز ۲۲ مرداد این گزارش داده شده است. تاریخ ۲۲ تاریخ امریه عزل است و نخست‌وزیر هم چنین امریه‌ای را در آن روز ندیده‌اند و آن گزارش باید بعد از آن بیاید، زیرا مطابق قانون تمام مدارکی که علیه و له منتهم است باید بعد از آن بیاید و یقیناً دادستان ارتش از وجود این گزارش اطلاع نداشتند و الا نمی‌شد گفت در چنین ایامی از یک طرف منتهم را به نام برهم زدن ارتش معرفی کنیم و از طرفی چنین مدارکی وجود داشته باشد.

و اما در مورد اختیارات بزرگ ارتشداران فرمانده و دادگاه عالی نظامی که باید گفته شود در این قانون حاضر دو اختیار مهم به مقام بزرگ ارتشداران فرمانده اعطا شده: اول امر تعقیب، یعنی اگر امر تعقیب منتهم صادر شود و لو اینکه مجرم واقعی باشد، هر تحقیقی از درجه اعتبار ساقط است. تیسار محترم مستحضرنده که بنده و ایشان در این مورد هیچ اختلاف نظری نداشتیم زیرا تفاوتی که بین منتهم نظامی با غیر نظامی هست این است که یک منتهم نظامی ممکن است مأموریت فوق‌العاده‌ای مانند خدمت و فرماندهی زمان جنگ دارا باشد و در همان موقع به عنوان ایراد ظریب تحت تعقیب در آید و تمام عملیات جنگی به واسطه نبودن آن فرمانده متوقف گردد. دوم اینکه فرماندهی که برای یک منطقه معین می‌شود، جان و مال و اختیار تمام آن منطقه از لحاظ مردم و خدمت در مسئولیت اوست، این است که اگر تعقیب جزایی او لازم شود اقلماً باید فرمانده بالاتری که مسئولیت این اداره را دارد مستحضر و به جای او شخصی بگمارند.

بنده و دادستان محترم بین این دو نظر را داشتیم و آن این بود که بین جرایم نظامی و جرم عمومی تفاوتی گذاشته شود. می‌گفتم اگر هر اتهام نظامی مطابق جرایم عمومی مردم عادی مدتها در دادگاههای مختلف قضایی معطل شود آن نپیچید و اثر را ندارد. باید حد معتدلی را در این بین انتخاب کنیم. ولی در کمیسیونهای بعدی نه ایشان عضویت داشتند و نه بنده، زیرا سازمان قضایی معین بود و مسئول. پس، موضوع یا این اختلافات فعلاً به صورت قانونی موجود است. اتفاقی که بعداً افتاده (زیرا بکلی جدید است) این است که در وزارت دادگستری برای قاضی دو نوع جرم تصور شده: یکی همان جرایمی که در قوانین عمومی موجود است و مانند تمام مردم به محاکم عمومی می‌رود دیگری تخلف قاضی است. تخلف غیر از جرم است. این تخلف قضایی در دادگاه انتظامی دیوان کشور رسیدگی می‌شود در دادرسی ارتش چنین دادگاهی نبود؛ در عوض استقلال نقل قضات هم نبود. یعنی یک قاضی مانند تمام افسران ارتش نقل و انتقال پیدا می‌کرد، در وزارت دادگستری انتقال مقدر نبود چون استقلال قضات در قانون اساسی وجود دارد. در دادرسی ارتش هم ایشان و بنده هر دو در یک حد معتدل موافق بودیم، چون در ارتش از لحاظ لزوم نقل و استقلال

نظامی برای امور مختلف مشکل است و چون در قانون سابق استقلال قضات موجود نبود تخلف قضات را دادگاه عالی انتظامی رسیدگی نمی کرد.

در همان کمیسیونی که افتخار عضویت آن را داشتم به خاطر دارم تیسار آزموده سرکار سرگرد منطقی را مأمور کردند که مقررات سازمان قضایی دادگستری را تهیه کند.

در همان موقع حدود مختلف و سازمان معینی برای چنین دادگاهی در نظر گرفته شده بود حتی در نظر بود که رئیس چنین دادگاهی غیر از رئیس دادرسی ارش باشد تا بتواند نواقص مرتوسین را با آزادی اراده رسیدگی کند و آنها نگویند که شما هم رئیس ما هستید و هم اگر از شما شکایتی داریم به خود شما مراجعه کنیم. ولی در لایحه تنظیمی که بعد از طرف سازمان قضایی دادگاه انتظامی را پیش بینی کردند سمت سازمان قضایی را هم به عهده آن مقام گذاشتند. همچنین در حال حاضر به موجب همین لوایح، افسران قضایی ارش حقوقشان با حقوق صاحبان منصبان قضایی وزارت دادگستری مساوی است و نسبت به سایر افسران ارش پیشتر حقوق می گیرند. در زمان اعلیحضرت فقید هم برای افسران قضایی تفاوی به نام مدد معاش قضایی تصویب شده بود. همچنانکه حقوق کارمندان قضایی با سایر مستخدمین تفاوت کرد.

امروز تصویبنامه‌ای که از هیئت وزیران صادر گردیده این طور ابلاغ شده که آنچه که مربوط به استخدام است از این لوایح درباره وزارت جنگ قبول شود و بقیه رد شود یعنی اجرا نگیرد. این تصویبنامه هیئت وزیران فعلی برای وزارت دفاع ملی است. حالا چند مورد پیش می آید:

اول، آیا تصویبنامه یک لایحه قانونی را رد می کند یا خیر؟ تا به حال معمول نبوده است که با تصویبنامه دولت یک لایحه قانونی را که در انتهای آن نوشته شده به موجب لایحه اختیارات تصویب می گردد و آن لایحه هم به امضای اعلیحضرت همایونی رسیده و فید شده که مادام که از مجلس شورای ملی رد نشده لازم الاجراست رد کند.

اشکال دوم این است که موارد استخدامی کدام هستند. مثلاً مصونیت قضات دادگاههای نظامی یعنی عدم تغییر آنها مربوط به استخدام است یا مربوط نیست؟ در قانون استخدام آیا حقوق مستخدم (نه حقوق مالی یعنی حق شخصی) ملحوظ می شود یا نه؟ ثانیاً در قانون استخدام تعلقات مستخدم مانند قوانین استخدام کشوری و قضایی و غیره ذکر می شود یا نه؟ ثالثاً انتقال یک عده از قضات دادگستری به وزارت جنگ برای دادگاه عالی انتظامی و ریاست سایر دادگاهها جزء موارد استخدام محسوب می گردد یا نه؟ اگر این موارد را جزء استخدام ندانیم فعلاً در سازمان وزارت دفاع ملی دادگاه عالی انتظامی تحت ریاست جناب آقای دکتر سجادی و دادستانی جناب آقای معاصر و کارمندی تیسار سرلشکر محمدعلی علوی مقدم و سرنیب وفا و تیسار سرنیب صرام و آقای بشیر فرزند موجود است و اگر بدانیم این امکان پیش می آید که سایر قضات که در رأس دادگاهها بودند چه صورتی خواهند داشت؟ همچنین این اشکال باقی است که آیا مفهوم از کلمه «استخدام» فقط باید این را بدانیم که می شود حقوق قضایی پرداخت یا خیر. زیرا پرداخت حقوق قضایی گذشته از استخدام ممکن است در قوانین بودجه هم که به تصویب رسیده مورد استفاده واقع شده. روی این اشکالات قانونی است که در نهایت ایمان و عقیده برای اجرای اصول قانونی سلب مسئولیت وجدانی از خود و داوران معظم به عرض مبارکتان می رسانند.

داوران معظم توجه فرمایند بنای هر تشکیلاتی در عالم و مخصوصاً در نظام بر روی صداقت و صراحت است. هر عضو مادونی حقیقت مفهوم خود را به محضر مافوق خود گزارش می دهد زیرا اگر قدرت نداشته باشد که حقیقت واقع را صریحاً به عرض برساند افراد و افسران مادون چشم فرمانده هستند و فرمانده حقایق را نمی بیند.

بنده آنچه می بینم به عرض می رسانم. ولی محضر دادگاه دارای اختیارات وسیع است. پس در استماع این عرایض هر رأیی که خود مقتضی می داند صادر خواهند فرمود ولی اگر این افسر (یعنی بنده) حقایق را آنچه را که می بینم و استنباط می کنم عیباً به عرض مبارک نرسانم به عقیده خودم وظیفه خود را کامل انجام نداده ام. دادستان کم و بیش استحضار دارند که تا امروز در هر موقعی ضمن انجام وظیفه آن چه اطلاع از نظر قضایی دانستم در هر مقام و دادگاهی صادقانه به عرض مبارک رساندم.

بنده اجماع دارم بر اینکه دادستان هیچ گونه نظری در اجرای قانون جز اجرای منویات خاطر مبارک ملوگانه که فرموده اند و ریاست دادگاه ابلاغ کرده اند تا حقیقت رسیدگی و کشف شود ندارند همان طور که جناب آقای دکتر مصدق فرمودند موضوع تیسار و یاحی از ایشان بکلی جداست. ولی چون در پرونده حاضر این دو نفر ذکر شده اند و در نحوه صدور تصویرنامه و تصویب لوایح و تمام حوادثی که رخ داده این مشکلات موجود است. ناچار است که این مراتب قانونی را به عرض رسانده و تا این دقیقه مزاحم شوم. با عرض این مراتب بنده دیگر عرضی نخواهم داشت ولیکن اگر تیسار دادستان جوابهایی عنایت فرمایند و جوابهای سابق را که در مقابل بیانات جناب آقای دکتر مصدق بیان فرمودند کافی نداند باز ناچار است اگر لازم شد مطالبی به عرضتان برسانم. بقیه مطالب در صورتی که اجازه فرمایند و همکاران محترم عرضی داشته باشند به عرضتان می رسانند.

در این موقع رئیس دادگاه ۱۰ دقیقه نفس اعلام کرد.

ساعت هشت بعد از ظهر مجدداً جلسه رسمیت یافت.

رئیس: سرکار سرهنگ آرمین.

سرهنگ آرمین: با نهایت احترام به عرض ریاست محترم دادگاه می رسانم: عرض از تعداد چند نفر وکیل مدافع در یک محکمه برای این است که یا در موضوعات مختلف یا برای تکمیل گفتار یکدیگر بیاناتی ابراد کنند و الاً تکرار مطلب نه تنها اثر مفیدی ندارد بلکه باعث خستگی شنوندگان هم می شود. همکار محترم من سرهنگ شاهقلی از نظر اصول، بیانات قطعی و غیر قابل انکاری به عرض رسانند که تقریباً باید گفته شود حق سخن را ادا کرده و چون مسئله صلاحیت از مطالب اصولی است و هر وکلی چنین استنباط می کند با توضیحات بیشتر و یا کمتر. حق این بود بعد از اینکه ایشان بیاناتی به عرض رسانیدند هیئت محترم دادگاه جلسه رسیدگی را تعطیل کنند. دادستان محترم چه در بیانات، عدیده دادگاه و چه در دادرسی ارتش وعده فرمودند اگر یک تذکر اصولی داده شود در پشت میز دادستانی تصدیق خواهم کرد که این تذکر اصولی صحیح است و قضیه حل می شود. معتقد بودم سرهنگ شاهقلی با تذکراتی که دادند قضیه حل شده باشد. و من هم که به سهم خود حالا به عرض می رسانم.

برای این کار مقدمه ای لازم است که به تدریج به آن می رسیم. آیین دادرسی در دادگاه جنایی و دادگستری این است که وقتی پرونده به محکمه جنایی رسید طبق ماده ۲ قانون جنایی که می نویسد: در طرف مهلت مقرر وکیل مدافع اعتراضات خود را می نویسد و به محکمه تقدیم می کند. محکمه در جلسه مقدماتی به این اعتراضات رسیدگی می کند. اگر موارد اعتراض را از نظر صلاحیت و مرور زمان وارد دانست قرار مقتضی صادر می کند و در غیر این صورت روز تشکیل محکمه را اعلام می کند. ولی در آیین دادرسی ارتش این روش معمول نیست. وکیل پرونده را می خواند؛ جلسه دادگاه تشکیل می شود؛ از طرف ریاست دادگاه مطابق ماده ۱۹۵ قانون دادرسی ارتش تذکر داده می شود که راجع

به عدم صلاحیت اگر اظهاری دارید بیان کنید؛ وکیل مدافع به تبعیت از موازین قانون وظیفه خود را انجام می‌دهد. چرا در ماده ۱۹۵ نوشته‌اند: عدم صلاحیت، مرور زمان و نقص تحقیقات؟ اینها هر کدام یک مبحث جداگانه هستند.

علاوه بر این در دادگاههای نظامی دو موضوع مورد توجه است که مقدم بر این سه چیز فرار دارد؛ یکی ماده ۱۳۸ در مورد متهمین که درجه آنها از سرهنگ به بالاست، دیگری رد قضات، بنده در این پرونده دستور تحقیقی که این تشریفات انجام شده باشد ندیدم. از منشی دادگاه پرسیدم. گفت در پرونده چنین چیزی نیست. بنده به دفتر دادستانی مراجعه نکردم درحالی‌که اگر این عمل در پرونده منعکس نشود به ظوری که در ماده ۱۳۸ نوشته شده: هر دادرسی غیر از این ترتیب باشد از درجه اعتبار ساقط است، نه ارتباط به عدم صلاحیت ذاتی دادگاه دارد و نه ارتباط به مرور زمان و نه ارتباط با نقص تحقیقات. چنین پرونده‌ای اگر رسید، دادگاه محترم در جلسه مقدماتی از دادستان باید بخواهد که چون با پرونده دستور تعقیب همراه آن نیست رسیدگی از درجه اعتبار ساقط است. و بنابراین تا حال حاضر که پرونده به این صورت درآمده است از نظر استنباط قضایی از درجه اعتبار ساقط است.

مسئله دیگر گفتیم در ماده ۱۹۵ که در مورد عدم صلاحیت است. اما این عدم صلاحیت کدام عدم صلاحیت است؟ وقتی جرمی در موارد جرایم عمومی باشد دادگاه نگاه می‌کند و وقتی می‌بیند این جرم از موارد جرایم عمومی است، فوراً قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند. اما عدم صلاحیت ذاتی قضات این طور نیست. مثلاً همکار محترم من گفتند که چهار نفر از قضات محترم و دادستان محترم ارتش که به جای دادستان دادگاه جلوس کرده‌اند صلاحیت شخصی ندارند. در اینجا قانون هیچ ابهامی باقی نگذاشته است و دادرسان نباید به این پرونده رسیدگی کنند، زیرا ماده ۲۰۵ ناظر بر این موضوع است که می‌گوید:

ماده ۲۰۵ - دادرسهای دادگاهها در موارد رد (رجوع به مواد ۳۶ و ۳۷ این قانون) باید از دخالت در دادرسی خودداری نمایند و مراتب را به مقامی که امر تشکیل دیوان حرب را داده است گزارش دهند تا در صورت وارد بودن دلایل رد به جای آنها دادرسهای دیگر انتخاب شوند.

بنده شخصاً به شرافتمندی ریاست دادگاه و دادرسان محترم اطمینان کامل دارم، ولی شما دادرسان محترم با این اعتراضی که شد از حالا به بعد حق رسیدگی به این پرونده را ندارید. پس به ترتیبی که ملاحظه فرمودید حالا ریاست دادگاه باید زنگ بزنند و بگویند دیگر شما حرف نزنید و جلسه را ختم نمایند. حالا اگر حیل دارند حرف بزنیم ماده ۱۳۵ را می‌خوانم.

ماده ۱۳۵ - در صورت نبودن ضابطین نظامی در محل وقوع بزه، تحقیقات مقدماتی جنحه و جنایاتی که در صلاحیت دادگاه نظامی است بوسیله ضابطین دادگستری بعمل می‌آید.

همکار محترم من گفتند این جرم سیاسی است و دادستان گفتند تعریف جرم سیاسی نشده است. در جلسه دیروز آقای مصدق گفتند در سال ۱۹۳۵ در کپنهاگ پایتخت دانمارک تفسیر شده است که اقدام علیه رژیم یک کشور جرم سیاسی است. بعداً هم سیره کار نشان می‌دهد زیرا جرم متعارف این است که کسی برود عمل خلافی را انجام دهد و زبانی به دیگری وارد سازد. این عمل مربوط به یک فرد مخصوصی است ولی وقتی راجع به امور کشور باشد، همان طوری که معنای لغوی سیاست اعم است از جرایم سیاسی است. و نمونه در قانون خودمان نیز هست و آن قوانینی است که کم و بیش از این مطلب اسم برده. مثل قانون متهمین آذربایجان که در سال ۱۳۲۴ وضع شده است یا

مثل قانون انتخابات.

دادستان محترم ادعا کردند که اتهام ایشان اقدام علیه اساس حکومت است و حالا اگر نفسی هم وجود داشته باشد دیگر تردیدی برای ما باقی نخواهد ماند که اگر ما نخواستیم جرم سیاسی را در دیوان حرب عادی یا دادگاه نظامی عادی رسیدگی بکنیم این عمل صحیح نیست. در ماده ۷۹ متمم قانون اساسی نوشته شده است جرمای سیاسی بسا حضور هیئت متصفه رسیدگی خواهد شد. این دادگاه صلاحیت رسیدگی به این پرونده را ندارد پس وقتی دادگاهی صلاحیت رسیدگی به اتهامی را نداشته باشد دیگر ضرورت ندارد راجع به مرور زمان و نقص تحقیقات مطالبی گفته شود و به عرایض خود خاتمه می‌دهم. در صورت لزوم و ایراد بیانی از طرف دادستان مجدداً اظهاراتی خواهد شد.

رئیس: نیکسار در یادار نصیر زند (وکیل مدافع نیکسار ریاحی) بفرماید.
نیکسار در یادار نصیر زند محترماً به عرض می‌رساند: بنده تصور می‌کنم که دیگر ذهن و هوش آقایان دادوران گنجایش قبول استدلال دیگری را نداشته باشد. تکرار استدلال هم می‌توان گفت که استدلال را متزلزل می‌کند. مطلب ناگفتنی باقی نمانده فقط یک چیز باقی است و آن قضاوت عادلانه نیکساران است که نشان بدهد شخص صحیح از ناصحیح و درست از نادرست هستید.

شما خود بهتر می‌دانید که سر نوشت یک متهمی به دست شماست و بنابراین جای آن را دارد که خارج از حدود تمام عوارض و آثار خارجی به آنچه وکلای مدافع گفتند و استدلال کردند توجه فرمایید و رأی بدهید که خدا پسندد و برای مین ما افتخار باشد.

برای همین است که دیگر بنده وارد استدلال طلب صلاحیت نمی‌شوم و به خود شما واگذار می‌کنم. در حقیقت آن خشت بود که بسرنوای زد لاف از سخنی چو در توان زد همه نرها گفته شد و سفته شد. شما باید حالا نشان دهید که عادلید و قاضی. دیگر عرضی ندارم.
رئیس: چون نیکسار سر لشکر میرجلالی وکیل مدافع دیگر نیکسار ریاحی تشریف ندارند جلسه را خاتمه می‌دهم تا اگر ایشان هم توضیحاتی دارند در جلسه روز شنبه بدهند.

جلسه ساعت ۸/۳۰ بعد از ظهر تعطیل شد.

حواشی

- ۱) سر تیب آزموه زندان مصفق و غذای معمولی را پتان جلوه می‌داد که گویا دکتر مصدق حسرت چنین مکان یا غذایی را داشته است؛ زسرا تمام اظهارات سر تیب آزموه را چند بار در روز با بوق و کرنا از رادیو به گوشها فرو می‌کردند. از قسرها، عبدالرضا بهلوی در مسلمانخانه راسر سرکوفتها را از رادیو می‌شنود. با نهایت عصبانیت بیچ رادیو را می‌بندد و می‌گوید: «تخشخوزیر پیری را گرفته‌اید، زندانی کرده‌اید، مسحا که می‌کنید سرکوفت اطاق و جویه مایه تنگ است.» یکی از مستخدمین یا مستمنین پشاه خبر داده بود که این خود مایه بازخواست گردید.
- ۲) عنوان نیز در اصل چنین است:

Etude de droit civil au sujet de la responsabilité de l'État pour les actes illicites de ses fonctionnaires, et de droit pénal sur le principe de la non extradition pour délits politiques.

(بررسی در زمینه حقوق مدنی در باب مسئولیت دولت برای افعال غیر قانونی کارمندان و بررسی در زمینه حقوق جزایی در باب اصل عدم استرداد در مورد جرایم سیاسی.)

دکتر مصدق خود عنوان این رساله را به فارسی چنین نوشته است: «در خصوص مسئولیت دولت برای اعمال خلل‌افزایی قانونی که از مستخدمین دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می‌شود و قاعدهٔ عدم تسلیم مفسرین سیاسی».

۴) یانگ بزرگه چتویی منزل ۱۰۹ که قبلاً در اجارهٔ ادارهٔ امریکایی اصل چهار بود در زمان واقعهٔ مورد بحث تخلیه شده بود.

۶) منظور دکتر غلامحسین مصدق (خانۀ پایین) و مهندس احمد مصدق (خانۀ بالا) است.

۱۵) روز ۲ آبان ۱۳۳۶ در جریان مراسم رژه و جشن ورزشی به مناسبت تولد شاه در ورزشگاه لیمجیدیه، عتصم‌های چپ تظاهراتی کرده بودند.

جلسه ششم

بناخت ۹/۲۵ صبح روز شنبه ۲۳ آبان ۱۳۳۲ ششمین جلسه دادرسی دکتر مصدق و سر تیب ریاحی به ریاست سر لشکر مقبلی و عضویت سر تیب افشارپور، سر تیب خزاعی، سر تیب شیروانی و سر تیب تیمور بهتیار و بهادارستانی سر تیب آلموده رسمیت یافت.

پس از آنکه صورت جلسه توسط منشی دادگاه فراغت شد، رئیس دادگاه از سر لشکر میرجلالی وکیل مدافع آقای سر تیب ریاحی خواست اگر ایشان هم بیاناتی در رد صلاحیت دادگاه با نفس پرونده و مرور زمان دارند اظهار دارند. سر لشکر میرجلالی: هیئت محترم دادگاه، آنچه تا به امروز آقای دکتر مصدق ضمن بیانات خود در رد صلاحیت دادگاه با کمال شهامت و مردانگی به نفع موکل اینجانب به عرض دادگاه رسانده، سرا مطمئن ساخته که بیانات ایشان کوچکترین تردیدی در بیگناهی سر تیب ریاحی باقی نگذاشته است. بقیه دارم دادستان محترم از این اصرار و اعتراف صریح آقای دکتر مصدق راجع به بیگناهی موکل بنده تیمسار ریاحی باطناً خوشحال و هیئت محترم دادگاه با کمال شهامت عدم صلاحیت خود را صادر خواهند فرمود.

با عرض این مقدمه جای تردید نیست که موکل من و بنده اشتیاق داریم به اینکه دادگاه عدم صلاحیت خود را صادر کند تا بتوانیم در این زمینه نتیجه مطلوب حاصل نموده و آقای سر تیب ریاحی منزّه و مبرا از این دادگاه خارج شود. ولی از آنجایی که مصالح ارتش مافوق مصالح فردی و خصوصی است و موفقیت ارتش بالاتر از حفظ حیثیت و اشخاص می باشد. هرگز راضی نیستیم که این دادگاه برخلاف موازین قانونی خود را صالح تشخیص داده و حکم برائت موکل من را صادر نماید. بلکه برای من بسیار گوارا تر و مناسبتر است دادگاه که از افسرانی شریف و با اطمینان و با علاقه به مقررات ارتش تشکیل گردیده و مورد نظر و دقت علمای حقوق و ناظرین نکته سنج داخلی و خارجی می باشد، مقام ممتاز ارتش و ارتشها را در نظر گرفته و با توجه به ایرادات و اعتراضاتی که در این چند روز چه از طرف آقای دکتر مصدق و چه از طرف وکلای مدافع تیمسار ریاحی به عرض دادگاه رسیده است رأی عدم صلاحیت خود را صادر فرماید و بگذارند موضوع اتهام موکل من در یک دادگاه صلاحیت دار مورد رسیدگی قرار گیرد؛ و در عوض دنیایی در مقابل اصالت نظر و نکته سنجی شما قضات محترم سر تعظیم فرود آورده و نام ارتش و عدالت خواهی آقایان مورد تحسین دشمن و دوست فرار گیرد.

آقایان هیئت محترم دادگاه، موارد عدم صلاحیت دادگاه مفصلاً در این چند جلسه به عرض رسیده و در اطراف هر یک از موارد توضیحات بسیار برای روشن شدن ذهن آقایان داده شده و هر یک از موارد با قوانین کشور تطبیق گردیده و ذهن دادگاه روشن شده و احتیاجی نیست مجدداً بیان شود. فقط به طور فهرست موارد عدم صلاحیت را به عرض می رساند: